

THE TRAVELS IN EUROPE

OF

NAWAB MIR LAIKALI KHAN

IMADUL SALTANA

SIR SALAR JANG BAHADUR K. C. I. E.

شانہ
ہوا قند تھا

وقائع مسافرت نواب مستطاب

اشرف رفیع والا میر لائق علیجان عماد السلطنت

سر سالار جنگ کے سی امی ای مصوب فنکٹ

بسی و اہتمام اعلیٰ اجاب میں امجد شیراز ملک الکتاب
در دار الحکومت ممبئی برقیویر طبع در آمد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1781

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هرگونه ترقی که درین عصر از خود دست میدهند شوق مسافرت مملکت دور و دراز است مخنه
اشخاصی که پیشانیان شده است در هر که رعایای دولت سیه کلکلیس اشقام یا بنادر و
فایده غنیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چه بگردیا که گذر کنیم علاوه بر نشانهای اماکن خوشنما
و مناظر با صفا می بینیم همه در تحت تصرف خود مان است اعلام ظفر فرجام ما همه جادو بجز
برپا است پس اگر برای هر قوم مسافرت عالم سهل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای رعایا
علیا حضرت بلکه مظهر اسهل و انفع است این است که مادر مسافرت و سیاحت کوئی سبقت
از تمام ملل روی زمین برده ایم

چون بواسطه علنی از علل از وزارت مملکت حیدرآباد دکن استعفا نمودم فراغتی حاصل شد
که یکدفعه دیگر از دیدار فرنگستان خطی بسبب رم پنجبال مال قبل قریب سن نوزده سالگی چند ماهی
در انگلستان بسر بردم چون حالا چند سال از آن زمان گذشته و بر تجارب و آزمایش من

افزوده شده بیشتر قدر آتین را که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظه حال
و حرکات پلنکیه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رشته امور معظمه در کف کفایتشان است بکلیت خود بصیرت و معرفت شخص و معلوم
آن علی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن صیبتی است که درین زمان
متصل راجع اش میباشم حدود شمال غربی هندوستان میرسد

نیز ملاحظه دستی کردن در سمت ملل غریبه مخصوصاً در ممالک جزئی و فرانسه و ممالکستان
در حالیکه احتمال دارد تغییرات ثانی بزرگ روی دهد خالی از افاده و علم نیست آیا ازین تبدلات
بتری حاصل میشود یا بتری و آیا این تغییرات که لابد بر محضولات می افزاید و بهم خارج عما که حاصل
رکاب راز می کند و در عوض باعث نیست و آسایش رعیت میشود و الا ملامت مردم سالم و محظوظ
میانند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون شود و یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان تحت
علوم غریبه فقط اسباب مخاطر است غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب اعمال اربابان
سیاست شود و هم یونانیان به اضطراب محکومین بفرزاید پس هر چه بیشتر وضع اسباب دست
نخورد و بی تغییر ماند و آن جاه طلبی با که در ممالک بارده سایر و ساری است از میان مردم
بیشتر و در باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی که در حقیقت مثل عالم ثانوی شده
برای ما همان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد معدوم و حدود
و ثغور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیه ما اسباب قناعت مائده بلکه
پیوسته مایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و در حقیقت خیلی بکلمه ناخود پس آیا
در نفخ حکمت های پلنکیه غریبه باید در اماکن خراب مسافرت نمائیم آیا باید در تحسین قواعدی برائیم

که تقریباً خلیج الفغانند و جلوشان را نمیتوان گرفت و تعجبت جمهور را اینها نیستی اغلب
علم خود سری برپا میدهند و این سوالات خیلی بهت دارند و میسر مطلب چون هند و
و انگلستان مال ببال بیکدیگر بواسطه شتی بخار و قوه الکتریک نزدیک تر میشوند و هر سال
این دو قوه با اهمیت و کمال میرسنند اهل بیقرار ملکین برای جتوی و تلاش رقی هر سال از
دیوار یکدیگر بجهر مند میشوند و هندوستان بواسطه اراد و کثافت تمامان دولت در نظر دارند
مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان سلسله نامتفق اند که
مخصوصاً برای عواقب اسور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از گوش خود می شنویم
که رقی این ملک منوط باین است که مذاسب مختلفه بهر زمین مابین حکومت مذبی را کنار
اختلاف ادیان را پشت پا زنند و افکار ملی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند
تا مملکت رقی نماید از طرفی نیز سیاحان معتبر فرنگ بدستی و راستی را ایتیقن می نمایند
که حکومت نتیجه که در فرنگستان است چنین نماید که ضرر شش افغش است و هم فائزگی
دارند و بزوال و انهدام است و اگر بالفرض خود اجزا باقی مانند بلا شایه ریب و شکی رشته
معاشرت و مناظر نشان از هم کیخنده خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون قیاری
جمهور متصل در تریا است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت ندارند
عزم خود را جزم کرده اند که بجهر و سیکه که ممکن باشد بخرهای بهتر و دست اندازی نمایند حتی
در صورت لزوم خرج از کلبه بمسایه و هم خاکشان جسم باشد اظهر من الشمس است که هندو
محتاج است درین نکات طمینان کفای حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت
استعداد و نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بنا علی هذا چند ماهی در فرنگستان

بسر بردن امید کل مراد چندان است نه فقط برای فایده ذاتی بلکه چون بدست کل رسم دامن برآید
 بدیهه موطمان خود پراکنل کنم اگر سؤال کنند ترقی روز افزون غیرتین بهتر است یا قناعت
 شرفستین میگوید اولی برای عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و تیز اراده من این است
 که قبل از مر اجبت فلک خود در اقیانوس اطلاقیات مغرورده آن مملکت جمهور و وسیع را که
 بینی دنیا باشد بینیم چه کویا ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بقیاری دائمی اهل فرنگ شده
 باشد و چون آن عالم غنما غری نقطه کرده ارض واقع شده بقاعده باید برای شرفستین خالی از فایده
 و علم نباشد بنظر می آید که این ترقی کشید درین زمان قلیل کلیت ما بناید عاری از علت و مناسبت
 باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انطباق قوه عقلیه توام خواب بود امید
 وارم تمام این چیز باراد ضمن مسافرت به بینیم انشاء الله تعالی

پس من تا یکد که در کاج حسان چهارشنبه دهم شهر شعبان ۱۲۳۱ هجری از منزل کوه شریف ساعت پنج نیم
 بجیدر آباد بخت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت مختار
 مستطاب مالک قاسم حضور پر نور پادشاه مملکت عظیمه دکن ادام الله دولته و شوکتش شده
 حسب الرسم ادای نذر کرده استر خاص حاصل نمودم بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
 خوشیا و نمان و پیونان را وداع نموده ساعت یازده شب محل توقف کالسه بخار رفتم جمعیت
 زیادی از اعیان و اشرف شهر بشایعت آمده بودند با تمام آهنگ فرد فرد و توافری محمول
 آمده ساعت یازده و نیم کالسه بخار حرکت نمود اسامی بربانان از انبقرار است نیز از اهل
 بیک خان میر جهاندار علی خان میرزا امین خان میرزا علی خان و چند نفر لازم شب او کمال
 استراحت خواهم هوا گرم بود نزد یک صبح قدری خنک شد

روز پشنبه یازدهم شمس فوق

ساعت نه و نیم کالسه بخار بنزل کلبه که رسید نواب یا جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحب منصبان
نظامی و علمی کلبه که تا دم توقف کاه کالسه بخار باستقبال آمده بودند با همه تعارف و می شد چون
بشدت گرم است امروزه درین جا طراق نموده طرف عصر سمیت بیستی حرکت خواهیم نمود
انشاء الله بشرط سلامت مزاج روز نایبتر با وقایع که رخ سید بود و طی مسافرت بجز و بزرگیم
بیان خواهیم آورد بخار در عمارت حکومتی همان اگرام الله خان بهادر نواب یا جنگ
بودم غذای مفصل و خوبی صرف شد پس از نماز قدری استراحت کردم از یک ساعت بعد از
ظهر الی ساعت سه هوا بکلی خفه و گرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت
چهار و نیم سوار کالسه شده به توقف کالسه بخار رفتم امروزه از وقت معموله کالسه مسبت
دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج بکالسه نشسته رفتم درین راه شب قدری باران
سوار شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرایض معموله بجا
آورده شد بعد پیاده شده چای صرف نمودیم باز بر راه افتادیم

جمعه دوازدهم

یک ساعت بظهر مانده وارد می شدیم با وجودیکه از آمدن خود کجی اطلاع نداده بودیم باز
جمعی از پارسیان باستقبال آمده بودند در شکلهای دو اسبه حاضر بودند سوار شده و بهمانجا
دستن رفتن عمارت نامش از آن و کنجایش صد و شصت نفر مسافر را دارد و بسیار مرتفع
خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از نشست شوی بدن سربیزنهار رفتم هر چند اشتیاقی
نبود باز قدری برای گرم بعد از غذا با طاق مخصوص خود در فمه بعضی نوشته جات لازمه را

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از ظهر گذشته با همراهمان و جمعی از مشایخین کنار دریا آمده سوار
قایق دودی شده را ندیم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود لیاقت علی ایوب بی خبر و همراهمانیکه
بفرنگستان می آیند شد این کشتی مونوم است به پیشا و بطوش ۳۹۵ عرض ۲۲ م و ارم و
الطاعش ۵۳ پاست و روشن ۳۹ تن و قوت ۱۰ غاسب دارد ساعت هشت مشغول شام
خوردن بودیم که کشتی حرکت کرد و یخزن و همراهمان من که سازده نفر بودند نواب نفع خبک بهما
که برای جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه محظومه بلندن سیر و کا پتان تیس کلا راک
و راجه میری و راجه مورلی نیز جزو مسافرین بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود و غلا
بر این باد مخالف بهم میوزید لهذا بسرعتی که میبایستی حرکت نماید ممکن نبود اگر هوا خوب باشد
و باد بهم نوزد این کشتی ساعتی سیر و ذیل حرکت میکند علی ای حال ساعت ده گفتم بسر در عرشه
کشتی انداخته قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیر دهم شهر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء الله بمرکت این عید سعید درین سفر سیاحت مدن باستانی
بدین مقام خواهد بود و دست یکه از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود
قدری بالای عرشه رفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه ترک کشتی
زدند رفتم به بنابر پس از صرف غذا باز بالا رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهمان روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهارم

بعد از حمام و صرف چای در عرشه کشتی رفته نشستم میرزا اسمعیل خان تاج خیات تر و کلید

که شمس و مبدع استیلائی انگلیس شد بر بند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند که قلم آورده
 تقدیر خواندم خوب ترجمه کرده بکلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد از آنکه بخانه
 زدنم عرض رفتم پس از نهار بازوجه کاپیتان کلارک که از رود کشتی تاکنون بیمار است
 صحبت کردم میگفت هیچ خدا نخواست ام کمرست دری جریره خیلی تا سفت خوردم بعد باز
 بالا رفتم راه رفتم امروز بهم باد مخالف مثل دیروز درو زدن است کشتی تا امروز ظهر رسید و
 میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد البته قدری ابر بود بعد کم کم مهتاب شده هوا
 مثل دیروز روشن شد کم کم تا آنکه ابر در آسمان بود چرخ کشته آب را بشدنی طیف کافت
 که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدا شد با بجمه شب باز در عرشه کشتی بستر
 انداخته **دوشنبه پانزدهم** خوابیدم

صبح را مثل روزهای گذشته بستر بوم بعد از نماز عصر کشتی رفتم میرزا امینعلی خان از
 هند کشتی که شخصی بود کو تا ه قدورش توپی جو کند می داشت خواهش کرده بود که چرخ
 بنجار را تماشا کنند میرزا جاناذا علی خان و میرزا علی خان را همراه برده تماشا کردند میگفتند
 جای که چرخ بنجار است نود و چهار درجه و جای که کوره است صد و سی درجه حرارت
 دارد ارتفاع دو کشتی هشتاد پا است و خود کشتی درین موسم شانزده پازیر است
 تا امروز ظهر سیصد و یک میل مسافت طی شد مثل کمران دیروز زیرا که در شب او ط
 شب دریا قدری متلاطم شد چیزی بهار کلا البته بود که مباد آب و حرات بریزد امروز هم باد
 مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و هموار نیست اما بجز الله نه مرا و نه هیچکس از
 بمر امان را دریا گرفت فقط قدری در میرزا فیصلعلی بیک خان دوران پیدا شده بعد

رفیقت تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد بتدریج ابر شد صبح و عصر که هوا خشک است
ماهیمای پرند در سطح آب مثل طنز و پیرندولی منتهای پریشان چندان است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خشک بود

شبه شنبه شانزدهم

صبح از خواب برخاستم پس از کارهای لازمه منداوله در عرشه رفتم قدری راه رفتم تعبیه
جواهری که همراه بود چیزی در آن نخراستم به نیم چون در آنجا گذار شده بود ندیده کا پتان پیغام داد
حکم بدید روشن بیاورند پس از آنکه آوردند کا پتان از جانب دو نفر خوانین که در حجره وی
بودند خواستش کرد در محرمی را باز کرده جواهرات را بنامم خواستش ایشان را قبول کرده نمود
پسندیدند خلاصه وقت نهار شد سه میز رفتم پس از صرف غذا در عرشه کشتی رفتم قدری با
عمران صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته با و کمتر میوزدد و یا قدری آرام تر است
باین جهت تا امروز کمتر سیصد و ده میل مسافت طی شده است میل میزد و روز و پر روز رفت
هواها ناظر گرم است چون بی چوبه ساحلی دیده شود و هر روز شبیه یکدیگر است تازه
که قابل نگارش باشد نیست لکه های ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلوه آفتاب را
میگرفتند از ظهر بعد قدری باد خنک وزیدن گرفت از ساعت چهار بعد ظاهراً
در یازده و شانزده بدرجرات میرنجت در یچه بار اسد و گردن لکان کشتی نسبت
بایام قبل خیلی بهتر شد تا ساعت شش همین طور حرکت بود بعد از آنکه آرام شد

چهارشنبه هفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی بسیار

نحوه آب

محسوس نشود و فردا انشاء الله تعالی باید بفرمودن که متعلق بدولت عثمانی است
 برسم سه چهار مرغ دیده شد پس دیدند یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
 پانصد میل مسافت دارد و هوا نسبت بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹۷ میل فست
 طی شده است چون دیروز عصر دو سه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از عدن
 معموله کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یکت چهار جنگی کوچک که دوازده عراده
 توپ داشت از پهلوی با گذشت معلوم شد به بندر بمبئی میرو و یکت کبوتر ظرف
 ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از اهل جاز از آن با تفنگ زد و شب بعد
 از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشتند گفتند فردا بجا پارخانه عدن برسانند بعد
 در عرض کشتی پنجمین بهیستم رفته خواهیم

صبح زود از خواب برخاسته دیدیم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی لشکر انداخته
 فوراً چای خورده لباس پوشیده رفتم بساحل چون تا خود شهر عدن مسافت زیاد بود و
 چندان هم قابل تماشا نبود رفتم کنار دریا چند دکان خوب و همایخانه مرغوبی بود
 در یکی از دکانین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم همایخانه برای نهار بمرابان همه
 بودند کشتی برای ذخیره ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت اینجایم ایستادند و کت
 شهر عدن بر که ایست بسیار قدیم میگویند در عهد رمن با ساخته شده ولی این قیاسی است
 زیرا که هیچ تاریخ یاسندی در دست نیست جمعیت شهر قریب سی هزار نفر است
 ده هزار نفرشان عرب و باقی اهل مختلفه اند میوه بسیار گلیاب و هوایش بسیار گرم است
 بعد از نهار بر کشتی آمدیم مردم از بالای جاز پول قوی دریایم انداختند ظن

بهشت نه ساله فوراً زیر آب رفته پول را در می آوردند معلوم میشود اهل اینجا در شناوری
 بسیار تر دست انداز اطفال مثل بوزینه که از درخت بالا میروند و از شاخ و بن شاخ میجدا ز طناب
 کشتی بالامی آمدند چندی از مسافران بکیرند از برای جعبه از با وجود مهارت و زرنگی که در جهاز
 داشتند هر چه میگردید و غصب این اطفال میدیدند که بکیرند نشان ممکن نبود در کمال عسرت
 ازین قایق بقایق دیگر میرفتند و قیقه میدیدند چاره منحصر است و عقرب کر قمار میشود و در
 بدریامی انداختند خیلی مضحک و با تماشا بود و خلاصه بهو اکرم است دریا هم آرام و صفا
 کشتی تا امروز صبح ساعت هفت که بلنکر کاه عدن رسیدیم ۲۴ میل مسافت طی کرد و از
 ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر رسید بهو اکرم شد که نزدیک بود غش کنم تمام شب
 بهین طور کرم بود نزدیک فجر خبری شنیدم خنکی و زید بامین بجزر بند و بحر احمر شکسته است مضموم بسیار
 المندب چون اینجا زیاد است کلاخ است کشتی را خیلی بواش و بتانی میرند کمال است یا طلاق
 که مبادا بسنگی یا تپه بخورد الحمد لله فی خطر گذشت از عدن برداشتیم طرف ظهر دست برست
 رشته جبال خشکی بود تا جزیره میریم که صد میلی عدن است دولت انگلیس در این جا
 قلعه مستحکم ساخته همیشه یک دسته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب باد و عراده و توپ
 درین قلعه ساخنند چون هوای گرم و تب انگیز دارد هر دو ماه یک دفعه مأمورین عوض
 میشوند آذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
 کناره افریقا محبوب میشود ازین جزیره بعد بحر احمر است و جهت تسمیه اش را بطورهای
 مختلف بیان میکنند بعضی میگویند بواسطه جبال حول و حوش است که هنگام مغرب
 سرخ رنگت بنظر میآید برخی بر آنند که چون سواحلش خاک سرخ است باین نام مشهور

معروف شده تا ظاهر این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب به اهل
میر و بند روی آب می آیند باین جهت احمد می نامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است راست دو کوه مخروطی شکل نظراً گفته اند اینجا
ساحل عربستان محسوب میشود و مرغ بسیار بزرگ شبیه پلاش خور اما کردن کلفت کوتاهی داشتند
در طلوع آب برای گرفتن ماهی پروانچو و ذنوعی از طیور ماهی خمارند تا امروز ظهر کشتی بواسطه ملایمت
هوا و دریا ۳۷ میل طی کرد امروز نماین متعدد از پهلوی جیب ساز ما گذشت شب را چون لیا

گذشته شنبه بیستم

صبح که سراز خواب برداشتم دیدم دریا متعوش است معلوم شد از نصف شب دُش
شروع بظلام کرده امواج چون تلال بلند میشوند و در کشتی میخیتند از دور آب مثل کوه
بلند میشود و کف میگرد مثل این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از برف است
اما خالی از نظر بود و میگویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوزد کشتی با قریب ظهر کشتی
دیگری که پیش از آن از بطنی حرکت کرده بود بر خور و از آن رد شد تا ظهر رسید و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف بنیوزید خیلی بیشتر میرفت جواد سینک را جله میری
که برای تبریک پنجاه سال پناهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میرفت امروز روز ولادت
بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جانتوانسته بود تمام
مسافری را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه متوج
مثل صحرائی پراز تپه و ماهور بنظر می آید از قرار یک سیگفتند تا فردا همین طور متعوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کافی السابق بسر بردم
یکشنبه شبیت و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم طلاطم دریا ز دیروز خیلی بیشتر بنوعیکه گاه کما
ترشح آب عرشه کشتی میرسید کاپتان نیکیفت روز خنک خوبی است اگر این طور باد منویز
که ما زیاد ازیت میگرد خلاصه تکان کشتی بقسبی زیاد شد که اغلب مسافین سرشان بنا کرد
یکج خورون هر یک بکوشه افتادند و معدودی را استیفاق دست داد و بعضی با که دریا
و کرم و سر دروز کار چسبیده بودند تا نثری بهیچوجه در هر یک بکار خود مشغول بودند یعنی موابرا
رفتن و سیکار کشیدن و کتاب خواندن و هفت انجیاطی کردن و جواب یافتن و اطفال
ببازی کردن و قش علی هذا این قطعه بکر ما سر و دست و امر و از اتفاقا چنان سر دشد که مسافین
لباس کلفت نشی در بر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از شتاد و شست و نون شدند
امروز از هفتاد و چهار بالا رفت تا امروز ظهر شتاد و چهار میل سافت طی شد با وجودیکه
بشدت میوزید باز خوب مسافنی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجاییکه موصوم است به اخین درین نقطه دو تل بزرگ واقعت
شهادت برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چراغ می افروزند که از ده پانزده میلی پیداست
و کشتی پیداست چراغ بمسافت زیاد از پهلوی شپه های مزبور میگذرد و از این جاناسوس
دو بیت و چل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشه رفته چون شبهای گذشته خوابیم
نزویک طلوع فجر هوا بسیار سرد شد

دوشنبه شبیت و دوم شهر شعبان

کوچک شکسته دارند و روی بهم رفته قصیه انخلقه هستند که چه ای شتر تک و معوج کشف
 است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود سواریشان منحصراًست به الاغ چندکاری بارکشی دیده شد
 که شتر و قاطر سه شنبه طبیعت و سیم میکشیدند

ساعت نه پس از صرف نهار بموقف کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم انتظار کالسکه بخار متجنا
 از بیفتن یا پشت نبودیم که کوچک و کثیف و ناراحت گویا در دنیا کالسکه بخار باین بدی
 پیدا نشود از سویس الی اسمعیلیه طریقین راه زمین بایر و خشک بود و حرارت هوا بقدری شدید
 بود که نزدیک بود دهاک شوم ساعت دو و نیم سنبل زاکا زکیت چاشت پاکیزنی حرف
 شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که اتحی محبسی کرم و خفه بود پیاده
 شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به بفر دیشل که یکی از مهمانخانه های بسیار خوب مصر است
 بلکه میخواهم یکویم اچیتش آسایش و راحت مسافرین اول و مقدم است تمام اسباب
 مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب و غیره بسیار با سلیقه و تمیز است پیشچین متنا
 ایطالیائی هستند همه لطیف و مذهب شب بعد از شام زیاد نشستیم چه گان کاری پس
 زیاد خسته ام کرده بودند و خوابیدم قبل از رفتن به بستر رفته بجانب منراولین برینک
 سفید کبیر دولت بمیه نگلیس که بخمال قبل بحیدرآباد آمده بود و خبر ورود خود را نوشته
 در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم بلا قات می آیم جواب فرستادند و در استا
 مزبور منتظر روز چهارشنبه طبیعت و چهارم خواهند بود

حسب الوعد ساعت ده و نیم بدیدن جناب مغزی الیه رفتم بسیار آدم مذهب قانوا
 دانی هستند و فرائض خوب حرف میزنند پس از احوال پرسی و قدری صحبت پرسیدند میل

دارید با جناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتیم البته آنجا که عیان است چه حاجت
 به بیان است فوراً بنشین خود گفتند با تلفون اطلاع بدید پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضرند
 لهذا رفتیم بعد از نهار خانه به چایمیان خیابانهای عربی و طویل و مستقیم و باصفاکد شستیم قاهره بسیار
 شهر آباد و خوبی است تمام کوچه و برزن نیز و نظیف اند فلک چهار راه با باغچه با صفا و خوش
 بای فواره دارد و در خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا حبیبی اظهار محبت نمودند و تعریف
 بنظر شخصت ساله میآیند نهایت بهوشمند و پولتیک دان و ضمن صحبت رشته کلام
 بوضع تنبیه مفسدین و جرم و جنایت مجرمین بزند کشید دیدم قانون شریعت و مذنب مسلمانان
 بحد و ترک بر یک طایفه است یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت با حکام عرفیه نمیکنند
 و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی با حکام
 عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکی نیست
 که حقوق متنازع فییه فیما بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانون دان
 باشد با جمله صحبت از اینیه قدیمه مصر و ساجده تبره و مدارس و غیره شد معلوم میشود مصرین
 در این عصر در رواج علوم خارجی کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سال
 مدارس جدید برای این سه محکمه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
 میل من بیشتر بطرف معلم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا را
 اداره تعلیمات از اسکن دریه میآیند با و خواهیم گفت که شمار راه یونیورسیته و کتاخانه
 میرند تا شما نمانید حبیبی اظهار استعنان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید وقت
 جدا فاطمی تا درب اطاق شایعست آمده مراجعت نمودند از دم در هم با جناب سروا لیدر برکت

دست داده منزل آدم ایشان هم بیکان خود رفتند نار حاضر بود صرف شد بعد مشغول بعضی
 نوشته جات لازم شد و در ضمن یادم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای چنان
 نور پاشا بفرستم و قنیکه آوردند همه ملک زده و ضایع شده بود معدودی درست مانده چند
 بسیار کم بود و خواستم غایت خود را بر گردانم لهذا همان چند عدد را فرستادم ایشان محبت نمود
 و دستمانه قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه بیازدید شریف خواهند آورد و میرزا
 اسمعیل خان بملاقات جناب ایشان رفته از وضع کرم و تعظیم جناب معظم له بحدی تشریف گیرد
 که بقلم منسوبان آورد و گفتم البته از فرط نبالت و نجابت خودشان است آثار بزرگ نشی
 و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پیوسته تواضع را شمه خود قرار داده اند
 تواضع زکردن نیست از آن نگوست که اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف عصر که بود
 خنک شد بدکا که این معماخانه برای تماشای تمام مملو است از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی
 و غیره قدری برای سوقات خرید و معاودت بمنزل شد هوای شب بهتر از روز است
 ولی شیشه های بزرگ دارد که با وجود شیشه بند باز از چنگشان نماند و در بانی یافت

روزی شنبه بیست و پنجم شهر شعبان

امروز یک ساعت و نیم بنظر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت مستطاب اشرف الا
 توفیق پاشا خدیو مصر بروم دو ساعت بنظر مانده جناب سداولین برینک هم برسم باز
 و هم برای سراسر شریف آوردن پس از صرف سیگار و قهوه و قدری صحبتی
 مختصه بملاقات حضرت خدیو رفتم داخل جنس که میشوند و بر پله میخورد بیکت دالان مانند
 که طرفین چرات مفروش آراسته دارد و از آنجا پله میخورد و بتالار وسیع و پاکیزه که طرفین

اطاقهای با زینت خوب دارد تمام اطاقها را با قالیهای پاکیزه ایرانی فرش
کرده بودند بعضی ورودی از پیش خیمتها جلورفته اطلاع دادند نزدیک اطاق خود که
رسیدیم خودشان تا درب اطاق استقبال نمودند طفیلی بیکی و میرزا اسمعیل خان که
همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتای مختلف نمودیم از طبیعت هیچ سخنی
نراندندستما جوان بنظر آمدند بسیار عذیب و صورت متوری دارند تمام آثار بزرگی در
ایشان جمع است لباس ساده بسیاری در برداشته زبان انگلیسی کم میدانند اما زبان
فرانسه خوب میزنند ابتدا با من زبان انگلیسی حرف زدند بعد بامیرزا اسمعیل خان
بازبان فرانسه حسیه تکلم کردند گفتند فارسی خوب میدانم اما چون بدقت رجوع
ننموده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم به بطوریکه چند
سال قبل میرزا اسمعیل باری سیکارت و قهوه آوردند زیر پنجانهای قهوه خوری طلا و نینله
چین بود مال خودشان دانههای الماس داشت وسط اطاق میز دور طلا و اطراف همه
صندلیهای طلای بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوار کوبهای پاکیزه به جرزها
نصب بودند پس از صحبت بسیار برخواستند خدا حافظی کردم حضرت خدیو از اطاق بیرون
تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً و اوع کرده بیرون آمدیم جناب سفیرها بجا
ماندند من با همراهان بمنزل آمده بمنار خوردم بعد از تهار قدری کتاب خوانده و صحبت
با همراهان کردم و شبیکه با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم عکسشان را که
بهترین یادگار است بخواهم لهذا کتباً خواشتم نمودم ایشان هم فراموش بیکس بسیار خوب
فرستاده عکس مرا هم خواستند منم یکی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب مستطاب نوب پاشا وزیر اعظم یازده قشرف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
 صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است با سکندر میر میروند بعد از تشریف بردن ایشان
 چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
 یکفرنگی تری که از آمدن بنویس میسر جوسف زک قبل از حرکت از حیدرآباد خواسته
 بودم وارد شد جوانی است خوش منظر و بلند قامت نامش میسر مورتن فرون و بهم زلف
 له و رانده چوپیل است بهیچقدر احوال پرسی از وی شد چون خسته بود گفتیم بروند بخوابند
 صبح ملاقات کنند منم رفتم استراحت کردم
 روز جمعه بیست و ششم

صبح قدری با میسر فرون صحبت کردم تا وقت نماز شد بعد از غذا قدری خوابیدم طرف
 عصر سوار کالسکه شده رفتم تماشای رود نیل بازار میسان خیابانهای وسیع شجر پاک فلی
 کرد و خاک گذاشتیم تمام عمارات فرنگی ساز و خوش نامیستند واقعا شهیدیت که اگر شخص تا
 مدتی بماند دولت نکند غیث و طول شهر در است و رود نیل که در طرف جنوب جاریست
 واقعست عرض منتهای میل و نقش از بهفت الی پانزده فرسخت پل ده چشمه دارد در چهار
 نوا و پل چهار جرز قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی میل از چدن نصب
 کرده اند این رود همان رود نیل است و این مصر همان مصر ولی کو فرعون و کونوسی بس
 نامور بر زیر زمین دفن کرده اند که بتیثش بر روی زمین یک نشان مانند در امتداد رود
 قوه خانهای متعدد است موزیکانهای بای دولتی در هر یک از آنها بنوبه هر روز می نوازند
 چراغ کا زانیم میله شهر هر شب روشن است و یکی از قوه خانها که خیلی با صفا بود فرته

توه صرف شد بعد منزل معاودت کردم

روز شنبه هجرت و هجرت

امروز حضرت خدیو برای سیاق با سگندریه میر و ندو سه ماه توقف خواهند فرمود
هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوای آنجا که جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از رئیس علوم
رقعه رسید که یک ساعت از ظهر گذشته بنشیند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
تشریف میآورند اتفاقا مقارن آمدن ایشان عالم پریشان شد نوعی که نتوانستم ایشان را
پذیرائی بنمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذر خواهی نموده مقرر شد
روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش آبا با کسالت میر بردم

روز یکشنبه هجرت و هجرت

امروز بنا بود برای تماشای کسب در امان بروم کامپتان کلارک و زوجه اش نیز موعود بودند
چون اتفاقا هجرت و یروز عصر تا بی بود نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بفرنگستان
رفتم این جا را دیده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بیشتر فرون و میرزا اسمعیل خان
و جهاندار علی خان و لیاقت علی خان گفتند با کامپتان کلارک و زوجه اش همراهی نمائید
اتفاقا کلارک صاحب بهم فرمایش برهم خورده زرفت بر امان را هر کسی میداند چه قدر بنا
قدیم و متحکم و عجیبی است اما افسوس احوال مردم و نفیسه آنجا را گفته برده اند معجزی بپلوی
افسوس است بسیار بزرگ تخته سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر برآورده و بنوعی در زبندی
کرده اند که عقل حیران است در آمدن زمان آلات بخار و مخفیاتی مثل این زمان ترقی پیدا

معلوم نیست چه کرده اند و خمه های چند در همین جا با بود که مرده ها در تابوت های سنگی گذاشته در اینجا
 می نمودند همه را فرنگیان شکافته و بوزنه های ولایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته سه
 ساعت از ظهر گذشته مراجعت کردند از قراریکه میگویند در سوابق ایام آب رو و ذیل خلیه
 طغیان میکرد و فضل بهار و سلاطین معتبر محض اینک که مقابرشان را مبادا آب بسرد و باز این
 یکسان شود باین نوع میخواستند که از آب محفوظ باشد خدا میداند خرج هر برهه چه قدر شده
 و چند مدت طول کشیده تا هر یک با انجام رسیده

روز دوشنبه شب و عظم

صبح در حمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارتین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی بکتابخانه
 دیونیوریستی آمده اند چون بنا بود با هم به سفر بخورده بعد برویم ایشان بواسطه علامت
 مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند بکتابخانه و قرار شد بعد از نهار من بروم لکن پس از
 صرف غذا بلافاصله رفتم بطرف کتابخانه تا مسافتی کاری از میان شهر جدید گذشته بعد
 داخل شهر فدیجیم شدیم کوجه با همه تنگ و کثیف بود و تمام دکان کین کوچک و بدنام اگر ارجان
 دو کالسه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پیروی یکدیگر میکشیدند خلاصه عجب
 طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانه های مختلف زیاد دیده شد قرآنهای کهنه خط کوفی
 و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و جستی با همه در این کتابخانه موجود است
 البته بعضی از کتبی که عمر حکم بحر فتنان نمود در این جایافت می شود کتاب شاهنامه خطی مصور
 نشان داده گفتند اعلیحضرت اقدس بایون ناصر الدین شاه شاهنشاه ایران پانزده
 سال قبل برسم هریه برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب نفرو نادر بود و قسمتی که

خواستیم بیرون بیایم از من خواستش کردند اسم خود را در دفتر می که مخصوص اسامی
 متخنین است که اینجا می آیند بنویسیم بزبان انگلیسی و فارسی نوشتیم بیست و نهم و میرزا اسماعیل
 خان مدد کار معتد نیز نام خود را برای یاد کار نوشته بیرون آمدیم و فیتیم بطرف یونیورسیتی
 که مسجدی است بسیار قدیم که در ۵۰۰ هجری بنا شده قریب ده هزار طلباء مشغول علوم
 ادبیه بودند معلوم در وسط نشسته شاگردان دوروی حلقه زدند و ندیس از استماع سخن معلم
 گاهی مناظره میکردند و گاهی سکوت میماند یکی از مفسرین مقاله در حق ارسطاطالیس
 میگفت بعضی با حرف در حرف آوردند و فرمودند که ده سؤال است منظمی بمیان میآورند
 چون تمام طلباء سوداگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه ایشان
 بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم نلشود فقط عربی است و بس خود مدرسه
 چهارصدستون مردم دارد نزدیک مغل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشا
 رئیس علوم گفتند در سال ۷۱۲ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کهنگی یکم خراب
 شد حسب احکام دولت بمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحتی که بعد از خراب شدن
 درست یافته در این جا بکار بردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
 بمنزل معاودت شدت ساعت از ظهر گذشته خبرال و یکی سپهسالار افواج انگلیس
 ساخلوقا هره بدیدن آمده قهوه و سیکار می صرف شد طرف محضر خانب یعقوب پاشا
 منزل من آمده با اتفاق ایشان بدیدن نواب عالییه نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
 مرحوم که عموی حضرت هدایو عالییه است رفتم تا هزاره خانم بیارم مذهب و خلقی هستند
 زبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند چای و سیکار می صرف شد بمنزل معاودت

شد امر و صبح کا پتیاں کلارک و زوجه اش و داع کرده بفرنگستان رفتند

روز سه شنبه غره شهر رمضان

چون پنج روز دیگر انشاء الله با سکن در میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم نیت
روزه نکرده ام صبح عالم قدری خراب شد اگر چه پیوسته مزاجه می است علیلکم اما امروز بدتر
بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سواری پیاده و توپخانه و مسیdan مبدولی که جلو
عارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون توانستم بروم همراهان را کفتم بروند می گفتند
که فرج مذکور با وجود قلت عدد از حیثیت جوانی و چالاک و زرنگی با چندین برابر خود میتوانند
برابری نمایند اول دسته موزیکان چنان گذشتند از جلوانیان کیت بر سفیدی را با جل قرمز بفر
آدم که چاق فقره بدست داشت می کشید طرفین وی میزد و نفر چاق بدست میرفتند این هم
افواج کال است که از قدیم مانده سلبش بطور ترقی معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سوار
گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام جسمزای توپ را از نیم کرده بار قاطر کرده بودند همان
زنبورکی است که حال در ایران روی شتر میرند آنها عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب
هستند که سنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر راه سطح و صاف باشد عرابه و صرخ را بنویسند
نصب کرده قاطر با می کنند و اگر کوه و تپه باشد بار همان قاطر با می کنند خلاصه اول
آمده گذشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگر چه بواسطه کسالت خودم نتوانستم میدان
بروم اما در حین رفتن و مراجعت از جلوه ها مشاهده گذشتند دیدم تا ما البسیه بسیار خوب و آبسک
مرغوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام فرست
بعد به نماز رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که عالم هنوز همان کسالت دو سه روز قبل باقی بود بعد

نهار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نماز آه رخ نمود ساعت سه یازدید حیرال و یکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارد
مرحبت کردم ساعت نه و نیم شب بدیدن جناب مستطاب حقایق آفتاب آقا شیخ محمد
شیخ الاسلام معروف پیشخ الایاب رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر دیوینور سیتی منظر من بود
السته قرار بود آرزو را بتاشای دیوینور سیتی بروم هم کالت مزاج مانع شد و هم من
اطلاع نداشتم که ایشان منظر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه منظر بودم عرض کردم که
بکلی ناستحضر بودم و آلا با وجود نقابست مزاج حکما خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت با
عربی شد قدری متوسط ترجم و قدری بی واسطه بعد قهقهه خورده مندر آمدم امروز دکتر
دوا فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم الشاء الله بی اثر نخواهد بود جناب
شیخ نصیر القاسم و قطور نذروی بسیار منوری دارند در علوم ادبیه بسیار ما بر و قابل اند در نظر
عموم خلق محترم و فی الحقیقه قابل احترام هم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز هم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت
چون احوال هم درست نبود در منزل ماندم نزد یک مغرب سوار کالاسکه شده قدری کروش
کردم بجز طرف شهر که آدم میرود همه جا خیا بانهای وسیع مشجود دیده میشود انصافا تمام کوچه و
بازار با صفا و تمیز است نزد یک همانخانه که منزل کرده بودم همانخانه جدید دیگری بود خیلی
با شکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای انجا افزوده بود خبر کرده بودم شام برای من و همراهم

اینجا حاضر نمایند از گردش که بر کشیم بجا منقیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمانخانه خیلی
 پاکیزه و مرغوب بود اما غذائی که دادند چندان پسندیده نبود و در مهمانخانه که منزل کرده بودم
 خیلی با سلیقه غذا ترتیب میداد پس از صرف شام رفتم باغ خانه از جانب دولت ایام بخشنده و
 دوشنبه یک دشت موز بنگان چای با موز در ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان
 باغ ساخته اند بنوازند جمعیت کثیری از زن و مرد بودند بعضی راه فرستند و برخی جوجه خور
 سبزیها نشسته صحبت میکردند قهوه میخوردند و هر کسی که میخواست مشروب است مسکرو بهیم میخورد
 و کمال آزادگی صدای اهدی بلند میشد و قریب نیم ساعت نشسته قهوه خورده بر کشیم منزل دراز
 کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبود ساعت پنج یک دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز تقاضای بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام فرستادم
 خوری در آب گرم شستم هوای اینجا خیلی منقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخوابد
 از شدت سرما و کثرت پشه خوابش منیسر و اگر بیرون بخوابد یک دفعه نزدیک فخر هوای
 گرم بمیدل هوای سرد شده آدم سر میخورد این است که درین فصل اغلب مردم
 به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگر چه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب
 اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدین آمده مدیر دار
 الطبع روزنامه ابرام را بهم همراه آورده بودند معرفی کنند قدری صحبت شد چون هله
 کرده بودم بدین نواب عالیله نازله خانم بروم خدا حافظ کرده رفتم صحبت مفصلی
 شد و فیکه مراجعت کردم وقت شام بود تعیسیر لباس داده سر نیز رفتم پس از صرف

غذا در ایوانی که جلو همان خانه است نشسته قدری با هم را بان صحبت شد ساعت دوازده
 در اطاق خواب روز شنبه پنجم رفتم خوابیدم
 در شب هم راحت بخوابیدم هنوز کالت باقی است وقت نماز با وجودیکه شام نخورده
 بودم هیچ اشتیاقی نداشتم همراهان را کفتم بروند نماز بخوانند شب چند نفر شام معهودند ازین
 کاپیتان کلارک و مس کلارک و غیره وقت شام تمام مهمانان آمدند من حالتی نداشتم
 طوعاً و کرهاً با ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته منم
 دراز کشیدم بی خوابی دو شب قبل کچم کرده بودم فوراً خوابم در برد
 روز یکشنبه هشتم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم آنقدر تند فی الجمله تفاوتی در مزاج پیدا شده
 شکر خند ایراجای آورده یک پالیه چای صرف کرده رفتم حمام از پشت و شوی بدن
 که خلاص شدم جواهری سنگهای خوب آورده بود بعضی با خیلی قابل بود ولی تمام لباسها
 جدید بودند مگر یک بنجانی که صورت خوشه پر وین بود اما لباسهای کهنه سفید خوب
 داشت قیمتش را زیاده از حد گران میگفت بدین لحاظ نخریدم از وقتیکه لباسهای تازه پیدا
 شده اند از قیمت لباس صد پانزده الی صد بیست کاسته شده اما قدیم همان قیمت
 بلکه گران تر است زیرا که بسیار کم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک
 قطعه عکس بالباس رسمی ایستاده بکی نشسته و یکی بالباس معمولی با هم را بان انداختم
 خیلی خوب افتاد عکاس وعده کرد یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بفرستد قریب
 سه ساعت در دکان عکاسی ماندیم ساعت یک از ظهر گذشته منزل آمده نماز خواندم

بعد از بعضی امیران سنن معتد داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد و وضعی که بهیچ وجه بظن من پسندیده و تقیفا داین است
که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و مساوی است برای هر اداره
مبلفی معین است کاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سوانح داخله یک اداره فاضل می آید
و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگر نمی آورد و این نوع خرج
و دخل موازنه را که یکی از ضروریات حکومت غراب می کنند این غرابی خود شش و پایی
اجرا پیچیده شده و این وضع سقیمی که مصر در این زمان دارد تا جایی که عقل من میرسد میدانم
بپایه عدل و میزان نیاید انصافا مانوریت انگلیسهای معروف بریاست ادارات
مختلفه بظن من آید خیلی مستحسن و پسندیده است زیرا که این ملک بکلی بی نظم و در هم برهم بود و از
آمدن انگلیس بمصر انتفاع کلی حاصل شده حال ادارات محکمه بکسرشی عال و کارگذاران
بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و وفق از پیش میر و خدمات عمده سر اولین برینک
در امر داخل و مخارج هندوستان بقدری مستحسن بود که سایه افکن هر ملکی شد که گریل اسکف
مشکلیست مانورام منتهی است و آن این است در فصل پاییز که آب رود نیل طغیان میکند
و تخیر کردن و تقسیم نمودنش بعیده وی است مانوریت انگلیسها بمصر علاوه بر
اینکه آنجا را دولتی کرده و نظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سینر شده
و تنظیمات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که کمتر بشود بصورت بی نظم اقلی عود کنند
خلاصه پس از صحبت های مختلف که تا یک ساعت طول کشید ایشان رفتند من هم منزل خود رفتم قدری
در آن کشیدم چونکه کسالت و قناعت بطوریکه باید و شاید سنخوز رفع نشده

روز دوشنبه هفتم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزه مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون کسالت
هنوز باقی بود زنت هم طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتم قهوه خانهای
متعدد و دکانهای قهباکو و سیگار فروش در هر کدوهر محله است در تمام قهوه خانها
انواع مشروبات و قهوه و سیگار و بستی همیشه حاضر است در بعضی ابراهیم اغذیه سرد
یافت میشود امروز صبح چند نفر از بهرامان رفته بودند بتماشای بازار مصر می گفتند در
دکان یکت قالی فروشی یکت شته قالی دیده شد مال چهار صد و هشتاد سال قبل کش
بهمان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند اگر دوستان ایران آورده اند آنرا
بعد از ظهر جناب مستطاب نوب بر پاشا و وزیر اعظم تشریف آورده قدری بایشان صحبت
شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدین
آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خنک و با صفا بود
روی هم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
پشه ها بکند از دباری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله میخوابم باسکندریه بروم که با کالسکه بخار تنز و سه ساعت و
نیم راه است بمسافت صد و سی میل قبل از نصف برای وداع رفتم منزل جناب
سفیر انگلیس از آنجا برگشته نماز خورده قدری دراز کشیدم ساعت پنج و نیم بموقف کالسکه
بخار رفتم جناب سفیر بمشایعت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف برد

ما هم دوسه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه را ندیم این قطار کالسکه هم بسم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه بالنصب کرده اند از قراریکه سبقتند دو سال قبل خریده
تا بواسطه عدم توجه که نه تر بنظر می آید و تیکه راه اقامت صدی کرم بود بعد خنک شد
کرد و خاک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم با اسکندریه و بجز مستقیم فتم
به حمامخانه موسوم به خدیویه این حمامخانه تقریباً محازی سر با خانه انگلیس است حمام یکروز
از قبیل کرسی و آینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار غیر ماکول و بد بود و بنقد بدل
ما خیلی خورده رفتم با طاق خود چون خسته بودم یک ساعت بعد از شام خوابیدم بد
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا خواهد کرد چه در همین ایام انگلیس
معاهده انگلیس و ترک بود و سرختری در موند و لطف بطوریکه باید و شاید در امور تانکست یکی
خوب از عهده برآمد قرار بر این مقرر شد که معاهده را علیحضرت سلطان امضا نماید
این شرط اگر اچنانا دولت فرانسه مانع شود فقط رشته مودت دولتین عثمانی
و فرانسه نتیجه شود بلکه حرکت اخیرین امر انگلیس است نمی آید تا زمان غیر محددی که کافی سابق
مصر را متصرف باشد در معاهده بکفیره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض سه سال تمام احوال و احوال خود را از مصر بیرون ببرد یا بعبادت پلنگینه و ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه سخت دماء و شلیک نمودن شهر با
مصر را تصرف و آوردن و تقظیات شایسته و قانون و مالیات قرار دادن و ملکوت
بایسته منعقد نمودن راضی شود و بنانی باین پاکیس که کی را که نشان و بهدش حضور بکمر

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواست
 بی اندازد طلبکاران مایه وار و بومی بایستی اسمعیل پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
 مصر از ادای شریل پولی که فیما بین مصر و لندن معایده شده بود سرکشی نمایند قرض
 ملتی متجاوز از یکصد لیان بیره انگلیس است و انظر من شمس است که مصر از عده ادای شریل
 آن نیست و اندیشه بر آید لهذا لشکر داخله سرکشی میکردند و پیش تنبیه در ادای شریل بدهند
 و این چنین لشکر را عسکر خارجه که همان قوت باشد باید مقابله کنند و چون دولت
 انگلیس بجایابی با چند لیان پول محو و داران را صرف عمل نظامی نمود و این را داده که چنین
 لیان پولی را که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید تا تصور نمود که ویرانگن است
 از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن بجای معدوم خواهد
 شد که شش زن اگر انگلیس مصر را تحلیه نماید سلامتی و زرا بلا عرف در معرض خطر خواهد افتاد
 بلکه بشام خود و یونان را یکجه شروشا و خواهر رسید بیماری از صا جنه صبا ن مصری خارج
 شدند که محلی برای صاحب منصبان انگلیس و فرانسه پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
 اسراف و رواج تنظیمات فرنگی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه کشیده بانو بر
 پاشا دشمن شدند چون نو بر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر حمت و صبری را قبول
 نماید آیا شرط مردوت و صداقت است او را بدست لشکر پر کینه بدهند که خود انگلیس
 او را فدا داشت سپی نماید هم تر این که آیا با قرض ملتی خارجه که بدوشش لیان
 رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا و بزوال است سنگین
 و صعب التحمل است یا نه بواسطه فقر زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانم چیزی

بنوسیم و جود این قروض ملتی شروط مختلفه زیادی در میان ملل متعدد ایجاد کرده ازین
 قرض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف نعمت و بنای
 ابنیه عامه شد شکی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابنیه و عمارت
 شده باشد البته منجر بقساد خواهد بود و ذکر این قصه نیز خالی از حسن نیست اسمعیل پاشا
 امپلنی را که قرض کرد بیشترش را خرج جوی عظیم سوس کرد اگر چه ظاهر افایده بجات مصر
 بخشید چه اگر هر چه عاید شود باید تریل بدیدین لحاظ مصر را بمستملای تنازعات پولنیکه بقیه
 نمود و نیز نباید چشم از کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مقروضه را خرج نظافت و پاکیزگی
 قاهره نمود ازین قبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دار شمر که
 اسباب حفظ الصحه هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث این شد
 که دخیل فستمان افغانیای فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را درین شهر مصرف
 میسازند و اهم کارها اینست که گردو و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
 عامه میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حال امیش از ده یکت ازین درد
 منینمانند این چیزها را نباید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بهر
 مسافت نامه زمانیکه در مصر بودم شبی قونول خبرال بود که بسیار با مدرک و کمال اند
 با من شام خورد و بعد از شام صحبت های کوناگون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
 نوروی را به بنیم اگر جنوب فرنگ درین عصر مطمح توجه عموم خلق نبود بصورت پلنگیه حالیه
 سود و زروی که ملکی است از حیثیت جغرافیه بی مثل و مانند شفع ترین ایالاتی تصور شد
 برای مسافرین فرنگت رای قونول خبرال این است که پنج ششم مالیات و خمس جمعیت

این مملکت متعلق به وداست اگر سلطان چشم از زوی پوشد فایده ملکیش بیشتر خواهد بود
 اما گفت سلطان که صاحب دودیم است پنجاه یکی را از دست بدیدخواهد مرد و را
 مالک و متصرف باشد اهل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و اهل زروی بی
 انتها طالب سلطنت جمهور رای قنصل اینست که زوی را باید ترغیب کنند از زوی
 مجری شود نه اینکه از زوا شدن مانع نمایند این نه فقط برای اینست که جلوی این آرزو
 بار اینست و ان با اینست و آرایش گرفت بلکه برای اینست که در تمام قواعد مفید مالک
 بود که متوکل بیشتر است تنگی پیدا خواهد شد و چون ملکاتین مریورین ترغیب ملتی ندارند
 در این مجری هیچ وجه عصبی دست نخواهد داد و مناسب این است زوی را اجازت
 بدهند که امتحان آنچه آرزوی وی است بکریکست من جواب دادم دولت جمهور
 برای ملکی که بکلی بی بضاعت نیست خیلی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود کمیت بسیار
 و کفایت بشمار روز بروز زوال و اندام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
 الامر گفتیم که اگر معرفی پیدا کنیم و متیقن شویم بقیهیم که دل خرجی و تنذیر نه فقط اسباب سختی
 ایام آتی است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً کدام یک از سلاطین جرأت
 میکند بر ارتکاب شایه متکلم شوند اگر جمهور از مخارج تنظیفات نگاهداری بعضی از قروض را
 نگیرد ملک مصر بظرف خیلی بصیرت بخش آمد چه حتی در هندوستان هم اینقدر اغنیه قدیمه مختلفه و با
 شکوه یافت نمیشود بر همه شخص و معین است که از آمد و شد ملل غریبه بصر نقصان نیاد و
 آمده چرا که ضرر شش میش از منقش است رعایای مصر خیلی فایده و سر برابند مالیاتش
 بسیار کم و طلبش فقط تحصیل تواریخ داخلی کنند حال ششده سال است بهمان حالت

باقی است فقط عاقلی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین با است واقعا آن غرور و رفعت
چه طور از هم پاشید این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال انجمن
چنانچه دخت از خشک شدن ناگزیر است یا در فصل حسد ان برک از بحر کجین این تغییرات
هم ناگزیر است در تاریخ درج شود اگر زوال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
باز خالی از تافت نیست در سواحل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
غربین هنوز باین رود نیل نرسیده هزار سال است متصل از فلاتی بعیده خاک و گل حاصل
خیز بکر فزونیست و مصر هیچ نذر و خبر کمیشست ملتی زارع و وضع عراش نسبت به رقبات
و بطبای جدید جنسی غرابیت و بلا خطه قروض عظیمی که بخارجه مدیونند ممکن نیست در این
ماه نوزدهم حالت ملت رو بصلاحت و رستگاری باشد خلاصه هر رشته در آن است
و وقت چهارشنبه ششم تنگ

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای شایعت آمده بودند
در کاری ایشان نشسته رفیقیم بطرف دریا شده اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
ساخته اند تمام خیابانها از اجاز سیاه است همه را مربع و مستطع تراشیده و پهلوی یکدیگر
نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رواست از سنگهای مربع سفید فرش شده
تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکا کین جیلی معتبر دارد همه جا از میان
خیابانهای متصفا کد شتیم درین راه از میان میدانی کد شتیم که وسط آن مجسمه محمد
علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجدی محمد علی در مصر که ستونهای
متعدد در هر دو بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای و سیت بالای

مسجد ابرام از پانزده میله پیداست خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریاست
 ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بکیره این بحر موسوم است به مدیترانه اگرچه کشتی
 کوچکست و ورزشش از هزار و سیصد تن غلیظت آماروی هم رفته ظریف است
 اطافای این کشتی وسیع تر از حجرات چهاریت که از نمبئی آیدیم قریب صد نفر غنی
 و فقیر سا فرزند این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میروند ساعت یازده غذا
 صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بالعکس خیلی
 ماکول و پاکیزه بود در یاتا عصر صاف و آرام بود بعد قدری تلاطم شد تا نه چندان
 که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که باصطلاح راحت
 گاه است خوابیدم روز چیشنبه دهم هوا خنک بود
 صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا چنینیله بیشتر شده بحدیکه پنجره را بسته بودند مبادا
 آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافرین برهم خورد با دماغه هم میوزد
 با این حال از دیر و زود ساعت ظهر مانده تا امروز ساعت ده دویست و چهل میل
 مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست میلست فروایک ساعت به
 ظهر مانده بقاعده باید با انطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از صبح الی سه
 ساعت بعد از ظهر در اطاق کاپیتان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که اینجا هم
 حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کاپیتان لشکوست بسیار آدم باهوش
 وزیر کی نظر آمد میگفت سالهای متادی با کشتی شراعی با غلب مملکت روی زمین از
 قبل هندوستان و چین و سواحل سینک دنیا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صاف

روشن بود در عرشه شستی بتراند آختند با سنا خوا بیدم بسیار خوش گذشت
روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نیم
خنک مفرج میوزید جبال یونان از دور پیدا بود و شب از پهلوی تنه چهار جزیره
کوچک که متعلق به یونان اند گذشتیم ساعت شش و نیم صبح از پهلوی جزیره سنت
جورج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست مبت و پنج میلی انطاکیه
جزیره لادر بود واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
می شود و از دور نیز جزایر دیگر نظر آمدند بر جی آباد و بعضی شراب ساعت نه یک چهار
شرعی بزرگ از پهلوی ماندشت خیلی تندی رفت یک ساعت نظر مانده وارد اسکله
پیرمس شدیم شستی نکراند آخت عمق اینجا خیلی است پیوسته در این ننگرگاه تنه چهار
کشتی جنگی و تجاری خارج هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
سنا میرود و دو هم اسبی من و همراهان سوار کالسکه اسبی شده راندم قریب یک ساعت
طول کشید تا بشهر رسیدیم هوا گرم و هوای پراز کرد و خاک بود بعض در و درختیم هما نخانه
موسوم به تکلیتر که مشرف بمیدانی با صفا و عمارت دولیت است باب این همانجا
از قبیل نیزه کرسی و نیم کت و دیوار کوب و چهل چاروغ و ساعت و کمدان
و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطراف قالیچه ایرانی است پیشینجا
همه جوانان انداخته و پاکیزه اند خدا هم خوب و ماکول است کیلاس و آلبا کو
درشت خوش مزه اینجا یافت میشود قوت فرنگی هم سر غذا بود اما چندان حلاوت

نداشت طرف عصر حالت من بر جسم خور و نتوانستم از منزل بیرون بروم پس رفروان
 میرزا اسمعیل خان میرحباندار علیخان و لیاقت علیخان سوار کالسکه شده وقت نذر برآ
 تماشای شهر اطراف شهر کردش مفصل کرده بود و گفتند بقبرستانی فریم که مال شده
 سال قبل از حضرت مسیح است اعمده ایجی زمانیکه میسر دانیال مندس جاده فیما بین
 پلاس دلاکنگ و دوبریس را درست میکرد این قبرستان کثوف شد بعضی از مجسمه های مر
 را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بضرب کائنات
 خور و شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمد همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صورت
 های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از قبیل کار و دوخچر و نیزه و شمشیر و زینت زنانه
 و غیره زیاد پیدا شد چند مثال بنور در قبرستان باقی است می گفتند چنان بهیات
 و اسنادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیدا است مجسمه کا دی بقدر
 کا دی قومی یکیل درشت دیده بودند که از دور بینه مثل کا و زنده بنظر می آمد در
 سوابق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را با مجسمه یکی
 از موجودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
 معبد اگر بپسیم کذب شده بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستون
 سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمی رسد همه از
 سنگ مرمر و ستون ها شنبه یکی است که در کوچه ای که انطاکیه در دامنه آن بنا شده
 یافت میشود بسیار خوش نما و قشنگ تراشیده اند معبد رب النوع را نیز دیده بودند
 بالای تپه بلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

Antiochia

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری باقی مانده زمانیکه رومیان یونان آمدند
 اهل یونان همه بت پرست بودند و میان معتصب آنچه مجتبه و تمثال بود شکسته و نهض
 کردند یک مجتبه درست پیدا نیشود و بانی دست است یا بی بانی یا مختصر هر مجتبه یک عضو
 ناقص دارد من شب را **شنبه دوازدهم** با کماله است بسزایم
 صبح احوال بحال بقدر بهتر بود و بعد از نماز بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدر آباد کردم
 هوا خیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالکه شده رفتم تماشای موزه هراک
 همه بودند اول موزه آرکولی چیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
 رفتم داخل موزه که میژن طرفین دو مدرسه صنایع است از قبیل نقاشی و تجاری و بنت
 کاری و هر یک سیصد متعلم و بیست و هشت خلیفه است مقابل در پله کان مرمر بود
 هر پله تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
 بود و دو ستون مرمر بسیار قطور طویلی داشت از دست چپ رفته داخل اطاعتی
 شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابا را در این قفسه بازی آینه چیده اند
 و قفسه اول تاجای طلا شکل مثلث اما بسیار نازک دیده شد و قفسه دوم چهارده
 سازه طلا بود که هر یک چهار پرده داشتند در وسط با یک منج برنجی این چهار
 پرده را بهم وصل کرده بودند بعضی محره های بلور کوچکی آبی رنگ شفاف سوراخ
 داری دیده شد که در صورتی دیده شده بود و مجتبه زن برهنه بار تقاع و اصبع
 خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرشم بود و قفسه پایله های طلا شبیه به سبد دیده شد
 یک دسته داشتند که های چینی ظرف شکسته و درست بسیار بود در صورتی مغنی

دیده شد بطول پانزده اصبع دو شمشیر مغزی و دو چاقوی طولی مغزی نیز بود
 و متبکی این بار پیدا کردند یک تکه تنقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
 از فرسیده می گفتند متعلق به غلاف تهنیا است قرصهای طلا بعضی مدور و برخی ششیه
 به اوراق اشجار که روی بهم رفته هفتصد عدد می شد دیده شد همه فرو رفته و فنج
 و متوج بودند در چین کردن زمین ضرب کلنگ و پیل فرو برده یکی از قرصها که
 طولش تقریباً دو اصبع و نیم بود هیچ سوراخ و فرو رفته کی نداشت از قرار
 منقول این زو زو را با مرده دفن میکردند ظروف کلی بی لعاب و استخوان انسان
 که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صند و قهقه مس
 زنگ زد دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده که باهای زیاد هم
 بود و دو سنجاق طلای بلند که سرشان مجتمه کاو و آه بود دیده شد در آن نایل
 این سنجاقها را بستر برای نگاه داشتن بر موصف میکردند حالا مثل همین سنجاقها که در اینجا
 میزنند یک زو زو دیگری بود شبیه یک درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک با
 بطور برکهای کل پهلوی یکدیگر چو شش داده بودند آلات دیگری نیز بود شبیه باهی
 و شب پرکت و آه که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و جند و شغال بسیار خوب
 ساخته بودند با وجود این که کلی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند غلاف خنجر
 بود که مجتمه دو مرد و سه شمشیر ششیه بای ایران روی آن کار گذاشته بودند یک نفر
 با نیزه بطرف شیر حمله کرده بود شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
 علم کرده و در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

فرنگیان

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده شد بعضی آلات دیگر سوراخ دارد که گویا بالسه میدوختند
 و مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یکت فاخته داشتند شناخته نشد مرالی از نقره بود
 شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر یکم خوکوشی از قرار قول بدبر موزه این مرال و بسیاری
 از چیزهای دیگر مال نهمصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بخواهم بنویسم چه چیزهای
 عجیب و آشیاء غریب دیده شد یک کتاب پدید آمد از این جا فتمیم به اطاق دیگر که
 آلبانی نام داشت و میریو اسباب چند از میان آثار و خزانه های مصر پیدا کرده
 برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق نموده اند مثل
 بر ظرف کلی و مجسمه های آهنی و برنجی و چدن مختلف الشکل و متفاوت الاوضاع شاخ
 دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی کچ در بغل گرفته استاده و برخی نشسته و
 معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه با صورت انسان و بدن حیوان داشتند
 و برخی بعکس بسیار پاکیزه جاری کرده اند در این عصر کمان بنیکم اینطور نازک کاریها
 بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از اجار متلونه تراشیده مثل لاک است
 جا نذا بودند در یک قفسه زردیو مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
 و انگشتر و لوله و عا و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا فتمیم با طاق دیگر که مثل بود
 بر مجسمه های کوچک مرمر و طیور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان بآن
 قسمی که خاک میکردند نمونه اش را در این اطاق نموده اند از اینقرار اولاجده
 روی زمین طاق پنجم داده اند بالای آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
 اسباب حرب و پائین با ظروف کلی یا مس اینست که هر مقبره را که می شکافتند

این اشیا پیدا میشد چجه بای چند دیده شد که اغلب پوشیده و خاک شده بودند اما
 و نماهی عالی عیب مانده بود پس از تماشای این موزه ملی که مثل است بر مجسمه های مرمر
 و تایل مجرای افسوس است که مجسمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی بینی و
 بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بودند مجسمه رجال مکشوف و مجسمه نساء مستور
 بود یعنی قطیفه مانندی از سنگ تراشیده از کمر بپایین پوشیده بودند اینقدر خوب
 حجاری کردند که آدم از دیدنشان سیر میشد از آنجا بیرون آمده فرستم تماشای پارکمنت
 که منحصر بود بیک تالار بزرگی داخل که میشود طرفین داخل و دوطرفه کان است سیس و سیکست
 غلام کردش که برای اشخاص خارج از اجزا هست خود اجزا و صحن تالار که به شکل
 دایره بود درجه درجه شسته بود و نزدیک شصت نفر حضور داشتند یکی از آنرا که تدعی بود
 اهل مجلس را مخاطب ساخته لطف میکرد و میطر من صاحب تقریر نیامان یکا عی که آنجا
 ماندم متصل او حرف میزد و این زبان جدید که حال در یونان ترویج است چندان خطی
 نبودم گفت که در باب پنج لیان لیره بود که میخواهند از دولت فرانسه قرض کنند
 سهمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
 بعد از شام هوای متعاب روشنی بود فرستم به اگر لیس بالای کوهی بنا کرده اند تماشای از
 کوه سنگهای عظیم مرمر است اما کلی خراب شده فی الجمله آثاری باقی است از نقش و نگار
 در دو پارکنت آمار پیدا است صنادید عجم را طول مسجد نو در عرض پنجاه و اربعه
 پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست بدست هم بدیندی استونهار بغل
 بگیرند استشان بهم میرسد سی و شش استون کلینا باقی مانده بود از صحن مسجد تمام شهر پیدا

پس از تماشای بسیار و اندوه بسیار مر حجت نخل شیش از رفتن به اگر پلیس سیر کرد
و نایب اول سفارت بهیچکلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت علیحضرت بهایون جورج شاه پادشاه یونان بر حجت
جناب سر بر اس را مبولت سفیر کبیر دولت انگلیس همان روز یکشنبه وارد انطاکیه
شدیم بمبت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب ایشان تامل نمود
راتا و رود سیراکا رود شار و دافر رسیدگی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار روز یکشنبه سیر و هم دوستی محبت کردند

ساعت ده بلاقات جناب سیر ترکیو بی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم وقاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات همه فرنگستان
باشوند شباهت تامی پیش بریارک دارند خیلی مستقیم الرای و یکیت زود دست فعل
هستند میخواهند این پنج لیان قرض را زود گرفته تمام قروض یونان را یکجا بکنند
می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگا دارد است
قویست که آتی ملک یونان ترقی بکند رشته صحبت با اینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از تقصیر است
و پیوسته معرض غیبت و کنایت اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید امتحان
بدهند تا مصدر کاری بشوند محض این که داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان انتریکوشش تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان درجه بالا ترحمت
بآنها دادن مناسب تر میباشد و دیگر آنکه وزیر کامکار آن نیست که بشیر کار بکند

و خست بکند و کوشش کند تا مأمور دولت را بنفش نفیس صورت بدو بلکه هر که کوشش
 کند که زود تر انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی است بارش کمتر است
 از منصب صاحب منصبان زیرا دست مستقل اگر برای انتخاب شدن وزارت فقط
 مستلزم باشد به امتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخشد جز آنکه علم او مست
 و بی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند فرم
 سر خار دو ساعت از ظهر گذشته میسر کرد و منزل آمده حسب المقرر قیم خدمت علیحضرت
 اقدس همایون جوینج میسر فرود میرزا علیعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
 همه لباس رسمی پوشیده بودیم و قلیکه از کالسکه پیاده شدیم و دو نفر نایب اجداد با لباس
 رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفتیم به اطاق کوچکی هنوز
 نه نشسته بودیم که خیر آوردند علیحضرت پادشاه نظرند فرستیم اطاق ایشان تا وسط
 اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و نشان بسینه نصب و دو بکران
 آویخته بودند دست داده نشسته صحنهای مختلف در میان آمد بسبب استغای وزارت
 مرا پرسیدند عرض کردم بواسطه نقاهت مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
 ابوی را پرسیدند که چند رطل کسید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت مرتز
 سوال کردند عرض کردم چهار سال و نیم ازین قبیل سخنان زیاد شد فرمودند و در پیشانی
 برای تماشای جوینج و مبارکبادی این چنین سپید بلند تشریف میرز بعد برخاسته
 دست داده بیرون آمدیم با همراهان نیز دست داده اظهار محبت فرموده چرخ
 شدیم علیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق برگزیده و ازند که عامه رعایا و برابرا

شب و روز بدعا کوفی وجود و بچود ایشان اشتغال دارند و بنوعی در قلوب خلق از وضع
و شریف و صغیر و کبریا ناث و ذکور و رنوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارجه امروز در یونان
بجز شخص ایشان نمیتواند برسد سلطنت قرار گیرد اعلیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
بسیارند فقط رعیت حق شهابی و دو تختی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصه نسبت
سپادشاهان دارند و تسمیکه با اعلیحضرت پادشاه صحبت میداشتیم در ضمن یک قطعه
عکس ایشان را خواش نمودم و عده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از
ظلمه گذشته سیر اتمیوس حاجی بطر و سس سرتیب توپخانه که هم نایب اجدان است دو
قطعه عکس بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته
بودند برای یادگار آوردن در قرار گفته سرتیب مذکور پادشاه و کثیر نام خودشان بر عکس
نویسند و میفرستند که با کسی که واقعا دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه خوا
بودند چون همراه نداشتم و عده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیب مذکور
از جانب پادشاه آمده خدا حافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند هر حدی دارید
رجوع نمایند اظهار تشکر کرده گفتیم عرض کنید چندان توقیفی این جا نخواهیم کرد اگر جزیی باشد
البته با اعلیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پرارشن و ریکت و اطراف ملک پرست
از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار طلیان لیره مالیات از یک
جمع میشود بیشتر از کرک شراب و ائمه خارجه جمع میشود و ملک حیدرآباد که عزت
و فلاح و معدناتش بیشتر است بالنسبه بیونان از نه طلیان جمعیت ما چهار طلیان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دولیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر قرض
 ملتی زیاد دارد و بیشتر بخرجه مدیون است دولت یونان نسبت ملیان لیره قرض کرد
 برای استیاع جازات جنگی و تدارک عسکر حاضر کباب اگر جازات فروخته شود و لشکر
 موقوف فقط عارضه که یونان دست میدهند از جلالتش کم است میشود شایسته یونانیان
 نیست ملاحظه نمایند که محاطت مملکت آنهاست بمسک نظامی آنها نیست بلکه غم جرم و دل
 مستبهره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارج محفوظ نماید خلاصه کائن این است که شاهی
 یونانی و موبوماتش و تاریخ یونان که عموماً در مدارس فرانستان آموخته میشود سبب
 این شده است که ملل فرانک پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید هنوز
 نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال باخندان
 متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار ما می آید در تاریخ یونان حکایت جنگهای پی پی در
 پی است که سوابق ایام مکرراً بعضی از حکام غربی ایران روی میداد حکایت و
 شرح این جنگهای پرافسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبره محسوب میشود با وجود تاریخ
 پلتنیکه جدید جنگ مرآتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان میخورد و
 مفید نیست و آسایش فرانکستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
 عسکر ایرانی را در مرآتان شکست داد و کمر دزد پس چرا حالا که یونان نسبت هزار لشکر دارد به
 اسلامبول یورش نمیدارد از آنجا که در تمام مدارس فرانک تواریخ و کتب یونان خیلی
 اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیه که دارد بحال کج انداخته
 ابراز این اینکه مبرین و اربابان سیاست فرانکستان بنوعی قلوبشان بستگی باین

کتاب پیدا کرده بیش از احتیاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه
تصور نمایند اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتاب شوند برای نجاتمان اتری حاصل
نخواهد بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سر روزنامه یومیته

روز دوشنبه چهاردهم

تا نهار تازه رخ نمود و بعد از ظهر جناب ترکیو بی صدر اعظم بازدید شریف آوردند چون پنجشنبه
آورده بودند و من لباسم را کمند بودم نتوانستم تا لباس میو شوم ایشان محفل شوند لکن آنهاشانرا
گذاشته معادوت فرمودند شب من و همراهمان در یک مهمانخانه که ده میسلی شهر است مانا
میتز کردنایب اول سفارت بودیم اول بنا بود باره آهن برویم چون گفتند با کالسکه ای
بیش از یک ساعت در پنج راه نیست انسب آن دانستم با کالسکه اسبی بروم که هم گردش
شده باشد و هم بتأمل تماشای در و دشت را بکنم ساعت شش سوار شده را ندیم دو ساعت
درست طول کشید تا رسیدیم به مهمانخانه اینجا قصبه السیت موسوم به کیفیا که چندی قبل
دولت جرمن آنرا متصرف شده مدرسه و غیره بنا کرده بدین واسطه اهل قصبه تمام زبان
جرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود شازاد
افر سفارت یونان شده دیروز باز وجه اشش وارد شده بودند آهنا هم نیز فرود آمد
بودند در همین ورود با ایشان معرفی شده سر میز فرستیم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط
باغ بود فرستیم یک کار بکشم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب مهمانخانه قدر
پیانوز و مردان و زنان یونانی و قضیه مدخلی خوش گذشت تا نصف شب اینجا بودیم بعد
بتوقف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخار شهر مراجعت کردیم و کالسکه های اسبی را خالی

۲
جناب مستر دو
تن با کار و

بشهر روانه نمودیم ستر فرون و طفیل علی بیگ خان و میر حبیب الله علی خان در همان خانه ماندند که صبح
بروند بر آن یعنی با نجاتیکه بیگ قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را میداد و مقبولی
چهار صد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را ناپا بود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز
وقتیکه از آنجا که بطرف کفیا می آمدیم جمعیت کشتیری دیده شد جو جو در کاری هاشسته
اطراف خود کل و گیاه فراوان گذاشته نموده کنان و گفت زنان از دی که خارج ششم
و سیرگاه است بر می گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امروز عید ترنیه بود و اهل
شهر عید روز سه شنبه یا نزد هم گرفته بودند

و شب چون دیر بر شستم و کسالت راه هم کجی کرده بود قدری دیر از خواب بیدار شدم
پس از نماز خجابت ترکیدنی صدر اعظم عکس خویش را بدریعیه میسرید بیگ که یکی از اجزای
پادشاهت است برای من فرستاده خواش یک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه مذاتم
و عده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر همراهانیکه بر آنان رفته بودند حسته و کوفته و کراوات
مراجعت کردند گفتند بخیاعت و بخیاعت بر شستم بخر کرد و غبار سپنج چیز دیگر دیدیم
آن تپه های خاک که مثل است بر اجساد یونانیان که در این جا معدوم شده اند و شب
قبل در فالیر که دی است نزد یک بندیریس شام خوردم هوای خاک خونی داشت
و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم می شوم خبر کردم شام در همان خانه فالیر حاضر
نمایند جمعی هم موجود بودند از قبیل سیر با کار و شارژ وافر و ستر کروا نیب اول
سفارت و غیره ساعت هفت موعودین مسندل من آمده با اتفاق ایشان بطرف
فالیر راندیم گفتیم بنه و آغروق را فردا از شهر بگذریم بیهیاز شب کی بود بسیار

خوش گذشت اتفاقاً در همان خانه دیگر نزدیک همان خانه مجلس ساز و آواز بود بعد از شام
با همانان و همراهان آنجا رفتیم شخصی کمانچه میزد و دیگری پیانو خیلی آهنگ و خوش مقام
زدند بعد از شام همانان وداع کرده رفتند غم رفتم بالا خانه که مشرف بر ریاست خیمه

روز چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان

تا ظهر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته سیر با کار و روز و وجه اش
برای وداع آمدند هفتار با هم صرف شد بعد از نماز قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بندر پیس روانه شدیم انظار کیه محراب
شماره الاذانه کوچهای وسیع ابنیه خوب و همانا نهایی پاکینه دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاه با پر از گرد و خاک است کالسکه های دوا بیه و غرابه های
دودی و آسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی و خوش اندام و مردان متناسب
اخلاقه اند من حیث المجموع مینی های درشت و حج های کلفت دارند اجانب خیلی کم میانه
یافت میشود اغلب قهوه خانه ها و تمام خیابانها با چراغ کار روشن میشوند روز دین
فضل که تابستان است هوا بیش گرم است شبها عیبی ندارد اهل ملک تیز هوش
و چالا کنند اما خالی از خدعه و کفر نیستند این همانا خانه که ما منزل کرده بودیم خوب
اما مسافری که در فصل تابستان می آیند بهتر است در دو میلی شهر در فال که هوا خنک
خوبی دارد منزل کنند هوای انظار کیه بقدری برای ماکه بکر نامی هندوستان حادث
داریم گرم بود که ما فوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بندر شده رفتیم
یکشتی اطرش شش در و شش است ساعتی نه میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیم گت و تحت خوابها از محل قرمز است ساعت شش و ربع
 راه افتاد و دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف سینه میوزید اما چندان صدمه نمیزد ساعت
 هشت شام خوابیدیم هوا خشک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه مباد آب
 داخل حجرات بشود و پخته های طاق آنها بسته بودند باین جهت کرم بود تمام شب هوا برود
 روز پنجشنبه به قندیس

امروز هوا بسیار خشک و تمام روز بار بود و دو ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
 بعد ایستاد نیم ساعت بعد شروع باریدن نمود همین طور تا شام گاه میبارید و گاهی
 می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه وارد دنا شدیم هم این تنگه از شهر دارد نل
 مشق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر در دال قریب
 ده هزار نفر جمعیت دارد و دو هزار مسلمان و هشت هزار نفر ملل متفرقه شب خشک
 بود درخت روز جمعه مجد هم خوابیدیم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در اطاق شصت و شش و بیرون شصت درجه بود
 مسافران همه لباس کلفت پوشیدند و دو ساعت بظلمت ماندند و هوا دشوار و سرد بود
 پیدا شدند ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت سجاد و کشتی در میان بسفور میرفت
 تا رسیدیم بلنکرگاه طرفین بسفور ملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و مساجد
 حالیه میخواستیم بگویم هیچ جائی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را ندارد یک ساعت بظلمت ماند
 کشتی بلنکرگاه رسید و لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دودی شده
 بطرف اسکله راندیم از بندر تو بخانه داخل شده رفتم پراپنا را در همانخانه موسوم ببل

و انبکتر صرف کردیم شهر اسلامبول و دو قطعه است یکی قدیم که اهل ملکات استمبل میگویند
و دیگری جدید که پراینا منست تمام شهر و محال اسلامبول رؤی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه با باشکهای ظلمه مفروش است یکت کوچه منوی دیده نشد یا سر اشقیب است
یا سر بالا هوای شهر گرم بود سه ساعت از ظهر رفته رفتم چون دره که یکی از محال اسلامبول
و باکشتی و دودی و دو ساعت راه است در میان خانه موسوم ببل و وینچی خوش منظر
فرود آمد هوای لطیف خلکی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی باروح اند سفارتخانه
های خارجه در امتداد بفرود نیز است که فضل تابستان از شهر اینجا سیلاب می آید

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که خابل ناکره باشد رنج ننمود سه ساعت از ظهر گذشته رفتم بدین
لرد و بنور که یکی از اعیان مجلس و برای تعمیر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفتم بدین جناب سر دیلیم ویت وزیر مختار و ولایت مجلس مقیم اسلامبول آدم
بابلیه معمری از خیلی با کفایت و درایت صحبت های متفرقه زیاد و زبان آواز اینجا بانقا
ایشان فرستیم بدین جناب فحاست نصاب حاجی میرزا حسن خان معین الملک و وزیر
دولت علیه ایران هذب و خلق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبت های مختلفه زیاد شده
با اتفاق فرستیم دیدن نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم خود
مصر اندر حجت از اینجا فرستیم تزل جناب بنیر پاشای مشیر الملک منزل بودند کاغذ
نام خود را گذارده رفتم بدین جناب سرنبری دلف قائم مقام دولت فخریه مجلس که
برای تصفیه گفتگوی مصر با اسلامبول آمده اند از اینجا منزل مراجعت شد میرزا اسمعیل خان

الهار تاسف کرد که چو بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک
زیرا که با پدرش سخا فباشی میگفت دوست است لهذا ساعت شب رفته مقرر
بجناب معین الملک نوشته بودم خودشان روانه کردم از قراریکه می گفت جناب معین
از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خواستیم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر وعده کرده بودند ملاقات تشریف بیاورند دو
ساعت از ظهر گذشته بود مغشوش شد باد تندی وزیدن گرفته باران هم آمده خیلی
سرد شد در ساعت سه و شصت بودم که تلگرافی از جانب ایشان آمد مبنی بر اینکه بواسطه
درمانع است از آمدن و قرار بروزی دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سر ویلیام
دیت باز دید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای حضر
چای در منزل بردند و موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا فیم جناب
سر ویلیام دیت نشسته آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و چغنیای مختلفه منزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی بخیر لرد دنور کسی نیامد بعضی بواسطه امور
التقایه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلگرافا و کثبات معذرت خواسته بودند منم چون
شب قتل بود قبل از آنکه دعوت بکنیم ملققت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را
تتاکذر اسیده بخواندن بعضی اوعیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از صبح هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیر

علی ابن ابیطالب علیه الصلوه و السلام است و دست بسج امری نمیتوان زد و نزل
مانده مشغول امور معموله و فرائض لازمه که متعلق به امام قتل است شدم
روز دوشنبه شب و دوم

نواب حلیم پاشا باز دید تشریف آوردند چون عالم خوش نبود خوابیده بودم اینها
قدری شسته یکبارگی کشیده یا بمرامان صحبتی کرده تشریف بردند
روز سه شنبه شب و سوم

امروز فکرانی از جانب سرد افراد اندین مترجم و نایب اول سفارت کلیس رسید که سه
ساعت از ظهر رفته با اتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلالتاب کامل
پاشا صدر اعظم دولت بیتی عثمانی بعد از صرف غذا سوار قالیق دودی شده رفتیم ششم
تمام بمرامان را فرستادیم بمهاجانه میرزا اسمعیل خان و لیاقت علی خان را همراه بردیم
رفتیم سفارت خانه کلیس که در پراواقع است از اینجا با اتفاق سرد افراد اندین رفتیم
به اسلامبول که شهر قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم
در باب عالی که صدایخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت کوناگون شد
از سؤال و جواب پلکیه چنانچه با سایر وزراء در میان میآمد اینجا هیچ سخنی در میان نیامد
پس از قدری صحبت برخاسته رفتیم تا شامی مسجد آیا صوفیه که واقعا یکی از ابنیه نفیسه
قدیمه است کنبه بسیار بزرگی دارد قطر شش صد و پانزده پا است شانزده درب
آهنی و شانزده ستون سنگ یکپارچه که بهشت ستون سنگ ساق و شش ستون
سنگ ششم است و در این با مال مسجدی بودند در زم زم موسوم به مسجد آفتاب تا نین

از مسجد مذکور باین جا حمل کردند و شمع بسیار طویل و قطور طیفین محراب بود هر یک قطره
 پنج شش حبس و بطول دو ذراع میشد گفتند هر یک از اینها پنجاه سال میوزد بالای محراب
 شاه نشینی بود که اطرافش حجر طلا بود گفتند اینجا جایی است که سلطان عصر نامیده شود
 و مانوسین از باین اقتدا می کنند در صحن مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را
 شیرهای متعدد کار گذاشته بودند برای وضو ساختن و غیره و در حوض حجر بلبل بود که
 مانع باشد از اینکه مردم دست در میان حوض بپوشند چهار مناره طویلی در اطراف
 گنبد بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را از روزه نماندند بنود این مسجد در کتب است
 دوم در سال ۵۳۲ هجری بنام اجماع صوفیای یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ هجری
 جستان یونانی این جارا معبد کرد یک تخت سنگ مرمر سرخ را اینجا بود گفتند این کوهواره
 حضرت میح است شبهای رمضان قنایل کوکب شلیل در این مسجد بقدری میفرورزند که
 تا لی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه
 مسجد متوسط و دویست مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره
 و گنبد اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در سال ۱۰۲۷ هجری
 بنا کرد و مناره و گنبد بسیار بزرگی دارد که روی چهارستون گنبد رازده اند هر مسجد
 مناره بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی بانه خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول
 که بالطبع شگفت و خوش منظر است بانگوه و بارونق تر کرده اند عروس مجلس با
 خود همیشه دل میبرد علی الخصوص که پیرایه پراو بستند خلاصه بعد از تماشای بسیار
 برگشته به جماعتخانه فیم از آنجا سایه تر امان را برداشته تمیز معاودت شد امر و طرف

عصر جناب معین الملک باز دید تشریف آورده بودند من بمنزل آن کاغذها نشان را گذاردم
 مراجعت **روز چهارشنبه بیت و چهارم** کرده بودند
 امروز جنابان سهریزی و دلف و سمرالفر داندیس و لر و دینور بجزار و موخو و من بودند
 بعد از نماز با ایشان از هر تبیل صحنهای مختلفه در میان آمد بسیار خوش گذشت از دیروز
 کلویم بنده در درگرفته نمیدانم سبب حبسیت کفتم یکفر طبیب حاذق بطلبند چون از
 منزل بواسطه درد کلویم بیرون رفتم تازه که قابل تحریر باشد رخ نمود

روز پنجشنبه بیت و پنجم

بعد از نماز بطور کردش در قایق دودی مخصوص شسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
 در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا با اسلامبول برود و برگردد دست نمیشود بلکه گردش مفصل
 با صفائی است زیرا که کشتی تماش را از بخلوی عمارات و باغات و تلال و شجره سبز
 با روح میگذرد چنانچه اکثر ملازمین دولتی و ملکی و تجار اهل سیف و قلم در استراحت و
 سکونت دارند هر روز با کشتی های دودی تجاری که متصل در آمد و شدند به شهر رفته
 شام مراجعت می کنند طرفین بیفورد و ساحل است یکی رودلی حصار نام دیگر آنا طولی
 حصار چند حصه از برای ساحل بین و چند کتا حل بسیار مقررند برای حل عموم خلق مراجعت
 از اسلامبول رفتم بدین نواب عالیة نازلی خانم که بطور بیلاق با اسلامبول تشریف آورده
 اند چای و سیکار آنجا صرف شد من بدل معاودت کردم

روز جمعه بیت ششم

اعتقاد آل عثمان این است که امشب که شنبه و پنجم است شب قدر است تمام شهر

و محلات را چراغان می کنند چو شبی تمام میگردند گفتند کشتی حاضر گردند برویم شهر تا مشا
 کنیم کرد و نور زوجه و دخترش نیستند براه آمدند درین راه رفتم خانه جناب علمی پاشا نو
 فواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد کرد و نور از این جا منزل مراجعت کرد
 زوجه و دخترش با من آمدند شهر شام را در همانجا بهتل و انکسار صرف نمود و بعد از شام
 رفتم مسجد ایاضوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنابر جماعت مشغول بودند رفتم بالا خانه قدر
 نشستم بالای گنبد مسجد را با چراغ نوشته بودند ذیل شفاعت یا محمد روی گنبد مسجد
 دیگر الاعمال بالقیات در گنبد دیگر لیل القدر همین قسم آیات روی گنبد مسجدی با
 چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک و ضعیف و شریف غنی
 و فقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی مواره و پیاده در کوچه و برزن و مسجد و بازار پرا
 بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه بیست و هفتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره رفتم و همین همان خانه اسلامبول خوابیدم قبل از
 نماز بعضی امور لازم مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیوک دره
 برای تقصیر لباس چونکه امشب خانه جناب فحامت انصاف سیر و یلیام ویت
 سفیر کبیر دولت انگلیس همان بستم وقتی که خواستم بقیای پیشین جناب سرنری لوف
 را ملاقات کردم ایشان با من همراهی کردند تا طراپیه که بمنزل ایشان آنجا است
 و این جا جناب مغری الیه پیاده شدند و من رفتم بیوک دره لباس رسمی پوشیده
 رفتم تمام سفرای خارجی یعنی سفیر کبیر دولت علیه ایران و فرانسه و یونان و ترکی دنیا

تیرموغود بودند سفیر دولت منسه بواسطه علالت مزاج اعلیحضرت امپراطور المان
نیاوده بودند سفیر ایران تمثال بی مثال اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران را که کمال
اللباس بود بینه زده بودند بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بنزل روز یکشنبه شب و ششم معاودت

امروز هوا ابر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته فتم منزل جناب سرویلیام ویت خودشان بواسطه کسالت
مزاج خوابیده بودند باز وجهه صبیحه ایشان صحبت مفصلی بعد گرفته فتم منزل لرزد
امروز عصر آنجا بجای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
و غیره بودند دختر لرزد و نور قدری کمانچه نواخته مستعین را خطی و فردست داد و نزد
غروب آمدم منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم

روز دوشنبه شب و نهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مرا جمعی هنوز بطوریکه باید و شاید لیتام
نیافته طبیب آمده نسخه دوائی داد فتم بروند شهر بیاورند امشب سفرای خارجه منزل
من هم مانند حقیقت این ضیافت ولیمه شکر گذاری خداوند تبارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود جشن پنجاهم سال سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قصر هندوستان را دیده تنیت نائیم و با تمام دولت
خواهان این سلطنت غلظی مبارکبادی بجا آند همه باین فیض علیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت هشت شب زوجه و صبیحه جناب سرویلیام ویت آمدند و از جانب

سر ویلیام ویت حذر خواهی کردند که بواسطه بعضی امور لازم نتوانستند بیایند بعد سائرین
 کی بعد ویکری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و سفیر یونان باز و جبه شان و غیر امیکا
 و زوجه شان و میسترفن و سمرالفر و آندلیسن و لرد و منور و غیره تشریف آوردند بعد از
 شام من خطبه بنام علیحضرت اقدس ملکه معظمه و اسسه ملکشا و شوکتا خوانده بلامتی وجود
 مبارک علیحضرت ایشان و تبریک پنجاهم سال سلطنت همه اشامیدند بعد میسترفن نایب
 و معتمد اول سفارت بنیگلایس لطف غزالی کردند و قبی و دولتخواهی حضرت اقدس اعلی حضور
 پر نور نظام الملک آصف جاه مد ظله العالی و تجدید از خدمات و الدرمجوم و خود من
 و بلامتی حضرت اعلی حضور پر نور مد ظله العالی نوشیده از سر نیز برخاستند
 و رفتند بالا خانه پس از دو سه دقیقه تأمل باین آمده در صحن هما تخانه رقص محضری کرد مجلس
 برخاسته شد بجهانند بنهایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منم
 بخواب گاه روز سه شنبه سلخ رفته خوابیدم

عصر از مسندل بیرون رفتم قبل از ظهر میستروکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
 جلالاب کامل پاشای صدر اعظم آمده عذر خواهی کرد که جناب معظم له بواسطه بعد مست
 و علالت مزاج نتوانستند خود شان بیایند با مغزی البت در صحت شد سر نما رفتم
 بعد از نماز چند دقیقه چرت زدم طرف عصر با اتفاق تمام همراگان فرستیم اسلما ببول
 چونکه فردا عید فطر است داین جا این عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و جلایا
 میدادند شب را در همان هما تخانه که همیشه می رفتم بسر بردم

روز چهارشنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخاستم حسب الرسم همراهان آمده ادای نذر کردند با فردا فرد
 آنها عید مبارکی شد و شب چون شب بیت و هفتم بلکه بهتر تمام شهر را آمین بته
 و چراغان کرده جازات را با اعلام و میر قهای متلون اللون زینت کرده بودند علیحضرت
 اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده و تهنیت
 میزند بعارف دولتی بر مناسبت سلطنت متکلم میوند بعد تمام عیسان و اشراف و املری
 ملک نظامی و قلمی بحضور رفته دست علیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
 و علیحضرت سلطان بغر خور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدارند و کتی
 خیلی قابل تماشا است امروز هم سینه چون سایر ایام بسر بردم شب بعد از شام
 رفتم باغ عامه که تپه باش دنیا مند و نوزیکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
 شده بودند آنجا قدری نشسته بستی خورده منسل معاودت شد

روز پنجم و دوم شهر شوال

امروز عالم چندان خوش نبود از منزل بیرون رفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
 روانه هندوستان کردم هوای این جانبست به بیوک دره که شتر است پشته زیاده
 دارد چیزی که قابل تحریک باشد روی نداد مردم چون دیر روز مشغول دید و بازدید
 هستند تمام اطفال البسه کوناگون و قمشه بوقلمون پوشیده دست و دست از این جا
 به آنجا میروند این جا رسم است تا سه روز این عید را میگیرند
 روز جمعه سیم

صبح که از خواب بیدار شدم به توسط لرد و منور رفته از جانب مغارت به نیکی رسید

که علیحضرت اقدس هایدون سلطان اعظم یکماعت و نیم از نظر گذشته رامعین کرده اند
 عمارت سلاطین خدیشان مشرف شوم قریب ظهر هر آفرودساندین مبرجم و نایب اول
 سفارت انگلیس آمده با اتفاق ایشان رفیق حضور وقتیکه نزد یک عمارت رسیدیم
 علیحضرت هایدون مسیحی مدیه که سه سال قبل حکیم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
 سیر دندین نیز در بالاخانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند ظهرهای
 جمعه بلا استثناء در همین مسجد نماز تشریف میسرند و در چنین روزی تمام صاحب منصبان
 بحری و بری بالباسای رسمی در رکاب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرین راه سربازان
 صف کشیده علیحضرت سلطان از میان آنجا در کالکه و دو استیقه قریب مسجد تمام
 عسکر بصدای بلند سه دفعه بجا کشیده موزیک سلام زدند و دم پله کان مسجد علیحضرت سلطان
 از در شکوه فرو آمده داخل شدند بعضی از ارکان نیز درون مسجد رفتند صاحب منصبان
 نظامی که اغلب آپلیت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند ازین
 جهت کثیر صد از احدی بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب معمول قشونی را که غلو
 شهر هستند از بحری و بری سواره و پیاده سان دیدند درین که قشون از جلوی گذشته موزیکان
 به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در در شکوه و اسبه نشسته خودشان را اندید
 بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباسند لباس سواره نظام مثل لباس
 قزاقهای روس بود و هر بلالیانی اسب های یک رنگ و یک اندازه داشت
 خلاصه همه چهره و دقیقه پس از تشریف بردن علیحضرت سلطان نایب اجدادانی از
 جانب سننی بجانب هایدون آمده اطلاع داد که برویم رفیق میرزا اسمعیل خان و لیا و علیخان

همراه بودند و پله‌کان خواجه باشتی که مرد مریم سیم چرده بود جلو آمده تبارف کرده مرا
 نمود و عرض کرد که فلانکس حاضر است و فیکه داخل عمارت شدیم منیر پاشای شیرالملک
 ایشیک آقاسی باشتی جلو آمده فرستیم باطابق مخصوص چند دقیقه تا مل کرده فرستیم
 بحضور مبارک علیحضرت سلطان لباس سیاه ساده در بشیر بکر و پالتوی بدوش
 انداخته بودند و فیکه داخل شدیم ایستاده بودند و بشیر سیم کارتی با دست مبارک
 مرحمت فرمودند صحبت های متفرق در میان آمدن عرض کردم چون در این ملک علم و
 به ترقی است استعداد ارم بعضی از مدارس را به بنیم فرمودند بسیار خوب پس از
 کشیدن سیکار و صحبت های شیرین و آبدار که قریب یک ساعت طول کشید مرخص شدیم
 در ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی سینر بشود عرض کردم هر وقت مایش
 ملوکانه با حضار این بنده صا در شود با جان و دل حاضر مخلصه تمام اطفا فرین
 بود با سبب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چل چراغ و دیوار کوب و کلدان
 و غیره پله‌کانها و ستونها همه از سنگ مرمر بود و فرش اطفا کلاقالی لباس علیجات
 خلوت ماهوت ساده سیاه بود و فیکه بیرون آمدیم علیحضرت سلطان آتیل حتی
 پاشای نایب اجودان را که مدیر جازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
 بماند برای هدایت تماشای عمارت و اماکن تبرک و غیره چون امروز جائی میخواهم
 بروم گفتیم فردا بیاید بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدیم فرستیم
 همانخانه چای خورده بعد بلافاصله شتافتیم بطرف بیوک دره برای تغییر لباس
 زیرا که امشب در خانه جناب سردیلام ویت مجلس باله برای تبریک جشن پنجاهم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه و امته شکوفا داده میشود بعد از شام فرقه همراهان
همه بودند تمام در و دیوار را چراغان کرده آتش بازی زنکار یکی بالای تلی که مشرف به
سفارت بود چیده بودند قریب شصت نفر از زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک
و عجم غریب و یومی بالبه نفیس و نشا عفیای مختلف خنده کنان و گفت زنان در
وجد و سماع ایستاده و شسته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار
خوب مجلسی بود اهل مجلس یکدیگر تنیث و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده بود
خبر کردند انواع اقسام ستره و اغذیه و فواکه و حلویات بر سر میزهای متعدد چیده بودند
تا یک ساعت از نصف شب گذشته مجلس گرم بود بعد کم کم موعودین فرستادند منزل
مرحبت کرده روز شنبه چهارم خوابیدم

امروز فراجم چندان سالم نبود انسب چنان دانستم منزل بمانم و احتیاط است
اما میگویند شهر گرم است بعد از ظهر استعیل حتی پاشا آمده بودند بر ویم بعضی جاها را
تماشا کنیم چون حال خوب نبود قرار بر روز دوشنبه که پس فردا باشد داده شد
روز یکشنبه پنجم شهر شوال

کسالت دیروز تا ظهری بود از ظهر تا طرف عالم بهتر شد امشب را منزل خواب
میرزا محمد خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعودیم بعد از مغرب
کشتی آورد و در فرقه خانه ایشان کنایه علی بی موسوم به استینا در امتداد بسفور و قنوت
بسیار جای با صفائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت همه
انجلس که علیل بودند حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منقح و پیرشته

و از بعد از صرف شام که واقعا بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیه فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کار استادان
ماهر فرنگ بود شدیم نصف شب سوپه که عبارت از آش سرد به و حلویات و میوه چاشنی
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس برهم خورد و منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیروز از جانب علیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات جواهر است
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم و وساعت تسبیح از طریق بقایق ننشسته
را و اقدام کردم و در نور و صیقل شیشه های نفیس یونان باز و جبه اش و همه همراهان من همراه بودند
از سلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم آتیمیل حتی پاشا در اینجا شطرنج بودند با ملحق شده به خط
مستقیم رفتیم همانخانه که در پراواقع است برای بخشا پس از صرف غذا از میان کوچ
های سرازیر و سه بالا که طرفین دکانین مرغوب خوب داشت گذشتیم قریب نیم ساعت
طول کشید تا رسیدیم بخزانة اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موسوم بعرض اداست حال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خانه که شدیم در وسط تخت طلایی
بود مکرر بیدار و زرد و یوا قیت بی شاکهفت نیکت شاه آتیمیل سلطان ایر است
که در سال ۱۱۱۴ هجری دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را بنحضر
و آرد و چهار پایه داشت پشتی مر و اید و دوزی روی آن نهاده بودند و قفسه ظروف
جواهر نشان و آلات و ادوات حرب و کمرزهای مضع و حقیقه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلدان با و قوسها و تنگهای متعدد و همه مضع و مکرر کجا هر زیاده دیده شد

در یک طرف شمال سلطان عبدالغریزخان را از چندین مجسمه و پاکیزه ریخته بودند که
 های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور چیده بودند
 زیاد دیده شد پنج های مرجان و لیشم و یاقوت و پارچه های زمار و وزی ظروف چاک
 خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر هفتاده بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
 شخص بتواند یک مکتب همه را به بند طرف راست مدخل پله بخورد و بالاخانه این جا
 مخزن نقاشی های صدف نشان و مرصع وزره و کلاه خود طلا و دوستانه مرصع و کلاه انهای
 چینی خنجر قدیم که هر یک بقدر خمره است شصت ساعت طلایی روی فیله از
 فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۰۳۸ هجری از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
 طرف دست چپ بالاخانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
 با همان لباس و جینه و جواهری که داشتند جای داده اند همه عمامه های سفید
 بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زمار و وزی
 بلند در بر و خنجر مرصعی که بر زده بود بعد از آن سلطان یانزید خان ثانی و سلطان قهرخان
 ثانی و سلطان سلیم خان اول با جینه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجر
 مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر و وزوش علی هزار روی جینه سلیمان خان
 ثانی و وزمره در طرفین و یکت یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر در پشت تریو بود
 لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود لباس فرنگیان از اینها که رو شدیم قفسه ای
 دیگر بود که ساعت های بزرگ که چند دار و شمیر با و سپرهای طلا و قنک با و طباخچه های
 جواهر نشان را پشت آینه ها چیده بودند جای دیگر جعبه بزرگ زنانه جواهر نشان و تنک

آنجوری مرصع و سرچق های کهر بای جواهر نشان فاشقهای صدف آفتابهای مصع
 و سیه چق های مکمل بجواهرات کوناگون آلات فراموش خانه از طلا اسبابهای
 علاج و طرد و فحشینی و قهوه خوری مرصع خلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
 زیاده رفتم بکتابخانه که در جنب غرنیه و قنصت صدیر از کتاب عربی و ترکی و فارسی
 همه را بترتیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
 که مثل بود بر شاهنامه و بسیلی نامه و یوسف زلیخا و غیره حجم کتابست ماکیت اصبع
 نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما ورش تقریباً بیش از نسبت طولش نظر آمد
 از اینجا بیرون آمده رفتم به نیکی کو شک که مشرف به بحر و لنگرگاه است بسیار خوش منظر
 و با صفا بود چق های بلند که هر یک دو ذراع طول داشت و همه از نرگسهای بای مرصع بود
 آورده اند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای با صفائی بود قدری نشسته
 پس از نیم ساعت رفتم بتماشای عمارت سلطان مرا و چهارم تمام در وب خاتم
 و صدف کاری بود کعبه شکست کاشی کاری روی تالار وسط زده بودند اطرافش همه
 آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای داخل بخیل جلی نوشته بود کاشاده با
 بدولت همیشه این درگاه بجای استمدوان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
 مسجدی که موسوم است بمسجد سعادت رو شدیم در شش مفضل بود گفتند کلیدش نزد شخص
 سلطان باید باشد زیرا که عرقه حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحية والثناء در این
 مسجد است سالی یکده روزه روز پانزدهم شهر رمضان در ب این مسجد باز می کنند
 اعلی حضرت سلطان آنروز را این جا نماز میکند از بیرون مسجد خیلی با صفا بود و بعد از تماشای

بسیار به همانخانه مراجعت شد قدری نشسته و جای خورده بطرف بیوکدره راه افتادیم
 یعنی با کالسکه تا اسکله آمده از آنجا بکشتی نشستیم عمارت دلمه یا منچه کنار دریا و سر راه آن
 میل کردیم آنجا را تماشا کنیم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت را بنای
 سلطان عبدالجید خان است که واقعا نمونه ایست از بهشت اولای بسیار بزرگست
 نتوانیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
 بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه از لیه های مرمر
 چند بالا رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ و روغنی در اطراف نصب کرده بودند
 تمام اطراف را از رشته های رنگین فرشش کرده اند در وسط اطراف برای اینکه پانزده
 بعضی سه چارک کتیده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار اعلانی دیده
 شد صورت اهل مصر را کشیده اند در جلنی که راه افتاده اند زیارت که بروند خیلی
 خوب کشیده بودند و بهم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش فرع در چهار فرع میشد
 از این قبیل اطراف متعدد دیده شد بعد فتمیم مرتبه دوم طرفین پله کان مجربور بود و بالای
 پله غلام کردش مانند بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت مثلاً الیه
 این مرتبه تمام بود تماماً از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید کلدان
 بزرگی بطول یکدفع و نیم یکپارچه از سنگ شیم دیده شد بسیار چیز تاز و پاکیزه بودند
 آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طولی مسقطی بود که طرفین آن پرده های نخی
 و ابی و دور نماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود
 دیدن هر یک نیم ساعت وقت لازم از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون سنگ سماق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چهار
ستون جنب یکدیگر بود و کسب بسیار بزرگی روی این بمنزله سقف زده بودند و از وسط
کسب چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد آویخته بود از این جادوگر بجای های دیگر
رفتیم زیرا که وقت نبود و چشمه هم شده بودیم پائین آمده سوار گشتی شده بطرف منزل آمدیم
روز شنبه ششم

امروز بواسطه نقاست مزاج از منزل بیرون رفتیم چون چار بطرف هندوستان
حازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم و هوا خشک است آبی حلی ایشان
نایب اجودان آمده بود و ند برویم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه دینی
روز چهارشنبه هفتم

امروز هم مثل دیروز بسرقت تازه که قابل نگار کش باشد رخ نمود

روز پنجشنبه هشتم

بنا بود بروم اسلامبول ولی نقاست مزاج که از پیروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
شد بعضی از اعیانان اجازت حاصل نموده شهر فرستند که فردا را بروند تماشای کوه
اعلی حضرت سلطان که چگونه مسجد شریفی را احداث کرده است قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه نهم

طرف عصر چند نفر از آشنایان اسلامبول باز دید آمده قدری با هم صحبت شد
بعد از رفتن ایشان رفتم منزل لرد و دو ساعتی هم با مشاور الیه و زوجة شان صحبت کرده
روز شنبه شانزدهم

منزل

مرحمت شد

امروز بنا بود برویم جزیره پرنیکه که اعظم و باشکوه تر از سیه جزیره دیگر ایل پرنس است
دو سه فرسخی مسامبول چهار جزیره است موسوم به ایل دو پرنس چون بسیار هوای خنک
خنکی دارد مردم برای تفریح در این جزایر میروند من و همراهان هم سه ساعت از روز
بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لرو و دهنور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
همراه بردار و محشم با همراهان خود در قایق نشسته بعضی از همانان که منجه جناب معین
الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران ایلچی بلچوم و غیره بودند برداشته راه افتادیم
تا زمانیکه از سفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتی که داخل بحر باران شد
هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از کاپر کشتی داخل شده
از طرف دیگر بیرون میرفت و لطامت آب بسر و صورت و لباس میر کجالت همراهان
و احمه برداشت که مبادا کار از وضو گذشته بغسل برسند اما آنکه الله کیامت نظهر
گذشته بسلامت جزیره مذکور رسید سوار کالسکه شده تا آنطرف جزیره که قریب دو
میل راه بود میزنهار را در دامنه کوه کنار دریا که جای خنک با صفای بود چیده بودند
از پائین تا بالای کوه مملو است از کاج بسیار با صفا و خوش نما اگر چه حرکت کشتی و تلاطم
دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بجهت تلاقی آن در آمد بعد از نماز حضرت بعضی سوار
الاغ و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بهما نخانه که نزدیک
اسکله بود بخانداری دراز کشیدم بعد از یک ساعت حضرت آمدند آب بخ و چای و غیره حضرت
شد مجلس حق نیز در کمال آراستگی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد و حق خوبی کردند و بعد
ننه بتن همه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخاسته طرف منزل معاود

رسیده فتم

کردیم در حین مر حبت دریا مثل کف دست صاف و مهاب صفحه دریا مثل کف
 شعله نقره خام کرده بود زمان سه ساعت و نیم طول کشید همین بر کشتن دو ساعت
 آیدیم چون حیل خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زمان شرفیابی حضور محظور اعلیحضرت سلطان خداوند ملکه فرمودند قبل از رفتن از اسلام آباد
 دفعه ثانی تیر لاقات شود چون دوشه روز دیگر میخواهم بروم رفته بجانب منیر پاشا
 ایشیک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم که عنقریب مرخص خواهم شد تا غروب
 جوابی نیامد امروز را هم چون ایام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفته بخاندان
 کتب و صحبت با همرازان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کافی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب منیر پاشا پیغام آمد که ایشیک
 سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلامبول حرکت خواهید کرد چون شنبه
 قرار داده بودم و اقامت در اسلامبول هم بیش از این اسباب کسالت شد
 بود جواب دادم روز شنبه هوا بدست گرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم در منزل بسر بردم عصر سوار کالسکه شده رفتم برای گردش شب
 چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از بهرامان رفته بودند و ذکر و شش بعد از مرجهت گفتند قریب همانجا که خانه من
دارم چشمه است بسیار با صفا و خیلی خوش هوا اشجار و شجر و گلها می تنظر زیاد و دارد قنوه
خانه بزرگ پاکیزه نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سومی می نامندش یعنی چشمه سلطانان
بس از طراوت و خضارت آنجا تعریف و تمجید کردند میل کردم بروم به بنیم گفتند روز
جمعه نسبت بسایر ایام بهتر است زیرا که نور پکان میزنند و جمع کثیری از اسلامبول و حل
و خوش میروند و تا شام آنجا بسر میبرند خلاصه که ما شت یافتمست تا نیم روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و بهم زمان آنجا حضرت
سلطان خواهش کرده بودم بعضی از مدارس را به بنیم انداخته اند که بیایم جمع کنیم
که فردا در همانجا اسلامبول منظر من باشند برویم دیدن مدارس

روز پنجم شانزدهم

یک ساعت نظهر مانده بکشی شسته روانه شهر شدیم بعد از نماز گفتیم چند کاسکه حاضر کنند
برای رفتن مدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطه ایام که ما تمام مدارس بند و طلب
تعطیل دارند از این جا یاس حاصل شده باز به یو کدره معاودت کردم شب فقه
از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که علیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاطین شرفیابی حاصل کرده مریض شویم بطور منت این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان ما من شام خوردند بعد از غذا جفتی
با ایشان کرده

روز جمعه هفدهم بعد خوابیدم

صبح رفته از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که مزاج مبارک علیحضرت سلطان

فی الجمله شکسته شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهت امر وزیر فیاضی حاصل
 میشود از آنجا نیکه غم خیزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
 نمودم طرف عصر رفتم خونکار سوی فی الحقیقه جای مطبوعیت بالای کوه چشمه است
 آتش بسیار زلال خشک و کوارا بواسطه لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اردوهای
 چند که از کچ و ساروج ریخته اند شده اردو بان آتش سیجید میریزد و در حوض طویلی که در مرتبه
 پایین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک از آنجا جمع شده بودند من دیر
 رفتم ساز تمام شده بود وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب مانده منزل
 معاودت کردم چون فردا اسلامبول را وداع میکنم و خواهم هم نمیردیل کردم چند
 سطر در باب وضع حالیه و پانیک ملکی اسلامبول بنویسم و چون آغاز نامه بنام مالک
 الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک هم بنسبت بنام سلطان آن ملک که قائم
 مقام مالک الملک است بشود علیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
 در سال ۱۲۹۳ هجری از کتب عدم بعرضه شود قدم بخفا دند چنانچه مشهور است از آغاز کتب
 آثار رشد و مردانگی و اتمت و فرزادگی انجیمه شان هویدا بودی بالای سرش
 زهوشمندی می یافت ستاره بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادرشان از
 سلطنت مخلع گشته علیحضرت ایشان پای برمند غر و قار گذاشتند از ابتدای
 سلطنت بار عایا و برابا که رویتی هستند مختلف الذنب و معاودت المشرب
 نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده بنسبت مرغان خوش بکان
 و بهیچ کس ظلمی و ستمی وارد نیامده جز از غمزه مجنوبان ملل ملکت انانما و ذکور امتواضح

خواتین شایق می بینند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی ^{نازک} تا چانه را می پوشاند و کبری
چندان میان نشان رسم نیست بلی خوب رویان کشاده و با شند جمیع اسلامبول و تالوع
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یک میان است دولت عثمانی صد و پنجاه و شش
دارد و هفده آهین پوشش باقی تجارتی مالیات ملکت چهارده میان لیره انگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و با صفا واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیست
علاوه بر اینکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای ابنیه پاکیزه و عمارات لطیفه
و مسجد ای صوفیه است که هم از زیر دست استادان ماهر برآمده مثل همان تاج محلی است
که ما در هندوستان داریم میگویند کار دیو است و الا آدم چه طور باین خوبی میتواند بنابر
میخواهم بگویم از حیثیت هنر و استادی هنرمندان قدیم پراگتیوم مثل بندهای بودند اگر بنده
جدید را با بناهای قدیم بسجیم ثبات و استواری ملت کا آتش فی وسط السماء ظاهر
و هویدا میگردد امر فز که این ابنیه و مساجد و بزر و آل و اندام اند دست هیچ بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نیز نند بجهت اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
که ما بسایم برای انسال و اخفادمان یا برای کفار بلا خطه اینکه مباد مثل پس فرد این
ملکت کبر دیگری بیاید و از صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند عاقل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از جنگ پلونا که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد قزاقای روسی حتی تا صحن مسجد ای صوفیه آمدند و عجب موقع
بود رسیدن چهارمات انگلیس از طرف خلیج بسیکا عسکر روس در ابوالجیمی اسکولیف
که سرداری بود جاه طلب و او را سرباز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک

با خاک یکسان گردانان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است تصرف
 بیاورد و کلی دست نشاندگان لشکر منظر است نگر افغانیکه اسکولف با سپر طور روس
 میگرد که اذن بدید اسلامبول را تسخیر کنم هنوز صدایش از دست گاه نگر اف بکوش مردم
 میرسد روز چهارم این نگر اف را میرال هور بنی با کشتی های جنگی دولت انگلیس تا قریب تیرس
 شهر آمده نزدیک جزایر پرنس نگر انداختند این شد که دست تصرف روس بریده شد
 آرزوی روس و آن لشکر های سست و بی استحکامشان درست در آماجگاه کلوله
 توپهای آن قلاع متحرک واقع شده بود و دیگر آنکه توپخانه سبک روس بفاصله سیلی برای
 سوراخ کردن این جهازات آهنی حکم تفنگ بادی داشت باین پنج اطلال در آن زمان
 مسجد یا صوفیه یا پالسم سوران لشکر کفار بجات یافت از جمله متعجات و محلات
 این است که هیچ لشکر تری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قسطنطنیه را غلبه بگیرد یک
 که جمعیت روس توانستند حتی در مقابل توپهای ترک پاداری گشتند قلعه و استحکامیکه
 اطراف اسلامبول اندر همه را از تمام نقاط از میان آب میتوان بهت کلوله ساختن
 لشکری که هجوم بیاورد بعضی و زود نیست و اند خود را متحق نماید جز اینکه منگی بقوت خود باشد
 که تا چند هفته می تواند پاداری کند بدون اینکه از طرف دریاد و آسیبی برسد لکن انتظار
 می آید که قسطنطنیه در حد امن و امانست مگر اینکه لشکر که هجوم بیاورد جهازات جنگی
 مستحکم داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل ملک بشود و آنهم یا از تنگ
 دارد ازل و باز سمت بحر اسود از طرف مشرق و یا آنکه ساخلین قلاع نکت بحرامی کنند
 یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه ننموده پشت کوش بایستند از آنوقت نمیتوان شهر

Londonal Herald

اسلامبول را گرفت و الا تقریباً محال بنظر می آید فایده که حال ما در هندوستان پیش
از اسلامبول یکی ملت یکی است و یکی تعصب مذهبی و بواسطه مراد و ده که ما بین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده است بسیار پیدای کند مدت
یکجایی که من در اسلامبول ماندم با تمام سفرای خارجه ممالک مختلفه صحبت های ملت یکی
زیاد داشتم هر یک از آنها و من کشاده باز روی زیاد داشتند آنکه این لقمه را بچند
ولی من هیچ وجه با هیچ یک از آنها امتی نمی شوم که میگویند اجل ترک رسیده و روز
جنگ عاقریب میرسد کام این است وضع شطیان است اسلامبول که چندان مرتبت نیست
و صعباتی که عاقل اصلاح امور است خواه ملت یکی و خواه ملتی و یا مواظبت و علم
و طمعت دل دوستان ترک را بنهایت سرد کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلی دارد روزی برسد که با علیحضرت سلطان و دول معتبره دیگر بگویند از دو کاری را
خستیار کنید یا قطنطنیه را بتصرف دولت روس بدهید و یا با صلاح اموریکه مستلزم
اهتراز و بیجان مملکت آل عثمان است با اتفاق دول انگلیس و من و اطرش ایتالی
بپردازند و شکی که چنین وزی باید ابواب مصاح بروی ملک باز شده هم ملک که بطبع
زرریز و حاصل خیز است تنی می کند و هم عموم خلق که بالذات شجیع و هنرمند و سرزنده
شکوهی پیدای کنند و کافی السابق می توانند همه جهه اعداد و دل معتبره فرنگستان نشاء
زمانی که از اسکندریه برای یونان بجای نشستیم معاهده انگلیس و ترک بنظر می آمد که فیصله یافته
بود اما بورود با اسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز ممل مانده تصفیه نشده بود
و مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانسه و روس چنان ضد و مخالف

مشروط بود که معاهده سمرقانی ولف بجای عاقل و باطل گردید و چنین حالت این بطلان
 برای زمان آتی اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگویشان فاصله
 شود و فرای کبار منته و اطیش و ایتالی سمرقانی ولف و سه ویلیام ویت لگت دانند
 اما منشی که موسیو مونتبکو به اعلیحضرت سلطان سخن راند فی نفس الامر متدبیرانه بود و اعلیحضرت
 سلطان پشیمانانه متحمل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمہور فرانسه ترک مودت و محبت
 کند سلطانیکه قوه تمیزشان چنانست که ایشان را از سلطان جمید است مگر نسبت باین مشایخ بخورد
 که از امارت و بکار دولستین فرانسه و روس هیچ انتفاعی به اسلام قبول یا مصر نخواهد رسید
 بلکه عکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد و ولستین مزبورین امروز در فرنگستان یکله و
 تنه هستند و رایج غرابی و زوال مبثام هر دو دولت میرسد چه هر یکت زیر بار قرض زیاد
 و خرج لشکر حاضر رکابند و تقریباً هیچ امیدی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
 یا لشکر را نگاهداری نمایند اگر هر یکت از دولستین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
 یا بدون تغییر حوادث ملی از میدان جستنند هیچ جتنی پیدا نخواهد کرد و چرا آنکه ملحق شده باشند
 به امنیت و عدم اسراف در این حالات اعلیحضرت سلطان و ثوق کامل پیدا
 می کنند که بمع رضای قبول نمایند امنیت و استخلاص اسلام قبول منوط و مربوط به داخله
 مملکت است نه بقید و اطاعت دول خارجه در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
 روی زمین باشد اسباب جذب قلوب و دوستان و حجابان زینت و غنیمت خواهد
 میشود تدبیر روس در بغور همان طریقی است که ایکناتیف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
 الکفایه زوری بیاورند اسلام قبول نمایند پس است آن وقتیکه بملتها در و کمال رسد

باین سلی سر رضا و تسلیم پیش نمی‌نهند و هم این فقره را بناید در پرده خفا پنهان کرد که حتی
 اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود دیگر دولت عثمانی کورگورانه اعتماد بدو
 انگلستان نخواهد نمود و پلیتیک دانان را مستلزم است که وضع همام امور دولت عثمانی
 چنان در بهم و برهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
 یالنی که بخواد حفظ احترام خود را بکند دیگر با دولت عثمانی دم از داد و موافقت نخواهد زد
 بناء علی هذا بالفرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور پلیتیکه
 در تیرانه مداخلت نخواهد جستی اگر رشته تجارت بالوانت هم ضرر دولت انگلیس شود خلاصه
 دولت انگلیس در هندوستان پنجاه ملیان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
 خیلی شجاعتر و جنگجو ترند و دولت انگلیس کمال وثوق را باینان دارد که همین با دست
 تعدی روس را کوتاه خواهند نمود و هم دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
 بودند که در سال ۱۸۵۷ مسیحی بر حسب امر خلیفه خویش سلطان عبدالحمید اتحاد با کجاست انگلیس را نمودند
 و هر آینه اگر دست از آستین در نمی‌آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست که
 در هندوستان متوقف بودند ریخته می‌شد پدر بزرگوار مرحوم مکررین میفرمودند که حکم
 خلیفه از اسلامبول برای نشان دادن آتش فتنه و فساد خیلی تاثیر بخشید که کثرتا مسلمانان هند
 فرمود و دفع کنند این فتنه را و جمع بشوید زیرا اعلام انگلیس من میدانم که در مملکت غربی
 تعصب مذهبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
 هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان هیچوجه نخواهد بود و ما چندین کس و خلق
 که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل انقذار محنت

و گریست میثوم محض اینکه اطاعت قول معنیرمان را کرده باشیم میثود ساکت بمانیم پس میثوم که و
 مدینه مطرح ظلم و طغیان کفار شد و اشخاص با بصیرت هندوستان میداند که قانون
 انگلیس در هند و دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادثه میشد
 و هم بواسطه نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی ملک طلق ما شده بعضی را
 مکان نیست که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
 خود را و امید داشتند بر یکدیگر سفتیند بی این نوع آزادی از میان مارفته اما پیش از دوست
 چهل بیان جمعیتی که ما در هند تسلیم میخاریم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطرح قانون
 معین و متجلی باشیم و بسبب قحطی که بیشتر باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
 و بسبب پاکت است و چون بارها یای و دلخواه اعلیحضرت بلکه معظله و امتنه شکست آتیم
 رشته قوی و مضبوطی مستقیم برای وادار فیماین اعلیحضرت لکه و حضرت خلیفه مقصود آملی
 و آرزوی کلی ماین است که نگذاریم روی بیشتر بطرف هندوستان بیاید ما هیچ عمل نداریم
 این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطرح سلطان مطلق جبار میثوم و سید انیم
 که روس دشمن خوبی مذیب ما است و اگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی و مکه و مدینه
 بدست روس سفید آفت کجا و ستان باستان فیض نشان ضیح مقدس حضرت امیرالمؤمنین
 میرسد که لازم نیست بیشتر متیقن کنیم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
 بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب مومنوم پیر تر برتن در عدد و شمار
 روس مبالغه کرده اما کسی نیست برای العین بمیند کس خودش در گذدن هر آن است جاز
 آتش می و بجز اسود و بسفور و بجز ما را ما و اجین را کننده و عسکر در قلاع داره اعلی ساخلو و کسی

خیال نمیکند که عاقرب وی را ممکن است متولی بر آسبها و ممالک مرکزی و شرقی فرنگستان
 بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بهمان بی اعتنائی باقی بماند روس جری تر شده و
 بروز بهر سفور نزدیک تر شود و امنیت یورپ را منقض گرداند جای این را دارد که ایس
 در کمال یاس خود را عقب بکشد تا آنرا نمانی که از ده سال قبل رخ نموده بخصوص اتفاقات
 چند ما قبل ظاهر میشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت بکلیتی بشود هر سافری که با اسلامبول
 میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش بدو است
 و تحتب دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میدانند که بعضی تغییرات ناگزیر است
 در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
 از چنگت روسان نیست و اندخلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایجه جنگی که
 اکنون به شام شرق یورپ میرسد و هم دست تعدی روس که به سمت شرق
 و مغرب مشغول دراز شدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
 تا دولت عثمانی خودش بنائ علیها برای این ملت انسب و اصلاح آن است
 که علاج واقعیش از وقوع بنمایند دیگر آنکه بناید تصور نمود که چگونه ممکن است دو
 مختلف المذهب و متفاوت المذهب را با هم نگاهداری نمایند بدون اینکه نزاع و خلع
 رخ ندهد این بسیار سهل است چه قانون و اخلاقی که از روی بصیرت ایجاد شد امروز بنای
 این شد که چندین دودمان مختلف اقبیل سلاو و جرمن و لاتین و ماکیا در کمال رفت
 و مهربانی با یکدیگر در خلطه و آمیز شدند میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
 است و مکر گفته شده که این لوک طوالیف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نگاهداری

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطه داشتن
حکومت های مجزار و به تناقص باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است چرا
آنکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ نیست که هیچ چه پیرامون جنگ
نکرد و در مدانیت روزگار بگذرانند و این اراده که در نظر سردار برای ایجاد تجارت در
وماغه ای بعضی بجا نسبت بسرمایه که دارد دست نیند و بهیچ جنگ عظیم نشود تا عده ملوک طوائف
شبه و ماغه بلخان با استدال اطریش یک سیاستی است که غیث و از خاطرش بزمبارک نخواهد
این نتیجه طبیعی سیاستی است که خور و لفظ ز دورش دیوانخانه جرمن بآن گرمی وی را در
سال ۱۸۷۶ مد و نمود در آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه امتداد و
بود و پرسش بزمبارک واضح میدید که این لغه های بلخارستان و غیره را نمی تواند از کل و این
بیرد که در این ضمن روس آمده و من باز کرد و به بعد نشان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
کنند اما از کیمه اس فرستند چرا که میخواست همه ایچی کرده و خود با الاستقلال سلطنت نماید اینها
شد که توانست ثمری به چسبند ایطالی نیز از آنیکه شبه جزیره بلخان را جزو اطریش نمایند
پس شایه بدگانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۷۶ اگر فراموش نشده باشد بقدر
مطبوع حال ایطالی بود که بهیچ وجه کمینه در دل پیدا نکرد این تبدلات جدید که در اطریش
وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است ترقی تسلط و اقتدار اطریش حقیقت
در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول نیست دائم فرنگستان میشود
و تحلی از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که تسبیح زبانی
بجز ایطالیایا شکم غیث و منت ایطالیایا بشود و اگر دولت عثمانی یکت رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای حفاظت بمغور باید بجزعین ما را را و اجین را دست دولت اطریش مجن
 حصول مقصود اگر چه دولت روس پیش از مملکت اطریش صاحب بندرو اسکلا است
 اما مسدودند و راه بهم ندارند مثل بندر ترلایت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارینشان
 راه تجارت بامرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک باطناب سخن
 رانده شد اما این هیچ وجه گفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکند فیامینک
 جنک و جنک دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
 فصلی شود و معین است که دولت روس تا دم جنک فحافت خواهد کرد و نمیکند از قطع
 گفتگو شود و در این محاطه افلا ما مورین سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهند
 نمود و اگر دول تنجابه در آیت جلوروس را بکیرند فرانسه را میباید بکیم جرمنی و ایتالی ایست
 یورپ را مبدل بجنک نکند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
 امروز بنگاه را بجنده تعویق میاندازد و در هر صورت پانته ماه یا پانته سال دیگر محاربه
 عظیمی ناگزیر خواهد بود و خیلی بوی کشش بردن پرش فرو نیاند به بلغاریا باعث این خواهد شد
 که زود تر شعله جنک التباب یابد و از طرفی که محاسنی منعقد شده نقشه فرنگستان با
 بنوعی که من طرح ریخته ام بکشند ممکن است روس قبول آن وضع را نموده آن نقشه منطقی
 شود و اگر بطور حتم جنک باید وقوع شود اسلم شقوق آهست که بکثرتی نباشد و خالی از فایده نخوا
 بود و از امر اسی نتیجه انگیز سوال شود که آیا شمار روس را میگذارد پدای تحت مملکت عثمانیه
 را متصرف شده راه تجارت شما را با لوانت خراب کند و شقوق قانون بشمار ادر
 بندوستان مرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم طبیت ملیان لیر ه خرج می کنید

و کوشش بیغی می کند علی گفت کوی شری بشود البته یقین است ملتی که اینقدر از کار با و اطلاعات
بر تان گیر مغرور و متعجب است جواب خواهد داد البته از خروج و جد و جدی بهیچ وجه فرو گذار
نخواهد شد و وضع حالیه یورپ که در ماه نوزدهم است موجب شتم و لوم است و
بیشترش از تاثیر وضع عثمانیت که روبا صلاح بایستی بیاورد ترقی علم و بهر و رواج
ترتیب فقط اسمی هستند که رفع شبهت بنمایند از اینکه امروز فرنگستان مکتب از دست
عظیم اگر گفته شود علاج صحیح امروز در دست و قابل العلاج است از یک نقشه کشی
و مکتب مجسس مرکب از مدرسان مکتب رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی پایه است
چنین بنظر می آید که باید جنک خونریزی برای کشودن این کره سخت واقع شود و این کار
نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بموقع جنک ننمایند کویا
زمان آن رسیده است که دست بشیر بکشند و اگر واقعا از محاربت ماکزیر بزداید
جنگی بشود یک طریقی و عاقبت جنک باید به این طور ختم شود که من بعد اعلیت فرنگستان
و حریت مردمان یومافو ما مطح تهدید عا کر سلطنت متعلقه مستبد نشود خلاصه کمال گفته
شود طر حی که رنجیده شده برای متحد شدن دولت عثمانی و استر یا محال خواهد بود زیرا
که مذهب علیوی مخالف اسلام است درست است اما امروز دولتین مزبورین باید با هم
یکی شده کار به مذهب نداشته باشند و قتی که برای عموم خلق خطر و بختی روی می آید
خصوصیت مذهبی را کنار می گذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و بنظر من چنین
نمایند که اگر دولت عثمانی امروز بخواد از این صعوبات خلاصی باید دست اخوت و
برادری با استر یا بدو این موافقت بذائقه اعلی حضرت سلطان به مزه نخواهد افتاد

دولت عثمانی از حیث پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیره عثمانی
 برآورده از این مبلغ نیز چندی برای قرضی که از خارج کرده باید بدو هم لشکر خیلی
 پاکیزه خوبی نگاهداری نماید ملک را بشکر و مال میثوان نگاهداشت فقط چیزی که
 علاج این مسئله را میکند موافقت با دولت استر یا است که فوراً دست تعدی متغیر از
 کوتاه میکند و اراضی ملک که داخل ملک است باز مرزعه و تجارتگاه میفند موقوفاتی
 که پیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان حدیثاً
 ملیان لیره بکلیش آنها را فروخت بکسی که ضمانت بدو در کمال استحکام نگاهداری
 نموده از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتوان
 استحکامات کامل برای ملک خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگاهداری نماید
 نزدیک شدن استر یا قسطنطنیه عثمانی فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
 میرسد امروز صحارانی که در امتداد بسفورند و بزوال و انهدام انداز اراضی که آنطرف
 آب است و بجز حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر فساد قابل فروش هم
 نیستند زیرا که اعتباری در میان نیست و احدی بواسطه بی ثباتی ملکیت
 حالیه قبای سبزی در برشان نمی پوشاند و در غرب همین اراضی از زمانیکه سنیار استر یا
 بنجابه گرفت اجاره زمین در سراجو سه برابر و در سایر شهرها قیمت هر چیزی بنسبه
 زیاد شده و تنزیل پول کاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پاشایان دولت
 عثمانی خوب تنبهاط کرده اند و حالاً میدانند که اگر وضع سیاست ثبات قیام
 پیدا کند زمینی که فیما بین پرا و تراپیا است از حیث طراوت و منفعت خیلی باقیمت تر

از هر قطعه زمینی است در فرنگستان که باین وسعت باشد و بهم تنظیمانی که بالاتفاق باشد
 استریا قرار داده شود رفع صعوبت مذبی نیز میشود با اعتقاد مسلمانان یکت کرده و این
 یکتجار نباید داد و شود و اما هیچ چیز علیحضرت سلطان را مانع نمیشود بستم اجری که ایشان را
 از روی تاریخ میداند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد و اجاره بدین
 علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقد کفست کوی شرفی را بیان کردم برای حل این
 عقد بنسب رعایای هند علیحضرت ملکه معظمه از روی جان و دل برای جان نثار علیحضرت
 حل این عقد عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت و ملت آسایش خواهد شد
 و بهم شامل امنیت و برپ خواهد گشت در راه آتیه بنظر من چنین می نماید که اگر دولت
 استریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تمیل قانون داخله خوب از عقد برآمد
 و وضع مجتبی را منبسط کرده و دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بحری
 و نظم و نسق و بی یکتند طولی نخواهد کشید که وضع تود و وفاق عمومیت پیدا خواهد کرد
 و آن ملکی که مخالف احکام و اوامر سلاطین مستقله هستند باید قهر و جبر استبول نمایند
 زیرا که فقط همین مرافقت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنگ جدید
 خلاصی میدهند چنانچه جای تعجب خواهد بود اگر قضای استانی و حکم ربانی زورس را
 مقدر کرده باشد محض فایده شخصی خود از نتیجه باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر رکعت
 اشارت

روز شنبه هجدهم

سه ساعت از ظهر رفتم پس از باز دیدار دوستان کجی نشسته رفتم بطرف وازانایند
 در ساحل بحر اسود تا زمانیکه شتی از بسفور خارج نشده بود دریا ملایم بود اما متسکمه دخال

اسود شدیم بطوری مملو شد و کشتی شدتی در حرکت آمد که اغلب مسافرین حالشان
 برهم خورد من و معدودی خود داری نمودیم بجز اندک از اجتمه منقلب نشد تا صبح که
 به واران رسیدیم دریا همین طور مضطرب و از بسفورالی و از ناصد و پنجاه میل و نیز ده ست
 راه است و ارنا متعلق به بلغاریا و صاحب طبعیت و پنجاه نفر جمعیت است یونانی
 زیاد یافت روز یکشنبه نوزدهم
 صبح اگر کشتی پیاده شده رفتم با ستا سیون لب دریا کالسکه بخار حاضر بود گفتند
 یک ساعت بعد حرکت میکنند داری تا مل کردم تا وقت برسد حسرتی که این جا با
 معطله مسافرین میژند میگویند هر چه بار و صندوق و غیره بست باز کنند بی نیمال اینجا
 دارند یا خیر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنامی کند به باز کردن سنوز
 در بکی را نگویده است که دیگری میگوید حالا کالسکه بخار راه می افتد چه ضرور
 معطل بشوید شاید عقب بمانند یک بخششی بدید و بروید لفظ بخشش را در غلبه لایا
 بعضی از مردم و رزبان کرده اند همین یک کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
 زمان غنیمت رسیده سوار شدیم کالسکه های بخار اگر تشک و پتیه های فحل داشتند
 اما بسیار کوچک و خفه بودند و باهم شدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دیمی وانی
 اراضی اینجا حاصل خیز نظر آمد بیشه های متعدد در هسته در راه دیده شد یک ساعت
 از ظهر که رفته رسیدیم به رود و چون که کنار رود دانوب واقع است اینجا کشتی دودی
 حاضر بود و شسته رفتم از طرف رود که خاک زو مالیا است کالسکه بخار اکسپرس به صلاح
 سیرل اسیر حاضر بود و شسته براه افتادیم این کالسکه ساعتی شصت میل راه طی میکرد و در دو

سته جا بیشتر نیست نکرد شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و باطراوت
بود از جور چاکه سوار کالسه کشیدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و میوه گل
و بوته بود که عقل متحیر میشد یک وجب زمین بایر دیده نشد تا چشم کار میکرد آبادی و دها
متصل مسلسل روز دوشنبه بیستم دیده میشد

صبح زود رسیدیم باستویا خاک نمکری بنقاد و شش هزار نفر تقریباً جمعیت دارد و صبا
کارخانجات زیاد است این اراضی هم با مثل دیر و زهمه جاشاداب و سبز
بود و دخت تبریزی و زنان کنجشک که تاکنون در هیچ جا دیده نشده بود این جا دیدیم شجای
شمار قبیل زردآلو و آلبالو و کیلاس و آلو سیاه و کوجه بی نهایت در امتداد راه بود و دخت
کلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهراً کلابی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
و خوش مزه است بوته زرت تا چندیل پی در پی کشته بودند آسیای بادی متعدد از
ذو ریز دیکت بنظر آمد کویا در این صفحات بادی پیش از آبی باشد خاکهای سیاه سفید
جزو کله کو سفند مشغول چرا بودند با بکله از خضارت و لغزارت این خاک حاصل خیز
و این ارض زرد ریز هر چه بنویسیم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به توقف
گاه کالسه که بخار شعله وینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسه ای حاضر بود و نشسته فریتم بهمان خانه
موسوم به شیرخل کنار شعبه زود و انوب که از میان شهر میگذر و واقع است این شهر
هیچ نسبت بمحرو و اسلامبول و یونان ندارد و کوجه با و معابر بقدری عریض و میزند که چ
شش کالسه و کمال سهولت از پهلوی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
بروند ابد اگر دو غباری بلباس و کفش نمی نشیند تمام عمارت بلند و دکا کین را چمنند

و قهوه خانها دل پسندند و خواهم بگویم بعضی عمارات در این جا هست که در تمام فواید
 یافت می شود و پله های متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور بلند
 بالای تاشان تماشیل چندی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان در
 و فرشتگان کبیر و صغیر و مشا پیر و بد پیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارت
 و خاها و حمامها و قهوه خانها و غیره با چراغ کا ز روشن شود و ای شهر است
 بسیار با صفا روز سه شنبه بیست و یکم و قابل تماشاست
 طرف عصر رفتیم بتاشای پانوراما یعنی دور نما از یک پله کان تاریکی بالا رفتیم محوطه دید
 شد که دور نمای شهر و پناه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنات رز و فیل و گاو
 بزرگ بنظر می آمد که با صورت طبیعی میتوان تیز داد آسمان بهمان رنگ و صورت
 اصلی دود بار و طبعان می که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا افشاش می شود بنظر
 می آید سربازی کلوله بز انوش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل این که
 خون تازه در جریان است کلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود و نوعی شبیه
 با صورت اصلی اندیشد تشخیص داد دور نمای دیگری مال مصر و حوالی آن بود
 بهمین خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و خطی شمارش آمد شام صرف
 شد پس از غذا رفتیم تا شاخه ابتدا پیرا بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
 حسینیه بالباس چسبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
 آدم مات میشد من جمله یکی از آنها روی کرسی مائیدی که در هوا معلق بودند نشسته بود
 یک دفعه جیب آویزان شد و پا را بگری چسباند بنا کرد بتاب خوردن دختر دیگر کلوله را

دو دستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را با کرده در کمال تردستی دو دست خنجر را
 که معلق بود گرفته بنا کرد بتاب خوردن پس از لحظه دست دختر را با کرده در کمال چستنی
 جستن نمود و باز لوله را گرفت چست دین و دفعه هفتم انواع مختلف چستن نمود در سقف تماشاخانه
 قرقره کار گذاشته بودند و طنبابی بآن آویخته سر طنباب حلقه بود از پائین آورده یکی
 از دختران با یک دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا روی لوله بکوبید
 باز چسب کرده جست در توری که وسط تماشاخانه در هوا گسترده بودند و یک دفعه سر پائین
 بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند و خنجر یک پندار حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند و خنجر مثل
 پیش باز چسبای غریب و عجیب کرده جست روی زنجیری که در هوا کشیده بود و آنجا دارو
 ز روی همان توری بعد سه نفر چینی استیک باز آمده چهار سندی همراه آوردند یکی روی زمین
 نشسته یک کرسی وارونه روی سرش گرفت چهار پایه کرسی بالا بود روی این سندی
 دیگر گذاشتند یکی روی آن نشست و مثل آدم زیری یک کرسی روی سرش گذاشت
 شخص ثالث بالای کرسی رفته بشیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دو دست بدون
 ذره حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
 بعد از آن تمام منزل روز چهارشنبه بیت و دوم آمده خوابیدیم
 میسر سیلکا نام یکی از ارکان پارلمنت اطریش حضوراً از پانصد سیل و نیا برای دیدن من
 آمده بود با والد مخم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و مهربانی است دشمن
 صحبت تجبید از جای که من نوم است به کالایش و ده سیل و نیا واقع است کرد
 شد فردا برویم آنجا اتفاقاً از نصف شب مزاجم برهم خورده تا صبح نخوابیدیم

رُوزِ شنبه طَیِّب و سَوم شَهر شَوال

امروز بنا بود به کالایش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستیم بروم همراهان را گفتیم بروید
در منزل ما زدم تا غروب تب شدیدی عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند جنس از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند شرفست لشهر وینا
و تمام حول و حوش برج مرقعی آنجا ساخته اند صد و پنجاه پله بخورد از آن تا چند فرسخ بخوابی دید
می شود جنسلی تا سف خوردم که چرا حالت نداشتم بروم

رُوزِ جمعه طَیِّب و چهارم

هنوز کسالت باقی بود اما رتب باز کم کم نمودار شد طیب آمده و اواد تا شام قادر به
حرکت نبودم بعد از شام عالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از وینا بطرف
برلن حرکت کنم همراهان را گفتیم همه مستعد بشوند که صبح زود انشاء الله راه میفهم طیب را
از رفتن منع کرد چون تمام تیه دیده شده بود گفتیم بعضی از همراهان فردا از پیشین و مذکور

بماند شام رُوزِ شنبه طَیِّب و پنجم

همراهانی که سبب بایستی بروند ساعت بیست صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
رُوز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم تا سائینون که سوار بشوم دیدم نمیتوانم
لذا به همان خانه برگشتم که فردا را بهم در وینا مانده فردا شب حرکت کنم

رُوزِ یکشنبه طَیِّب و ششم

امروز انصب داشتیم حرکتی یکم صبح سوار شده اول رفتم بیارلنت چون یکشنبه بود
اجزا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین ابله عالم محبوب می شود رفتم بتماشای

میگرد با در یک یک و قریب بیست هزار خمره چوبی بود هر یک اقل شامل هزار بطریقی
 آنچه این جا زیاد صرف میشود و خیلی خوب هم هست در شهر و حوالی شهر مقصد میخانه است
 تجارت مهمی که در این جامی شود مشتمل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و کفش
 و سرسبک و چمن و غیره شهر و پنا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده و مهمانخانه های خوب
 افزیده مرغوب خانه های عالی گردش گاه ها و باغات متعالی همه جدید و الاحداث اند
 در سال ۱۷۵۷ مسیحی برج و بارو و دروازه های اطراف شهر را غراب کرده شهر را وسعت
 دادند تقریباً سالی نیم پیمان لیره انگلیس برای ساختن کلیسا یا و مدارس و پل ها از ابتدای
 ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استفین در سال ۱۷۵۳ مسیحی آغاز شده و در سال
 ۱۵۰۰ تمام شد خیلی قابل تماشا است رنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگست از صند
 هشتاد و عا به تو کتیب از دولت عثمانی بنکام چنگت گرفتند آب کرده این رنگها
 رنگند و رنگش یازده هزار و دویست رطل است با بکله بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
 منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال شهرت خوابیدم
 روز دوشنبه بیست و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکنند زمین مثل زمرد سبز بود و گل های شقایق
 سرخ و سفید و او را و خود و چشم را خیره میکرد معلوم شد ویشب هم از میان آبادیا
 بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سواخ کوه گذشتیم یکی زیاد طولانی بود دیگر بی نظیر
 گذشته دارد برلن شدیم همراه اینکه از پیش آمده بودند مراستاسیون حاضر بود
 از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتیم به مهمانخانه موسوم قیصریه

یعنی همان خانه قبضه این مہمانخانہ فتنہ و پاکیزہ ترین مہمان خانہ های برلن است آستان
 سکتی از قبیل سیز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برقیہ و گازدار و سنگام عصر
 رفتم بتماشای جیہ خانہ توپهای قدیم و جدید متعدد و زیاد بود یک توپی بطول چار فو
 یک چارک قطر دہنہ اش شش گشتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیدہ شد
 گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ سنگین دیدہ شد کہ گویند
 از توپهای کوچک کروپ نبودند و دہشتہ توپ چرمی بود باین عبارت کہ شمشیر
 آہن روی چرم چپیدہ باز روی آہن را چرم دوختہ بودند و کلاہ خود کفش
 و چکمہ آہنی است و انھای فولادی بر اسبهای مصنوعی کہ سہمان بقدر یک
 پشقاب بود زیاد دیدہ شد پس از تماشای بسیار رفتم منزل شب رفتم پراشہ
 عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصہ لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشای بود بعد
 منزل آمدہ شام **سہ شنبہ بیت و ششم** خوردہ خوابیدم
 امروز رفتم پتہ ام تماشاچی عمارات فروز یک کبیر فریب یکماعت باکالکسکی
 راہ بود و ہمراہان ہمہ بودند اول رفتم بہارتی کہ نزد یک توفکاکہ کالکسکہ بخار بود
 موسوم بہ قون پاس یعنی عمارت شہر از در کہ داخل شدیم طرف دست راست
 یک توپ کرب بود خود کرب کہ سہ روز قبل وفات کرد این توپ با علی حضرت بہر احوال
 حالیہ شیکش کردہ بعد رفتم بالا خانہ تالارهای متعدد بعضی از سنگت مرمر بود و برخی
 ستونھای لثیم و ساق داشت از تالار وسط راہ داشت باطاق کوچکی سیز و دو
 در وسط اطاق نصب بود و در وسط سیز و سوار کردی تقبیہ کردہ بودند اما سوارخان

باز بنود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردر یکت کبیر هر وقت میخواست کبیری
 صحبت محرمانه بدارد با کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت غذا که
 دست میرزد باین تخته مدور بواسطه فقر و اسبابی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
 در مطبخ غذا را بروی آن چیده را میگرداند بعد تخته با غذای آمد بجای خود فردر یکت
 تناول میکرد طرفین میز روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بعضی اشاره
 پائین میرفتند کار و دو چنگال روی آن گذاشته بالامی آمدند جلوائن اطاق کوچک اطاق دیگر
 بود جلوش مجری بود از تفرقه آزمای بستند و یک کجا اطاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
 اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدرو دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها کل بود
 از فلز مطلقا ساخته بودند هر نقطه این کل بود که با فلز دیگر میزدند آهنگی بصوت خوش
 بیرون می آمد و حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده فریتم بکلیسای
 کارسین در اطاقی پشت محراب جسد فردر یکت کبیر را محشو کرده در صندوقی از چوب
 بلوط نهاده بودند صندوق دیگری جسد فردر یکت را در آن گذاشته بودند
 بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردر یکت کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار شاف
 دست داد و بقدری متاثر شدم که زانوهایم سست عرق از جبین و اشک از چشم
 جاری شد بنزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ویلیام اول
 سلطان حالیه اینجا آمده بنزه را باد دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
 آمده فریتم بعبادت بانبر یک در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطاقهای این عمارت
 انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار استادان ماهر است در اطاق

سرو پوست تمام جانورانی بود که فردر یکت کبیر شکار کرده بودند بیشتر سر مران آن
 و شکار کوچی بود تمام اسبابهای فردر یکت کبیر از قبیل ساز و نیزه و کرسی و پرده و پرده‌ها
 حتی شانه و مسواک بهمان حالت آن عصر بانی بود و هیچکدام را از جانی بجای دیگر نقل نکرده
 بودند و وضع عمارات آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد و فرقی که دارند
 حالا عمارات رایج شش طبقه بسیارند و این عمارات از سه طبقه بیشتر نبودند که شش طبقه
 سنگ سماق و شیش اند و بنجاره یا سنگ آلاباستر که نوعی است از مرمر یا نفیس بعد
 از تاشاشی مفضل بیرون آمده رفتم مهاجانه برای تختنار و در آن پهلوی عمارتی که شش طبقه بسیار
 با صفا و خوش بای قواره دارد داشت شش هفت ذرع محبت گفتند هر وقت امیراطلیه
 شکار میرود اینجا رفیع خستگی میکنند بجهت تفنن و قنات و غیره و این جامه وجود است
 خلاصه رفتم همان خانه نهار خونی صرف شد بعد از غذا رفتم بمارت سان سوسی
 اینجا هم طاقها پر از اسباب نفیس و در و دیوار معلوم از پرده های کار استادان
 ماهر بود درخت خوابی که فردر یکت روی آن وفات کرده بود در یکی از اطاقهای
 این عمارت بود بهمان حالت نگاه داشته بودند ساعت مجلسی کوچکی دیده شد که کار
 نمی کرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردر یکت کبیر وفات کرد این ساعت از کار
 افتاد اکنون همین طور مانده چنانچه کتب که نباید صحیح باشند ولی او اصرار داشت که
 صحیح برای استدلال این مسئله در وقت است از اینجا بیرون آمده رفتم به نیوپالین یعنی عمارت
 چیز شگافه و نفیسی که در این عمارت دیده شد تالاری بود وسیع در و دیوار و سقف
 از ابصورت حیوانات بکری از قبیل ارد و با و ننگ و ماهی و اصداف و غیره آن

نباتات محجره بحری و صدفهای کوچک که با اصطلاح کوشش مایه میگویند و جان
 وغیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند در
 و دیوار این عمارت از قراری که میگویند این تالار را پس از جنگ بهفت ساله شهر که فیما
 فردرست گیر و مار با ترسا ملکه اطرش واقع شد بحکم فردرست ساختند تا بنامیکه با وجود
 اینهمه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
 تالاری ساخت و فیکه معمار صورت حساب را نزد فردرست گیر برد میگویند
 آنرا پاره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده الاضافا جای این دارد که مردم از قضا
 عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت
 طوعا و کرها بیرون آمده رفتم با ستا سیون سوار شده را ندیم طرف منسل
 چون خسته بودم روز چهارشنبه شبیت و کفتم شب را زود خوابم
 امروز عصر رفتم باغ وحش باغ بسیار بزرگ است انواع اقسام حیوانات تبری و بحری
 چرند و پرند که کوچک و بزرگ در قفسهای جدا جدا جای داده بودند و شیر یا لاری
 افریقادیده شدیدی بسیار بزرگ بود اسب دریایی کیجفت بود کفتم قدری نان
 آوردند و باننش را مثل غار باز کرده هر چه نان می انداختم فوراً می بلعید جانور
 دیگر از قبیل سگ دریائی و زو و باه بحری و کرکدن و دوشاخ و یکشاخ و شکرک و کوا
 و انواع مرال و کوره غرور زرافه و خر و خشی خوش خط و خال و فیل و کاکا و که حیوت
 دو دست کوتاه بود و پای بلند و دمى کلفت دارد و خر س سفید و کاکا و همین شکلی
 که میزن میگویند و طاوس سفید و طوطی تنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از تماشای بسیار بکشته منزل آدم امروز صبح سیتر فرون را لندن فرستادم از پیش
رفته فقط من باشم فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهم شد چون صبح زود باید راه افتاد و زود تر از یابی گذشته شب بیدار
روزی پختن سبزی ام

صبح زود برخاستم پس از انور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کاسکه بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است دوازده میل محیط شهر است یا نصف خیابان عرض
خوبی و بهشت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانه که هر خانه کم و بیش پانزده اتاق
دارد کارخانجات زیاد از قبیل صرغ نجار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بافی و چینی
سازی و تجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بافی
کلمای مصنوعی سازی و غیره و همانخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
همان خانه که منتهل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بردیکران است کتابخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی بمقدار هزار جلد کتاب است انجیل کتب برن که اول انجیل بود بصورت طبع در آن
در کتابخانه برلن است تائیل بسیار بزرگ صورت فردریک و یلیام تیم و صورت محبوبین
ملکه لوئیزا از سنگ بسیار خوب جاری کرده بودند هر کدو هر چهار راه باغچه است
با صفا و اطراف آن تائیل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصره دایکان اطفال را
در کاسکه های کوچک جای داده در این جای مصفا بگردش میزند حوضهای زیاد با
نواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم راه همراهم

وزراعت و دوبات و بلوک و خانه های تک تک خوش نمایده شد مظهر رسیدیم به بلوک
نهار آنجا صرف شد کارخانجات متعدد و در این محل و خوش دیده شد ساعت شش و پنج
وارد گلن شدیم بیشتر زن عامل دولت نظامیه را که ملکه اف کرده بودم بیایند به گلن در
استامبیون حاضر بود پس از تعارف بکالسه نشستیم رفتم به همان خانه موسوم به بتل و نزد
که اعظم و حسن همان خانه های گلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
گفتند و کلیسای بسیار بزرگ قابل تماشا در این شهر است لهذا فتح غریمت کرده ام
شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعه غره شهر و یقیده الاحرام

بعد از نهار عالم بر هم خورد نتوانستم تماشای کلیسا بروم بهرمان اجازت دادم برو
به مبینند اقول رفته بودند بکلیسای بزرگ که جنب بتل است میقتند این کلیسا در سال ۱۲۴۷
آغاز شده و در سال ۱۸۸۰ به انجام رسیده مبلغ دو ملیان لیره خرج این کلیسا شده صد و
شصت و یک بزرگ دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو مناره آن که طرف
رودرین است هر یک ۱۵۰ پا است پنجره های منقش پاکیزه دارد و قتی که داخل کلیسا
طرف دست راست مثال سنگی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پهلوی راست
حضرت جای زخم شمشیر است که پیروان زده اند بعد از دیدن این کلیسا رفته بودند بکلیسا
سنت از سلاکی کلی از عجایب روزگار است چون قصه این کلیسا زیاد اهمیت دارد
برای اطلاع مطالعه کنندگان میکارم که در ماه دوم مذنب علیوی و قطعه جنوبی خریز
برمان که تابع مملکت روم بود اندک شایعات از این جهت رشته الفت فیما بین این

ملک و ملک رُم که پای تخت عیسوی ندر بهمان بودست شد ابل بکیت و اسکندانه که در زمان
شاهی بودند دست از مذبح خود برداشته بهمان اعتقاد خویش پای استوار و ثبات
قدیمی نشودند تا و ایل ماه پنجم بدرج اغلب ایالات کوچک دین مسیح را اختیار کردند
تا و اسطامه پنجم و شش که ایل رُم از برتان کوچ کرده ملک خود رفتند ابل بکیت
و اسکندانه دست تقدسی و نظاول مسمیت عیسویان که در خاک جنوب سکنی داشتند
دراز کردند عیسویان استمداد از آنکلو ساکنان با که طایفه شجاع و بهادر بودند جسته
ابل بکیت و اسکندانه را مغلوب کرده از خاک عیسویان را نداشتان آنکلو ساکنان با
منظور از خاک حاصل خیز و زیریزی که مال عیسویان بود تطمیع کرده با اینها از در محاربه
درآمده از ملک و ما و ای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شده
و برخی بآب زده آنطرف دریا رفتند و جمعی بلامی و بروکی گرفتار شدند بسیاری
از بر تاختنای عیسوی مذبح به بطاویه و کال رفتند بر آنجا دور ظل عیسویان بجا و پنا
پیدا کنند بیشتر آن فراریان که به بطاویه رفتند پیش رفتند تا امتداد رود درین محال
اسفل رود جزو حکومت رُم بود آنجا به امنیت و آسودگی گذران کردند شکام
جنت فیمین ایل برتان و آنکلو ساکنان مردان بر تانی بسیار کشته شده دختران خود بی پروا
و برادر کشته شدند کجی از این صبا یا موسوم به آرسلانلدا و نژاد او نجابتا و کفایتا برتری
بر سایرین داشت همه جمع شده و برابر یاست خود بر کاشتند و فرار از بطرف کلن
روانه شدند ابل کلن مهربانی و سلوک پیش آمده شاهزاده خانم سر کرده را بحال حرام
و اعزاز نمودند اما کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه آب زرم و کوثر سفید نتوان کرد

هنوز این بیچارگان سر بر بالین استراحت نگذاشته بودند که سنک لشکر که کاه سر
 شد قسمت بجای کشید نشان که خیلی سمنک تراز ملکی بود که از آن فرار کرده بودند
 این مقال آنکه اهل یوز که مردمان بسج و برجمی بودند و منزلشان در ساحل بحر خزر بود و غریب
 از ظلم و اجحاف پنهان خائف و به تنگ آمده بودند مدتی قبل ترک وطن کرده تا بهنگام
 و جنوب چرمنی رفته بودند و سال ۴۵۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند
 خاک جرمنی گذشته داخل کال شده به قتل و غارت خودی به بند آمدند و ابو الجهمی ابتدا
 که هم پادشاه و هم سر کرده بود با ایالات فوق که جزو مملکت روم بود رفته بھر جا که رسید
 ویران و بھر کس که بر خور و دید بجان کردند از این یورش دشت و وحشت تمام
 فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آباوی که می گذشته با خاک یکسان می کردند
 از زیر تیغ سید ریج هیچ انیم جانی سلامت در بر نداشتند بھاری و قهار و تلال و جبال
 پناه بردند و با در قلع محصور بچنان شدند چون عدد افواج روم کفایت نمیشد
 نمود و سال ۴۵۱ مسیحی اینان جنوب جرمنی و جنوب شرقی کال را تسخیر نموده تا شهر
 اورلینان رفته تمام ذکور را مقتول انان را اسیر و دوشیزگان را بی ناموس کردند
 از اورلینان که بیرون رفته جمعی از رمنی با را بهر کردی آیتوس و کوث با را به
 سپهسالاری تئودریس با آنها برخورد جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
 تنور کارزار گرم بود تا آنکه اهل یوز مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
 کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند و در بین راه
 بھرکیت از آبادی که می رسیدند تمام مرز و بوم را ما وای بوم می ساختند از

بلیک بخت مشرق کوچ کرده رفتند بطرف رودرین و ایل شهر اکتوبر به کلن که
 شهری بود محصور رسیده و بعلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب مات دادند
 زنان و دختران را با سیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلان
 سرکرده دختران بر تانای جزو اسرا بودی یازده هزار نفر جمعیت حلقه انقیاد و اطاعت
 وی را بکوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نمائید کزیر
 دست بگیرد شمشیر تیز زندگی بایده نامی چه فایده دارد آنچه با امر میکنند اگر دنده
 بقضا بگذاریم بدنامی بی ناموسی است و اگر تن در ندهیم کشته خواهیم شد پس مردن
 با نام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بکوشیم لهذا
 همه در کمال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل یونز کارزار نمودند اینان
 چون کرک و آنان چون کوسفند خون هریازده هزار نفر را با شمشیر آیدار در میدان
 کارزار رنجیتند در ضمن تیری بسینه سنت ارسلان خورده او هم چون دیگران شهید
 شد پیش از آنکه شعله جنگ التهاب یابد اهل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
 شده بودند وقتی که آتش فتنه فرو نشست بمنازل خود برگشته دیدند تمام کوچ و بزرگان
 مملکت از اجساد مقطعه و میدان ارک منتهی است از ابدان انانث مقتوله پس آن
 نوحه و لایه بسیار جانزهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند هم
 این کلیسا مشتی است از ارسلان که سرکرده دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
 چیزی که در این کلیسا تا زکی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پایین عظام بی شمار
 بتربیب پشت آئینه با چیده اند از قرائیکه در تاریخ ماه هفتم مذکور است سخنانها

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خویش بیرون آورده
 بطور یادگار این جان داده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
 کلیسا در ی باز میشود با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلان و عظام آن
 معروف در این جا است سنت ارسلان مدفون است قبرش را در ماه دوا
 و بهم خیلی شکست و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند و
 که فرانسویان به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کنده بغارت بردند در
 سال ۱۸۸۱ اهل کلن بخت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فریم
 آورده نشانند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
 و برخی روپوش نخل زنار دوز دارند معدودی در قالبهای نقره بودند و بسیار
 نشان مروارید و جواهر نشانه بودند استخوان دست سنت ارسلان را در قالب
 نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یک حمزه بلوری مملو از خاک
 بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پایی سنت
 ارسلان را در قوطی عاج گذاشته اند باین چند و قچه نیز جواهرات درشت
 نصب بود بدیوچ برده اند فون تیری را که از ضرب آن سنت ارسلان
 شهید شد میان مقبره اش بیکام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
 در قوطی نقره دیگر رستمه تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه اسی است که با آن حضرت
 مسیح را زدند و دو خار در قوطی طلایی بودند که راست است این دو تا از زبان خارهای
 که بر حضرت مسیح فرو کردند یک حمزه بود منقول است این یکی از شش حمزه است

که حضرت عیسی آب و آئینا ریخته شراب می شد این خمره اول و کلیبای منروم
 پاریس بوده اند از این قبیل خبر یازید دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
 اغلب طيور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود و مسک
 دریائی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند باهی خانه خارجی مصنوعی خسته
 اطراف غار را طاقچه ها ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
 از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پایین آب مانده خارج میگشت کف
 طاقچه را مثل کف دریاشن و رینگ و کوشش های ریخته بودند بعضی ها بسیار و
 شاخه های درخت را است نشسته بودند باهی های مختلف دیده بودند مثل پوست
 میز بس از گردش آمد منزل شب بعد از شام سوار کاسه که شده رفتم به تاسیون
 کاسه که بخار حاضر بود سوار شده رفتم بطرف استن که بندری است واقع در
 چانل انگلیس و متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک پا نور
 و بلجیک که نشنیدم اغلب جاها سیر و شاداب بود حالا فصل خرمین کوبی این صفت
 حاصل را بعضی جاها در و گرد خرمین کرده بودند و بعضی جاها زرد شده بود اما هنوز
 نه در دیده بودند باری صبح زود رسیدیم به استن کشتی حاضر بود از کاسه که
 پیاده شده داخل کشتی شدیم در این بجز کشتی های بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
 توانست آمد و شد کنند جازای که در این بجزند کوچک و بابتگاهند این بجز
 نیز همیشه متوج و متلاطم است و کفش سنگلاخ کمر رنهای متعدد و پهن سنگلاخها
 خورده شکسته و مسافرین غرق شده اند در اول و بلکه که کشتی راه افتاد چنانچه

و بالای شد که ظرف چای خوری روی میسر متصل بهم میخورد و آنست خاصیتی
 از آنها پیدا میشود تا یک ساعت همین طور بود بعد از آنکه کم کم آرام شد و دست
 بظهر مالد و بند رو کرد که ابتدای خاک جزیره بر تان کبیر است شدیم کالسکه
 بخار حاضر بود و سوار شده راندم ظهر رسیدیم به استاسیون و یکتور با بیا
 بزرگ است از این کالسکه پیاده شده بکالسکه اسبی نشستیم رفتم منزل خانه که
 اجاره کرده بود و در جنب بیدار گشت بعد پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
 عموم خلق اطراف باغ خیا باغ و راه های متعدد دارد و راه کالسکه و سواره و پیاده
 همه از یکدیگر مجزای است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده و
 اشجار و گیاههای بسیار و نیمکت های بسیار برای رفع خستگی مردم گذارده اند
 قریب راویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
 ده موزیکان میزنند و اشهر و معروف جا های لندن همین باغ است اطراف
 آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار احاطه داشت در زمان دولت
 جورج چهارم دیوار را جبریرا برداشته و محرابی کار گذاشتند خیلی جای
 پاکیزه ای است و فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عام خلق است خلاصه بخت
 از ظهر گذشته رسیدیم منزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده است و چرت
 کردم شب بعد از شام رفتم به تاشا خانه مونسوم به انجمنه قریب شست و
 جورابهای سیاه بلند تنگ و چپان پوشیده با لباس عربی اول قص کردند
 بعد شوق گفتند که دزدانیت و ختری در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پای

روی زمین گذارده میرقصید کاهی روی پنجه یکپایه میسید و میچرخید بعد از قص و سنا
 که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بلند شده کچیف باز کجا آمده
 باز همی تر دست خوب نشان داد و بجامه سه کلوله در دست داشت انواع
 اقسام همه را بهوامی انداخت از زیر پا میگذرانید و این که یکی را بگذارد و زمین بپفتد
 بعد یک کیلاس پرازان آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
 سرش حساد کیلاس دیگری پرازان شراب روی زمین گذاشت همین طور تا
 ایستاده پوست سرش را بجزکت در آورد بطری آتیه آهسته در ضمن میرفت
 پامن تار سیدیت کردش آنوقت جسم شده کیلاس شراب را بالبلند کرد باز
 بطری را از پشت کردن روی کله آورد و در این بین شرابی که در کیلاس بود آتشاید
 بدون اینکه قطره آب کیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دقیقه
 بزرگ چوبی آورده کانش را نوک چوبی بطول دو ذراع نهاده هوا انداخت و چوب
 زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد و بچرخانند باز هوا انداخت
 کمان دایره روی چوب آمد از این قبیل تر دستی باز یاد در آورده بازی که تیر
 میگرد پرده های خوب می نمودند یک دفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
 شب و ماه و ستاره و یکدوره و کوه و غار و استیلانیت و استیلانیت
 و دفعه دریا و کشتی و موج و قشبی خوب که با صورت طبیعی تفاوت نداشت
 پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید منزل رفتم تیر حاضر بود
 صرف شده یکشنبه سیم شمس دقیقه چهارم خوابیدم

امروز خندان جمعیت در کوچه و برزن لندن نیت خیلی کم دیده میشوند غلب بکلیسای
باغات اطراف شهر میروند کوچه خلوت و تمام دکانها بسته است منم چون حالتی شستم
تمام روز را سترل ماندم تازه که قابل نکارش باشد رخ نمود

دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز شب دوائی است چند نفر از امر او اعزه را دعوت کردم تشریف
بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کوچه و گرفته ام تا پنج روز که اسب و دوائی طول
نیکند با نند ایشان دعوت مرا قبول نموده بودند دو ساعت نظر مانده رفتم بموقت
کالسکه بخار سوار شده راندم دو ساعت راه بود و قتی که منزل رسیدیم مدعوین
تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر جایگاه خود رفتم شب را با صحبت
با ایشان **سه شنبه پنجم شهر ذیقعد** بسر بردم

یک ساعت از ظهر رفتم اسب دوائی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان آب
دوائی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا
خانه که برای تماشاچیان معین نموده اند اطرافش پر است از اشجار که من کرسیها و نیمکتها
متعدد درجه بدرجه پهناده بودند تماشاچیان اغذیه سرد از منازل خود آورده بر
سایه اشجار جوته جوته هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در **حقیقت**
نوعی است از اعیان و عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
استاد و آلا پرش اف و پس ولعهد دولت بتهیه نگارستان خیلی اظهار عنایت نسبت
من مبذول داشتند اگر چه استبعادی ندارد زیرا که فطری حبیبی حضرت معظم است

که پیوسته سطح نظرو غایتشان متوجه تمام دولخواهان و صدق اندیشان است و بهر
 نظر بلند منظرشان بطرف کسانی است که زبان دولشان بکی باشد امیدوارم این
 بنده هم جزو این جمر که محبوب شوم زیرا که گندم نمونه است از آثار وشت نشانه است
 از خرد و اخلاصه سب دوائی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام سب
 دوائی رفتم چهارشنبه ششم
 امروز روز جمعه را مثل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل ماندم بعد از ظهر
 میرفتم بکو در دو تا ساعت شش بنمایش اسب دوائی مشغول میشدم منزل آمده با
 مدعوین بسر میروم روز پنجشنبه عالم بر بهم خورد و شونهم بر دم

شنبه ششم

امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مرا جاکل بودم از منزل بیرون رفتم
 مولوی سید علی بیکرامی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد و روز وارد لندن
 شده امروز بدیدن من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت آنچه تندی به چیز خوبی و
 پاکیزگی میکند و شب رفتم بنمایش خانه موسوم به جیشین مال یعنی عمارت مصری ابتدا
 شخص حقه بازی آمده باز بهیای خوب در آورده و دو عمل بسیار خوبی کرد که قابل
 تعریف است اول آنیک صورت مقوائی بسیار کوچکی روی میز گذارد مقابل
 این میز میسر و دیگری نهاد که فاصله یکش تقریباً یک فرس باشد یک بشقاب
 آورده گفتش را نوک بخت گذارده بنا کرد و بچرخاندن در ضمنی که بشقاب را میچرخاند
 دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد و

و قیقه شتاب را رها کرد و دست آدم مقوائی بهم از حرکت افتاد آنوقت صفحه کاغذ را
 بتماشایان نمود و دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
 بر دور و سفید بود و قیقه جلوه آدم مقوائی گذارد و بعد نوار باریکی آورده طرفین آن را
 بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کو بید چهارچوبی که دو اصبع بیشتر قطر داشت و در
 وسط چهارچوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نوار معلق آویخت بعد
 شکل گرمی روی کاغذ چهارچوب مرسم نموده حاضرین را مخاطب ساخت که الان
 هدیه ای از این چهارچوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یکدفعه ضربی بکاغذ
 زده پاره شد از میان آن یک بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر خمره کوچکی بود بیرون
 آمد بعد یک سندی زیر بالون کاغذی پهن کردیم کم بالون بجزکت آمده سرش
 پاره شده یک دختر خوش منظری چون پری تاسینه خود را نموده دستهارا کشود
 با تمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب اینست میان چهارچوب نازکی
 که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چطور آدم پنهان شده بود و چگونه باین
 سنگینی روی هوا معلق نوازی آویزان بود و پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت در زاویه
 تماشاخانه پیانوسی بود بقدر پیانویهای معمولی طرفین آن ششپور و طبل نصب کرد
 بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
 بتوسط چوبی که دو ذرع تقریباً طول داشت یک ششپور به پیانو متصل نموده بنا کرد
 به پیانو زدن که یکدفعه از دور و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و ششپور بلند شد
 مثل اینکه یک فوج بالابان میرنند بیک دست زدن به پیانو کهاهی چراغها

نسا شاخانه خاموش و کاهی روشن میشد یک دفعه تمام چراغها خاموش شده صدای
 شمشیر باران در نسا شاخانه چید و در برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع متصل
 به بار است و باران و در حد و برق دوازده ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
 و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شدند و مردی پیداشدند ضعیفه منجوات
 بعقد مرقه در آید و دست بول نمیکرد و معذربان عذر بود که پس از فوت زخم قسم یاد کرده ام
 زن خبرم در این ضمن جا دو گری آمد و گفت من از روح زنت پیوستم آن بدبخت این غم را
 پرستنه از وواج در آوری خورا باز نسا شاخانه تاریک شده نوری شکل آدم پیدا شده
 در هوا حرکت کرد و غری بالا رفت و قدری پائین آمد و دست شومش را گرفته در
 هوا برد و پائین آورد بعد این جیم فور بتدریج از نظر غائب شد یکت دفعه صورت
 شمشیری بنظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد صدا
 چند عظام که بهم بخورد و گوش پیرسید و قلیکه در حرکت بود سرش از بدن جدا شده بود
 صندوق در باد و دست کوشش زیاد کرد و بگریه و شلوغی متصل در هوا متحرک بود و بعد
 هر دو پایش از آن جدا شده بنا کرد و راه رفتن در هوا و قلیکه بهم بخورد و صدای دو چرخ
 که بهم بخورد از آن خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده نسا شاخانه
 روشن شد و باری تمام گشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بارانند
 باشند اگر اینچایانند مبهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی پیغمبری کنند همه بر سر
 وی اعتراف میکنند **چشمه چشمه شعبده** می کنند
 امروز فتح به آبرت مال تالاریت نزد یکت همدار کن حضرت مستطاب پیر کنست

شوهر علی حضرت ملکه مغظمه و امته شوکت در زمان حیات طرح ریخته بودند و در
 اقصای صناع و دارالعلوم به سازند و در سیم ماه می ۱۸۶۷ اول سنک بنا را علی حضرت
 ملکه مغظمه و امته شوکت گذاشتند و در سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب دویست هزار
 لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر اطولش ۲۷۲ و قطر اقصرش ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
 پا است شکلا تقریباً بیضاوی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
 دور و دور تالار به ده قطار چیده اند در شاه نشین تالار ۱۸۰ اگر کسی میتواند که اشت
 بالایی شاه نشین غلام کردنی است دو هزار نفر بفرغت می تواند کرد و ش گشت
 اطراف غلام کردش پردنای روی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
 کسبیدی بنور دارد و بار تفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
 و فراخی جامی تواند در این تالار به نشیند طرف جنوب تالار را غون بسیار بزرگ
 نهاده اند و هزار بند دارد و دو ماشین بخار با هکت در می آورندش ساز بزرگیت
 هزار نوازنده اطرافش می توانند نشیند بنوازند طولش هفتاد و پا است قریب ده هزار
 لیره تمام شده حسیله ساز بزرگیت بعد از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
 پرده ها نیم ساعت طول داشت آدم خوب به بیند بیرون آه هم مقابل درب تالار باغی
 است موصوم بیاع کنسینگن مجسمه حضرت اقدس پرش کثرت رایا دکا روی بخت
 مطلقا کرده اند چپا طرف مجسمه فرشتگان زیاده از مرمر حجاری کرده چپا رنج
 مسکون می نامند شان دوزیر مجسمه پرش تماثل اشخاصی معروفست از قبیل سکسیر و
 میلتن و ولتر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه ششم شهر ذی قعدة الاحرام

بعد از صرف خوراک رفتیم تماشای کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای برتانیا
 اثبات سلطان گنبد ششم سیاحتی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۰۸۸
 آتش گرفته بکلی خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد و در سال ۱۱۳۲ باز
 بسوخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در سال ۱۵۵۰ آتش گرفته
 خرابی بسیار بان وارد آمد مجدداً مبلغ کزائی خرج کرده مرتش کردند و در سال ۱۶۵۰ یاقین
 عظیمی روی داده بکلی ویران و ملی خاکستر شد در این یاقین قریب سیزده هزار خانه
 و ششصد و هفت کلیسای کوچک با خاک یکسان شدند و در عهد سلطنت چارلس
 دوم ۱۶۵۰ ساله بازار سر نو شروع بنا ختن کردند سی و پنج سال طول کشید تا تمام
 رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمر معمار در یک روز با تمام رسید طرح بنا شبیه به
 کلیسای لاتین است طولش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از سقف کلیسا
 تا نوک صلیب که بالای کسبست ۵۰۳ پا است روی مناره جنوبی زنک
 بزرگیت قطرش ده پانچ می شود این زنک به چو قوت زده میشود جزو تسمکه می آرد و در آن
 سلطنت یا امیری از خاندان نبالت و شش از دنیا کو تا ه شود وزن زنک هزار
 هزار پل است و وزن زنانه زنک صد و شصت و ششصد و شانزده پله می خورد
 تا صلیب ولی تا وسط که به غلام کردش بخوبی موسوم است بیشتر فرستم و جبهه ششم
 این غلام کردش این است که اگر با صله صد قدم آدم دهنش را بدیوار گذارده
 آهسته حرکت تمام بعدی بلند می شوند و معمار صنعت غربی در این فن بکار برده

از این جا یک طبقه بالا تر فتم تمام شهر لندن پیدا بود و خواستیم برویم بالا تر تا یک
 صلیب مانع شد گفتند چندین دفعه اهل ایرلند خواستند کلبه را با دنیا میت
 خواب کنند از عمده بر نیامده گرفتار کنند از آن زمان بعد قدغن اکید است
 کسی بالاتر رود همیشه درهای بالا هم مقفل است چون نشد بالا برویم پائین آمدیم خیلی
 خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستم محبته های زیاده صورت پهلوانان هر دو
 که در بردها کشته شدند از شک مرمر جاری کرده و بعضی را از چدن ریخته نیت
 کلیسا کرده اند نوک کسب صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت رطل روی
 کلوله نصب است که وزنش پنجمار و شصت رطل است قطر کلوله شش پا و دو
 اصبع است اما از پائین بقدر بند وانه درشتی بنظر می آید پشت نفر آدم میتوانند
 میان کلوله خود را بکنجاند خلاصه پس از گردش زیاده آدم منزل همه جا از میان
 خیابانهای وسیع میز و از پهلوی عمارات رفیع خوش طرح گذشتیم جمعیت کثیری
 پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چند
 جا کالسکه من و همراهمان ایستاد تا راه باز شد از میان اینهمه جمعیت یک صد
 بلند بیرون نمی آمد و اقلاً انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب و احدا
 با کسی کاری نه هر کسی پی کار و عمل خود میرود و دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
 محافظت عموم خلق در لندن هست تا نزاعی خونریز و جنگی فتنه انگیز روی نهد
 پلیس با ذوق نیست مداخلت هیچ امری نماید فی الحقیقه آزادی این است که صلیب
 انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

سینه کشیم

امروز عصر منزل مانده نوشتن و خواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش رفتم به شاهانه دم تو سوا اینجا صورت سلاطین و مردمان معروف را خواه
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با همان لباس و نشانی که در زمان
حیات در بر داشتند بترتیب ایستاده و نشسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده اند مثلا شخصی دیگر را مخاطب ساخته حرف میزند بقدری محترم است
که با صورت اصلی نمیتوان پیزداد صورت دختر را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود گاه گاهی
سرش را بطرف راست و چپ میگرداند پلیسی از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از تماشاچیان کان کرد پس حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
و بدجوابی نیامد تجمل شد دختری شربت فروش جلوسری ایستاده بود یکی از همزمان جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند دختر را که در بختیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت در میان آدمهای مومی بنشانند مشکل پیدا نم کسی بتواند تمیز دهد بالای سر
دختری که نفس میکشد جابی نهاده بودند زیر جاب دستخط مبارک علیحضرت
اقدس همایون ناصرالدین سلطان ایران دیده شد بملوی آن انگشتری نهاده بودند
بسیز اسمعیل خان کفتم سواد دستخط همایون را محض تیم و تبرک مسافرت نامه من بود
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتیم به تاشای دم تو سه
آیدیم و این چند کلمه را بر ستم یا دکاری در اینجا نوشتم ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۷۵

در جنب این تماشاخانه اطاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
از قبیل لباس و اسلحه و غیره رخت خوابی که ناپلیون اقل در آن سفر میکرد اینجا بود و درین
کالسه رخت خواب و آشپزخانه و اسباب تحریر و میزها و خوری همه جمع بود و در این
اطاق پله میخورد بیاضین در این زیر زمین مانند صورت مردمانی هستند که به بد ذاتی
و سرقت و بدفشی و سفاکی مشتهر بودند از صورت هر یک فی الواقع آثار بد ذاتی معلوم
میشود تا ماکریه المنظر و قبیح الوجه اند این جائیزگیت واردیده شد که سوابق ایام در
فرانسه و بعد در لندن رایج شد برای کشتن قاتلین و بدکاران بر سر سخته چوبی عمود
آدم را روی سخته می خوابانند بالای عمود نبری عصبیه شده بکیت اشاره پائین آمده
میخورد بگردن آدم و فوراً سر جدا شده می افتاد میان صندوقی پرازگاه و بدن
روغنی همانند صورت تمام مجوسین نیز در این اطاق بود و با وجودیکه همه از موم ساخته شده
بودند از دیدن روی شششتان موی بر بدن آدم راست میشد پس از تماشای آنها
آیدیم با طاق اول بکیت دسته موزیکانچی هر روز نزدیک مغرب موزیک میزدند
چون خوب میزدند دسته هم شده بودم قدری نشستیم رفخ خشکی شد بعد رفتم
منزل شام خورده **یکشنبه دهم** وقت خواب خوابیدم
امروز نیز روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماند نه جانی برای تماشا باز است و نه
آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدی بگوش نمیرسد این شهر باین جمعیتی
مثل امنیت که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی سیکرامی و میرزا محمد نجف و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین موتمن خنک بدیدن آمد و بود که گفتیم به مانند با من نهار
بجویند بعد از نهار با آنانی که بکلمه صحبتی شدند تازه که قابل نکارش باشد اتفاق نیفتاد
دو شبانه یازدهم

امروز بعد از نهار رفتم به عمارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به نوراف لندن
یعنی برج لندن این عمارت صاحب برج چند روی تپه کنار رود میتز واقع است
این جا جانی است که اشخاص و وف و مشهور عالم شربت حیات از دم تیغ آبدار
چشیده اند اصل این بنا از بن است در عهد سلطنت کنتستان کیر بنا شده گویا
خزانة و دار الضرب رسن با بوده زیرا که در سال ۱۷۷۷ و قتی که پایه یکت بنای جدید
می کنند یک شمش نقره و چندین سکه طلا مسکوک است که به خاطر رسن با بود از ابتدای
بنای این بنا هم عمارت دولتی بود و هم مجلس تلوستی استیفن شاه اول سلطانی بود که پناه
را هم خود کرد در عهد سلطنت ریچار و اول سال ۱۸۰۱ لغت کشیش خند فی و این بنا داد
کنند زمان سلطنت ادوارد بر است حکامات و قلاع این بنا افزوده چنان محکم نمود که
مکان بودی و غل و غل اندونی شد بقولی در عهد وی این جافقط مجلس دولتی شد و سال
۱۲۷۸ از یهودیان منشی شدند که سکه قلب میرند همه را که ششصد نفر میشدند گرفتار کرده
این جافجلس نمودند و خنای زیاد و این جار نیخته شده اگر بخوانم تمام را شرح دهم چندین
تفهجه خواهد شد این جا همان جانی است که بهری شتم زوجه خود ملکه آراکن را پس از
بلور بخت آورده در سال ۱۵۱۳ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امید
گردید و زوجه دیگر که بسیار خوش صورت و جوان بود برشته از دواج و آوار و چندی

نگذشت که بوی نیم همان شربت چنان در عهد سلطنت مری رقیب خویش بدیگری
بدون هیچ نوع تقصیر یا کنایه در این جا جس کرده بعد سرش را از بدن جدا نمود
وقتی که مری از دارالملک و نیاروی بعالم بقائنا و سلامین بعد و یکبار این جبار اعمار
دولتی تراندا وند حالاجیه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
اطاقی است تقریباً در تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسه
آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکسور و برخی
سروق شدند و زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مامور شد آنچه جواهر
لازم است برای دیسم وی فراهم بیاورد و جواهراتی که حال موجودند مشتمل است
بر چند تاج و چند نمود و بشقابهای طلا و مطلقاً که هنگام تاج گذاری در سینه می بینند
نشانه های متعدد طلا و مرقع و سینه و غیره زیاد دیده شد تاج علیا حضرت
ملکه معظمه دامت شوه راز از همه بالاتر جای داده بودند و درش محل ارعواست
و جواهرات زیاد روی آن نشانه اندیکت یا قوت و رشتی که اطرافش مفتاد و پنج
الماس بر لیان بود دیده شد بیک صلیبی نشانه انداین یا قوت بواسطه درستی
اشتهار زیاد دارد و میگویند مال او وارداست که معروف بود بپناه شاه در سال
۱۳۰۶ که اسپانول محاصره شد بطر پادشاه کاستیل بوی ارزانی داشت و مجازت
اجین گرفت سال ۱۴۱۵ همین یا قوت بکلاه خود و سینه پنج انصب بود خلاصه او
اقسام جواهرات دیده شد منجم ظریف بود شبیه اجتماب بال کشوده سرش
بگردن پیچ میخورد و هنگام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
 روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دو اوزه نمک دان طلای
 مرصع بود اینها نیز پسند کام جلوس سلاطین در دست خوانی که آرزو کرده می شود
 گذارده می شوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از ترشیدن
 و بر لبان کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند کردن بند و نشان زانو بند که
 روی آن مرثسم است هولی سواکی مالی پانس یعنی بد بانگسی وارد بیاید که بد خیال
 میکند و نشانهای دیگر و دال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جابیر و ن
 آمده رفتم بجهت خانه این حجره مثل است به اسلحه بیکجی یونانی و نمونه آلات حرب
 شرقین مخصوصا مال بندیان و ادوات قدیمی ناد و خوش ساخت با اسم تاریخ
 هر یک بتربیب و قفسه های متحد و چیده اندکست و انهای فولادی بر اسبهای
 مصنوعی بسیار درشت پوشانده بتربیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
 حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند و در سمشان بزرگتر از بقا بهای معمولی است یک نوع
 زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی که
 این نوع لباس می پوشیدند منحصرا بود به فی و استخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
 بتیزی بود شمشیر و توب و تفنگ قدیم و جدید خنجر و کاروهای خراسان و کرستان
 شمشیرهای بسیار بزرگ که هر یک دو برابر شمشیر حالیه بود و زیاد دیده شد از این جا
 رفتم با طاقی که منزل لدی جن کری بود یکت چرخه بهست صحن عمارت داشت از
 میان همین بنجره دیده شوهرش را از مجلس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد را

در عزای گذارده بردند و کلیای سنت پدر دفن کردند بعد از مدتی بیچاره را هم بر
 بشوهرش ملحق کردند حال همان مقتل را مشجر کرده و معجز آینه ای اطرافش ساخته اند در
 همین موضع سال ۱۵۳۶ و ابعاشش افزا زشتا هیری سر شدند اول ملکه آن
 زن هیری ششم دویم مارکارست زن هیری چار و پل سیم ملکه کاثر بن زن پنجم هیری
 هشتم چهارم جن زن جورج ملین پنجم لیدی جن گری دختر هیری و یون سفلیک ششم بربت
 و و ر اریل ایکس و جنب این مقتل را هری است تنگ و تار یک میر و و مجبسی که
 مال اغزه و امر ابو مجبوسین هریک زمان قید روی سنگمائی که در کف و دیو
 محبس است چیز ها کنده اند که خالی از پند و نصیحت نیست یکی از آنها را که و ملیام هم
 کنده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و عزای توقف کردن به از و
 نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزلت است
 چندی مقید شدن بهتر است از همواره خلع العذار بودن برای هر چیزی و نصیحت
 سعین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدرد و گفت روزمات بهتر از روز حیات
 هر چیزی آفتی دارد انجام هر شیی از آغاز آن بهتر است در همان سکنت و
 نذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است عص نیر کلید
 اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و تبرس از ایام ادا بنز فی ۲۲
 اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این محبس و خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کشتار
 و قتالی که در این موضع شده بقدری بدغم ترعش شد که ضعف روی و امحبس
 دیگر بود زیر زمین مانند برای طبقه کناران و قاتلین و غیره بقدری تار یک

مقابر اکثر سلاطین و تائیل اغلب مشاییر در این جا است بعضی حجابها و منبت
 کارها و معمارها دیده شده که در این عصر کمتر می توان مثل همین ساخت تمام ستونها و
 چهار گوشه و پنجه است مرم است پشت کلیسا جانی است تقریباً دویست سال قبل از اینست
 لکن بوده در وسط ستون سنگی دارد مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های درختست
 اگر بتون شست بزند صدای مس میان تنی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده
 قریب یک ساعت و نیم طول کشید تا تمام تائیل و مقابر دیده شد بعد برگشته منزل
 آدم شب بواسطه خستگی چهارشنبه سیر و هم از منزل بیرون رفتم
 امروز رفتم دیدن موزه که موسوم است به هندی این موزه مخصوصیت جواهرات و کارها
 هندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
 زربفت شاههای کشمیر ظروف چینی قالیه های ایران زنا و دیده شد صورت شیر
 از چدن دیده شد که کیفرا انگلیس را زیر پنجه خود پایمال میکرد گفتند این کنوع آلات
 موسیقی است که بدستور لعل اوزنک زیب سلطان هندوستان درست کرد
 در حضور وی بنواختند شیر منظر یک شخص هندی است که انگلیس را زیر چنگ خود
 مضحک میکند در یک قفسه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً با صد لیره انگلیس قیمت
 داشت مدیر موزه گفت این را بیت و پنج لیره خریده ام اما هر ورق آن بیت و پنج
 لیره می ارزد بعضی تکه ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به تکه ها با و خا
 های هند برای نمودن مردم درین جا ساخته اند در حقیقت محض بصیرت ملت است
 مبلغ کزافی خرج کرده آنانکه اثاث اهلیت هندی را ندیده اند بیک نظر خیر بائی را

می مید که حتی بعضی از خود بند یا نهم ندیده اند پس از تماشای منزل آمده باقی روز شب
 کافی السابق پنجشنبه چهاردهم گذرانیدم
 امروز در منزل ماندیم تازه روی نما و شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند
 شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوده قدری پیافورده همه را محظوظ کردند تا نصف
 شب ساز و صحبت گرم بود بعد ایشان رفته من هم بخوابگاه خویش شتافتم
 جمعه پانزدهم

امروز چارم توجه به دوستان است قدری از روز را مشغول نوشتن خطوط لایسم
 شدم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روزها هوا آبر
 و خنک بعضی ایام که آفتاب می تابد هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نسیم خوش و
 خرمی می آید قریب یک ساعت راه رفته منزل معاودت شد

شنبه شانزدهم
 امروز رفتم تماشای موزه که موسوم است به بزمین موزیم این موزه منقسم بدو جزوات
 یکی مثل است به تاشیل و حجارهای مرغوب و دیگری محتوی است بر سکه ها و
 نشانیهای قدیم عالم در مرتبه تختانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع قسام
 کتب خطی و با سمه عدد کتب با سمه یک طیان و چهار هزار جلد است و عدد کتب
 خطی بیش از پنجاه هزار جلد میشت هزار و پانصد جلد آن نسخه شرفی است از قبل عز
 و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مصور و کتاب یوسف زلیخا و لیلی و چون
 و حافظ همه در تیب و خوشخط در یک قفسه جدا دیده شد انجی بسیار بسیار خوب

بودند و جنب کتابخانه اطاقی بود و منوم به اطاق قرائت سقف بسیار بزرگی داشت
 مستحق آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پتر که در رم است
 کوتاه تر است و این اطاق خواندن ششاد و جلد کتابت هر مطلبی که مردم بخواهند
 بفهمند یا سواد مقاله را بر دارند و جازنی حاصل کرده این جامی آیت هر چه بخواهند
 میخوانند یا از وی آن می نویسند چهار صد سندی در اطراف سقف آوده اند بر آن
 نشستن مردم واقعا اگر کسی بخواهد علم و صنعت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بنا باشد
 اهل ملکت را تشویق کند هر ششم کتابی که در عالم با سینه شده یا نوشته شده در این کتابخانه
 موجود است از وی فهرستی که ترقیب نام کتابها را نوشته اند بر کتابی که بخواهند
 پیدا می کنند بفاصله دو هفته دقیقه خلاصه قدری اینجا نوشته بعد سندی آدم
 یکشنبه بهفد سه شنبه لفظه

الی یکشنبه بیت چهارم ز کام و سرفه و کای تب بقدری شدید بود که هیچ نشوایم
 از منزل بیرون بروم و این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ نمود امر و نیز یکی از
 ایام سالت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد خورد و در
 بیانات حول و خوش میر و ند معدودی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزد کایت طهر
 مراجعت کرده در خانه میمانند عدد قلیلی طرف عصر برای گردش و رسید پارک و جابا
 دیگر بیرون میروند و نهم منزل نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همرا
 گذرانند و آخر روز بکلی رفع کمال شد فادرجرت هستم
 دوشنبه بیت و پنجم

امروز عصر منزل سیرتک من و تمام همراهان همان بستمیم کنار منزل صرف
کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن در ضمیمه و میبلدن واقع است اما
البیت و خانه و باغچه همه از روی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
است شش دختر و دو پسر دارند یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
و با تربیت اند و مادرشان چند سال وفات کرده و دارند و سه دختر و یک پسر از
زن حالیه که بسیار عقیقه و نجیب است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
گذشت بعد از شام خواستم مرحبت کنم سیرتک مانع شده خواهش کرد و و سه
برای تنیس بهوا در منزل ایشان با هم چون خود و عیالش مردمان مهربان و دانا
دوستی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
در کمال خوشی و فرح می گذشت عصر چهارشنبه رقه از جانب وزارت خانه بند
رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم اسیرن بزیارت علیا
حضرت ملکه معظمه یا دوشاه گلستان و قیصره هندوستان دامت ملکه
لذا شب بعد از شام چند حافظ کرده رفتم منزل

پنجشنبه طبیعت و ششم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه گنجار چهار ساعت طول کشید هوا
بسیار سرد بود در ساعت معهود بمارت دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
از آن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و استحضار پیش رفته رسم آداب و تکریم
بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شگفت بادست مبارک کردن

وسینه خانه زاد دولت خواه خود را با حایل آبی و نشان نبیت کاخ ارف ایندیان سپید
 مزین فرمودند این بنده هم سر مبارکات و افتخاریه کنسبد و وار رسانیده دست مبارک
 علیا حضرت معظم لمارا بوسیده اجازت حاصل نمودم شب را جمعی از امرای و افره چنان
 بودم خیلی خوش گذشت بعد از شام قدری پای و موزیک زدند از نصف شب
 گذشته بود که مجلس برهم خورد با همه خدا حافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیدم
 جمعه شبیت و نهم شهر ذیقعد

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط هندوستان نازه که قابل باشد
 اتفاق **شنبه** ام **نیفتاد**
 امروز فتح بهاشای موزه که موسوم است به کینیکتن موزیم در این موزه نمونه اکثر اشیای
 عالیه قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جاداده اند به انضمام تمام اسبها و آلات
 و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه ستون تراجان را که در زم است بهمان
 بزرگی ترکیب از کچ ریخته اند با صورت اصلی ابد اتفاقا و ت ندارد جای دیگر نمونه
 شمعان کشته دیده که از برج ساخته مثلا کرده بودند چنان مثبت کاری ریز و مناسب
 با ترکیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استاد در آمده جانی مسجد مسلمانان
 و جانی گشت یهودیان و منزل اعراب سنی و حجازی و اما مراده و غیره بود اگر کسی
 بدقت این موزه را به بنید مثل مثبت که اغلب ابنیه مشهور عالم و کارهای قدیم چین
 و جاپان و زنا رودزیهای هند و ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
 چشم از دیدن اشیاء مخلوط میشود بر بصیرت شخص هم می افتد از زنا رودزی

وکل دوزی که در این موزه دیده شد تا نا کار قدیم است از قراریکه مدیر موزه می گفت در این
زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها کار بکنند از عمد بر نیامده اند سوابق ایام
هند و ایران و زمار دوزی وکل دوزی و قالی و شال بافی برتری بر تمام ممالک روی
زمین داشتند اگر چه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوم دو دوام
نارند

یکشنبه غره شهر ذیچته احکرام

امروز صبح هوا پر از غلغل و آساعت یازده جنبی خفه و گرم بود و بعد کم روشن شد
چون امروز هم روز تعطیل انگلیسها است و منم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون رفتم
طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف پید پارک گردش کردم بعد مرجهت
منوده تا نزد یک شام صحبت مشغول شده بعد از شام قدری نشسته خوانیدم

دوشنبه دوم

امروز بیشتر کسیر لاند که سابقا هم حیدرآباد آمده بود دیدن آمد و ریکت عمل بسیار زدست
و ما مهر است و آن منیت که اگر دو نفر اشارت یا کنایات یا بطور نجوا شنی را نشان کنند
یا بیکدیگر بگویند و چشم خود را بسته دست اشاره کنند را به پیشانی خود حساب می اند خط
مستقیم میرود و پهلوی همان شنی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کننده را میگوید
روی آن خیلی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجاقی را میان جعبه که در اطاق دیگر بود
گذاشته بدیکری آهسته گفت بعد کسیر لاند دست ویرا به پیشانی نهاده بخفا مستقیم
سر جعبه آن را باز نموده و شش را روی سنجاق بخت و از این قبیل کارها زیاد نمود و بعد
از رفتن مشارالیه با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را سپایان

شبهه ششم

نماند که قابل مذاکره باشد رخ نمود و طرف عصر عالم بر هم خورد کسالت زیاده است
 داد و ستد انتم از منزل چهار شبهه چهارم
 الی شبهه پنجم کسالت مزاج یابی بود هیچ نتوانست از منزل بیرون بروم کرل
 شدن بیل که چند سال قبل یاب سفیر کبر و دولت بنیه انگلیس مقدمه آید بود بان
 و یکچاش و ساعت از ظهر گذشته برای صرف چاشت مدعو بود و در وقت
 مذکور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاده و بسیار
 آمد و دختر جوانی دارند فراموش بسیار خوب حرف میزند چهار سال در یکی از مدارس
 مارسل تحصیل کرده زبان بنده خوب میداند خیلی خوب تربیت یافته اجازه صحبت
 زیاد ایشان فتنه منم بر آتشگاه خود رفته با سوراخه پرداختم

شبهه ششم

امروز چیزی از ایام نیست که اهل لندن اجنبی نیاز و بر جی بگردش در باغات
 خارج شهر روز خود را شام می کنند دو سه روز است هوا تغییر کرده سرد
 خشک شده گاه گاهی هم باران می آید صبح غلیظی در هوا بود تا یک ساعت
 بنظر مانده هوا تا یک ساعت و نعلت و خفه بود بعد کم کم روشن شد

شبهه ششم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به وستر و در قسمت علی آن شبهه پنجم است
 معروف به وستر شیر فیه مذکور چشمه آب گرم است از آن چشمه جوی می کشند

آب کرم به حمامهای متعدد که در حمامخانه ساخته اند میسیر نمایند و با خوشان از اطراف و کناف باین مقصود سه سی چهل روز در یکی از حمامخانه توقیف می کنند و هر روز با آب کرم بدن شوی نمایند و رفع مرضشان هر چه باشد بشود بسیار اشخاص مثل و لکنت و نرله داران آب مزبور شفا یافته اند چون قسم اکثر از ضعف معده و غلبه بلغم شاکلی بودم انسب دانستم چندی به مقصود مذکور رفته با آب کرم بدن شوی کنم شاید رفع در شود لهذا طرف عصر بموقوف کالسکه بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند سه ساعت و نیم راه بود شب بمنزل رسیدم چون جستیه بودم زود خوابیدم بمنزل در حمامخانه است موسوم به زیال مثل و متعلق به پیشتر است که سابقاً مذکور شد.

سی و هشتم

امروز عید اضحی یکی از اعیان مشرکه است صبح بعد از شست و شوی بدن موافق معمول مسلمانان چند کوسفند قربانی آورده فوج نمودند بعد علی الرسم هندوستان اهل این اداسی نذر کرده مبارکباد و تهنیت گفتند منم با همه عید مبارکی کرده با صحبت ایشان روز را شام کردم امروز بعد از شست و شوی بدن در آب کرم در دستخوانی که چند سال قبل در پایم پیدا شده بود و اطباء چند دفعه معالجه کردند و باز عود نمود کی رفتم

چهارشنبه یازدهم

امروز صبح باز حمام آب کرم رفتم و سه مرتبه رفتم دیدم درد پا استیام یافت بعد از چند روز بظنی رفع درد شد فهمیدم که این آب کرم خالی از خاصیت طبیعت چند نفر از طبای حاذق آب را تجزیه کرده دواهای نافع مرفوح به این آب یافته اند جزو پیشتر نکست

و شوره خلاصه تا روز شنبه هفدهم از سنبل سیرون ز فتم تازه که قابل کار باشد

روی روز شنبه هفدهم نداد

بعد از نماز فتم به درستر انواع اقسام صلیبی های خوب و مرغوب در کارخانه جات
اینجا ساخته میشود اول فتم چینی سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است ظروف چینی
ابتدا مثل ظروف کلی خام است گیت جا میرد یکجا قالب می کنند یکجا لعاب می نهند
و یکجا رنگ آمیزی می کنند خیلی تماشا داشت قیثان هم بسیار مناسب بعد فتم
به کلیسا زیرا که دم البانی این جا آمده در این کلیسا میخوانند امروز بهترین خواننده های
فرنگستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک است و صبح
و شریف حضور داشتند و متجا و زار سید نصر خواننده و نوازنده بودند کاهنیه
همه با هم میخوانند و کاهنیه دم البانی بخت میخوانند اما صوت دم البانی در آن
و غرائی را بری میکرد با او تمام این سید نصر و اقفا بسیار خوب میخواند صدایش
مثل زنگ در کلیسا می پیچید چهار ساعت از ظهر که شنبه مجلس برهم خورد و فتم منزل
معاودت روز چهارشنبه هجدهم کردم

امروز نماز را همان میسر آوردت شریف پر منکام فتم ساعت دو و ازده با کلاه
بخار مخصوص راه افتادم سمران همه بودند بیت و پنج دقیقه راه بود بعد از
ظهر رسیدم به پیشین نماز در محافل آنکه جنب پیشین است صرف شد جناب
شرطاس مور لوجا کم پر منکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نماز
بواسطه مشغله که داشتند شریف بردند صحبتی از پیشکی و غیرتیک با ایشان است

نذا و این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
 قبیل تفنگ و طپانچه و سر قلم و سوزن و سنجاق و دما و منقول و لوله های برنجی
 و غیره بعد از بنا را اول رفتم بتاشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر عیال کار
 میکردند و بجز تفنگ از یک دستگاه علیحدگی بیرون می آید مثلاً یک دستگاه
 فقط لوله میریزند و دیگری سوراخ می کنند جانی خانه را بیند یکجا پرداخت
 می کنند از آنجا جای دیگر برده رنگ می کنند دستگاه دیگر چاق و دیگر
 بنامک و در دیگری قذاق می سازند و قش علی تها بسیار قابل تماشا بود و قشیک
 خورشتم بیرون با عیال بی آورده نام خود را در آن نوشتم همراهان منند اسم خود را
 درج کردند و روزی دویست قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید بیست و
 چهار قبضه تفنگ بهم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتم بکارخانه برنج سازی از قبل
 منقول های باریک و کلفت چرخ های برنجی پنج و مهره و لوله های برنجی و مس و غیره
 همه در کمال سولت و پاکیزگی از زیر چرخ های بنجا بیرون می آیند از آنجا رفتم بکارخانه
 سر قلم سازی تمام عجایب دخترهای جوان بودند محدودی مرد در پائین سقف چرخ
 بنجا بودند کار آنها منحصراً این است که تخمه های آهن نازک به عجایب برسانند
 قریب دویست تنگ بودند و در هر تنگ یک دخت با دست کاری کردند و در تنگ
 اول شکل سر قلم با مسخ و پس بریده میشد در تنگ دیگر اسم کارخانه با مالک آن
 جای دیگر مقعر میشد و جای دیگر قطع میزدند در کمال چالاک و زرنگی حیل تماشای
 پس از تماشا بیرون آمدم در یک کارخانه که زن مفره بودند چند قلم بطور یادگار

تعارف کردیم منت قبول کردم از این جا باز رفتم همان خانه چای صرفه کرده بخلاصه رفتم
 و در شب که شب را بروم تا شاخه بعد از ورود به درستی رفتم به همان خانه موسوم به ستاره
 بتل تغییر لباس داده رفتم تا شاخه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه و کشتی و موج
 و طوفان و بار و زون ملاحان و صدای آب دریا که بمال میخورد چنان خوب و پاکیزه
 بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبعی اندام منو عی تا نصف شب طول کشید
 بعد منزل آمدیم چشمتنه نو و زو بهم سوپه خوردم و نوشیدیم
 امروز در حضور سره نو که بعد از ظهر باز رفتم کلیسا به استماع صوت دم البانی آمدم
 روز آخر است که میخواندند و خوابد رفت سه روز است این جا است زنی است شمره
 و کوتاه قد بترین آوازه خوانان فرنگت محبوب میشود تمام ممالک فرنگ و یکی دنیا کثر
 مشار الیه را دعوت می کنند بلا عرف آنگی که از حجرش میرون می آید روح راقوی
 علیی و می بخند قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتم همان خانه چای خورده
 بطرف در تیر حرکت کردم در راه حبیبی سر و بود هوای این جا خنک تر است از لندن
 امشب را در خانه میسر آورد همان شمع هر چند زیاد خسته بودم ولی بلا حلقه دوستی
 که با مغزی الیه داشتم نخداستم رد دعوت کنم باین حال به محض ورود بورتیر شیر تغییر
 لباس داده راه افتادیم همراهان نیند مدعو بودند هفت میل مسافت داشتند
 از یک ساعت در راه بودیم بواهم سرد بود خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و با عجم و
 البیت بسیار با سلیقه دارند شام هفتی صرف شد بعد از شام صبحای می نری
 قدری پیانوز و نذ خلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر دو دختر و یک پسر

که رفته و چند ساله بنظر آمد بسیار با کمال بار آمده اند هم ساز و رقص خوب میدهند
و هم دست خیاطی بسیار قابل دارند و هم صاحب دوسته زمانند قاشی هم خوب
تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب که نشست مجلس طول کشید یعنی چندین ساعت
ساز قدری صحبت و قدری بازی بسیار مشغول شدیم خدا حافظ کرد و منزل آمدیم
روز جمعه بیستم شهر ذیحجه اکرام

بر حسب معمول امروز بنوشتن خطوط و جواب کاغذات هند روز را گذراندم
تا زه رخ نمود از بعد از ظهر هوا بر شد بنا کرد بسیاریدن

شنبه بیست و یکم و شنبه بیست و دوم
بواسطه باران و رطوبت هوا از سنبل بیرون رفتم بجا آمدن صحبت این در روز را گذراندم
و شنبه بیست و سوم

دو ساعت بنظر مانده برای تماشای کار خانجات دیگر باز رفتم پرنیکام یک ساعت
راه بود همراهان همه بودند اول فتمیم بکارخانه سنجاق سازی فریب صد و بیست و شش
کوچک بود همه با چرخ بخار در حرکت بودند و پهلوی هر دستگاهی یکت حلقه منقول الطول
سی چرخ میزدند که استه بودند منقول از میان سوراخی داخل دستگاه میشد فوراً
یک چکش کوچکی بر منقول خورده و درش میگردید این ضمن آنکه دیگر قطش میگردید و هر دقیقه
از هر دستگاهی قریب دویست سنجاق بیرون می آمد و عقیده دیگر لازم بود سنجاق بار را
از این جا علی کرده بکارخانه دیگر برد آنجا دختران متعدد همه را مرتب بکار غدهای طویل
نصب کرده در قوطی با جای میدادند نه اینکه سنجاق را یکت یکت بکار غده فرو کنند

وزع نوی

بلکه توسط دست‌کاهی که با چرخ بنجار می‌چرخید کینفر با یک آله مثل پل دریا و دان مانند می‌ساخت
 دیگری با آله بهمان ترکیب پیش می‌کشید که غذا خالی زیر دست می‌گرفت از طرف دیگر پر از
 بنجاق می‌روان می‌آمدند و نشان داشت از آنجا می‌روان آمده رفتم بکارخانه زرگری بنجار بنجار
 طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب و دیگر زرگری می‌سازند و در آن سال در این کارخانه
 زیاد بود و اکثر زرگرهای ریز و بسیار نازک از زیر دست اینها می‌روان می‌آید و خانه‌ها
 ریز را در کمال مهارت و تندرستی آلات دیگر جوش می‌دادند یا پادم می‌دیدند و قوه برقیه از
 چراغ می‌روان می‌آمد و با دست کار می‌کردند کینفر و و کار می‌کرد و دیگر لازم نبود و یکی دم‌ده دیگر
 کار می‌کردن خوب و جلد کار می‌کنند از آنجا می‌روان آمده رفتم بکارخانه که جمیع آلات کوچک
 از قبیل چرخ و مهره و پنچ و حلقه و چیزهای برنجی و آهنی کوچک و قطاب و سنگ و غیره
 می‌سازند در تمام این کارخانه‌ها تمام آلات و اسباب از زیر چرخ بنجار می‌روان می‌آید
 خیلی کم احتیاج بود استادن دارند از این جا می‌روان آمده رفتم به کارخانه برای صرف
 غذا و حاضر بود صرف شد یک ساعت بعد از نهار باز سوار کالسکه شده رفتم بکارخانه‌ها
 و یکراست رفتم بکارخانه بلور سازی و مفرغ و برنج ریزی و در این کارخانه چهل چراغ و شمع
 و دیوار کوب و کلدان و فلز و طلا و نقره و برنجی و مس و منقش و قوطی‌های سیکا
 و اسباب چای خوری و کار و دوچکال و سپی و غیره می‌سازند تمام آلات فلزی را در
 کمال سهولت با نمک می‌سازند مثلاً یک سخته آهن سطح زیر نمک می‌گذارند متعمر می‌شود و دیگری
 منقش می‌کنند بعد در جوش می‌ریزند منقش می‌کند و در این کارخانه بود هم می‌سازند بعضی ساده اند
 و برخی را تیرا می‌کشند در تراشیدن بلور استادی لازم است چرخ‌های شبیه چرخ الماس تراش

بنوعی بخار میخورد و بلور ترشش بر فم که میخورد بلور الب چسبندگی ندارد و در کشتن سید
 قریب دو سیست چرخ الکس ترش در کار بود و قدری سباب بلور و فقره از این
 کار خانه خردید و فمیم کارخانه آهنگری در این جا نکته های آهن مسطح درست می کنند برای
 پشت یا همان بخاری و ناودان و دودکش و غیره اولاً یک گاه آهن بی شکل و بی
 از کوره بیرون آورده میگذارند روی یک سنگندان بزرگ که یکسایه بزرگی متصل
 بلند میشود و بخور روی آهن فقط یکفر عمده لازم است آهن را با کار این روی آن رو بکند
 تا شکل مرغ مستطیل شود بعد آن را زیر سنگنه دیگر میگذارند مستطیل ترشش میکند همین طو
 از این سنگنه بیکسایه دیگر میگذارند تا بازگی کاغذ کلفتی شود یعنی آن قطعه آهن خنجر می شود و
 دو دوازده شش آهن مسطح یکی روی دیگری میگذارند با کار از یکدیگر جدا گونا کرده یا
 یک صندوق بزرگ چدنی روی بهم می عینند یا ضد خروار آهن در صندوق بزرگ
 میکنند آفت صندوق را تا بهیست و چوب ساعت در کوره گرمی میگذارند و در
 کوره این شش های آهن سخت را مثل بوم نرم می کنند که بهر ششی بجا آیند تا کنند بهر ششی
 بجای که در ضمای بزرگ متعدد است آب میدهند از آنجا بجای دیگر برده شجر
 می کنند بعد بعضی را بحال خود مسطح میگذارند و برخی را مثل ناودان کوه در حسته
 می کنند خیلی تا شش داشت آن صندوق آهن و زیرین را دو فقره با عانت بخاری
 بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر بعد چرخ بخار بودی حتی چرخ را فم نمی کنند
 آنرا از جای خود حرکت میدهند از آنجا بیرون آورده فمیم به سطح روزنامه وضع
 با سیم جدید یا قدیم لغاوست کلی دارد اولاً یک شش مقوای برای کارهای دیگر

قالب می کنند بعد آن را روی منگنه گذارده قلع که اخسته روی آن میریزند قالب قلعی
 درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری گذارند پشت منگنه یک طومار
 کاغذی است بطول هزار و پانصد ذراع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میریزند
 و متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود و میریزد و روی زمین ساعتی چنان
 ده هزار نسخه چاپ میشود و در روزنامه سیف برای شبستان و هزار نسخه طبع میگردد
 برای تقدیرش ساعت وقت منتهی لازم است ازین جا که چاپ میشود بکفر عمده میریزند
 و منگنه دیگر انجا همه تامل شود جای دیگر بهر جهت و جهت آدمی هیچ لازم نیست خبر نگاری
 هر چه چاپ شود از دستکامی به دستگاه دیگری رود و واقع این دارالطبع بیشتر از همه جا
 تا شاد داشت همانجا چنانی نزدیک است به این جا است همین طور پیاده رفتم منزل شب
 رفتم تماشاخانه قصه ورقی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
 و خمرهای خوشگل میان بازیکران بود تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
 منزل مراجعت کرده سه شبته شبیت و چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
 امروز رفتم تماشای موزه اشیا قدیمه از قبیل صنی آلات و آجرهای شکسته کاشی و
 سازه و اسلحه مختلفه و تاشیل جدیدی و سنگی و گچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
 کار نقاشان قدیم و جدید بیند زیا دیده شد آنجا بیرون آمده رفتم به کارهای علمی
 تصویرخانه تصاویر پرده های آبی و روغنی ساده و رنگین کمر کار راسته و آن این عصر
 که همه قابل و خوب بودند زیا دیده شد صورت علیا حضرت ملکه معظمه را سوار کشیدند
 بودند قیوش را پرسیدم دوازده هزار لیره کلیمه می خورستند خیلی خوب کشیده بودند

این بود که مجتم است خلاصه چند پرده خرید و بیرون آمدن چون جانی که نزدیکت قابل
 باشد و دیگر نبود تا شام از منزل بیرون رفتم شب رفتم به کشتی یعنی مجلس رقص و سنا
 و آواز زن بلند بالاسی خسته بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
 اتمام منزل چهارشنبه عیبت و پنجشنبه آمده خوب بیدار
 در روز آذرمان جاکن خالم و لور با من رفتم رفته بمبستر که نوشته خواش کرد و بود
 امر و نهضت را با ایشان صرف کرده بعد از نماز بعضی کارخانجات قابل را به پیغم
 لند این ساعت بظهر مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم و از دور میل مسافت
 داشت طرفین راه تا بهر قدر چشم کاری کرد کارخانه دیده میشد تلال خاکستر چون
 تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی بهم پشته
 کرده بودند جنش غنیت که روی زمین را و نیز سبزه و گیاه زیاده روییده بودند
 آتش منقل از دو کوش های کارخانجات بالا میرفت از دور مثل این بود که تمام این
 امتداد در اشتهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
 همین کارخانجات است زیرا که معاون و فعال صنعت و این همه قریب و جنب یکدیگر
 و در این امتداد زیاد است بی زحمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلفه برده
 آلات و ادوات مختلف تمام ممالک روی زمین میباشند از چرخ بخار و اینجین گرفته
 تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهر وارد استامبول
 شدیم حاکم شهر رئیس پلیس را با سه کالسکه بوقف کالسکه بخار فرستاده بودند سیاه
 شده اول رفتم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان جسنای خودشان را معرفی کردند منم همراهان خود را شناساندم
 بعد از قدری صحبت و شستن سر و صورت سرنهار فریم سار خوبی حرف شنیدند و در بالا
 خانه چیده بودند پائین بالا خانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کسیر و غیر
 جمع شده آنگاه ما هورا می کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
 مینمودند بعد از نماز با حاکم جلوه بالا خانه رفته حاکم مرا بایشان معرفی نمودند من بطنق مختصر
 کرده گفتم ای برادران و دوستان از دیدار شما فقط خرم و خوشنود شدم بلکه از
 اظهار محبتی که نسبت من نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
 قبل که به ورسیر فریم شخص روستائی به محفل اینکه مرا دید گفت اگر حکومتان بندگان
 دست بدست هم بدهند کدام دولت یا ملتی زمره این را خواهد داشت پنجه در
 پنجه میبکنند منم باروستائی مذکور متفق الرای و متحد القول هستم انشاء الله اتفاق
 و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب نظمی به آواز بلند کرد و من
 بر تنیت و رو و من و اظهار یکا نمی و و داد بعد پائین آمده حاکم و من در یکت در شکر
 و باقی همراهان در کاههای متعدد و عقب سر آمده فریم اول بکارخانه آهنکری این
 کارخانه تقریباً مثل همان بود که در پیر شنگام دیده شد اما خیلی مفصل تر و چرخهای این جا
 بزرگتر و عدد و دستگاهها بیشتر است آهن که در خسته را از کوره با بیرون آورده مثل
 آب در قالبا میرنجیستند تمام عملیات کفش و چکمه های آهنین و کشتند زمین بکارخانه
 نیز از آهن بود از بر کوشه و کنار آهن های که در خسته بود که از یکت کوره بکوره دیگر می رانند
 یکت منگنه میکنند و یکبر برده میشد مثل جنم کارخانه که من بود حیلے تا شاد داشت

از آنجا بیرون آمده رفتم به کالری نصاب و پرده های بسیارنا در دیوار بالاضب کرده
 بودند و همین کالری نیز موزه هم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده رفتم
 به هتل چای خورده توقفگاه راه آهن شتافتم حاکم شهر نیز محبت نموده پستهای سیون
 برای گردش ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه راه افتاد با حاکم و دیگران
 خدا حافظ کرده رفتم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم
 روز پنجشنبه طبیعت و ششم شهر و کج

امروز هوا بسیار مرطوب بود باران هم گاهی می بارید بعضی از مسافرتی که چندی
 بود در همانخانه برای رفع امراض خود منسل کرده بودند در فستند خلی خلوت شدند
 از منزل بیرون رفتم چون چای بطرف هندوستان میرود انب و انتم کار از
 پیش برداشته امروز نوشتگانی را که باید نوشت بنویسم زیرا که فردا خیال دارم
 بلندن مراجعت کنم و میرسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازم شدم
 تازه که قابل تذکار جمیع طبیعت و هفتم باشد روی نداد
 صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتم به موقف کالسکه بخار بعد از
 دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدم کسوفور که در حقیقت
 تحصیلگاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
 سر راه بود چای را در استامسیون آنجا صرف کردم یکماعت نظهر مانده وارد
 شهر لندن شدیم زمین بهید پارک قبل از رفتن به دروایت وچ خشک و بی طراوت
 بود بواسطه چند روز باران مثل مورد سبز و خرم شده بود و دو ساعت از ظهر گذشته

نرفیور را کسمویر و غیره آمده با ایشان بنهار صرف شد بعد از غذا صحبتی تفریق شدند
در میان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند منم با طاق تحریر رفته
بقیه نوشته جانی که بایست بند و ستان بفرستم تمام کردم

روز شنبه شبیت و ششم

امروز صبح در هوا غلیظ بود کم کم بقدری تاریک شد که در اطراف و راه رو با
چراغ روشن کردن از طرفی بوی کازهار خیسلی بد بو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بیشتر تاریک میشود که در کوچه و برزن چراغها را روشن می کنند و
تا طر تاریک بود بعد یک شنبه شبیت و نهم بتدریج روشن شد
از منزل بیرون نمانده هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد
دو شنبه سی ام

تجاشای باغ نباتات رستم بسیار جای با صفائی است اما از بار و اشجار ویراکه
باز رحمت زیاده از اطراف و اکناف عالم جمع کرده در کلدانها و کرم خانه های این جا
کشته اند همه در صحاری و جبال هندوستان و ایران خود میرویند بعضی از نباتات
که با وجود رحمت ممکن نیست در این آب و هوا برویند چیده خشک کرده پشت
آینه با چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و بلخ و میگو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متحد و جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رستم به شهر لندن اگر چه در آن
و برنج و یارونی در میان نیست لیکن حاکم این جا جاد است و کاکین خوب پاکینه

دارد ولی بعضی کوچه که عرض است اگر از یک طرف کوچه کالسه و داخل شود از طرف
مقابل بهم یکی دیگر بیاورد یکی از عقب لابد باید عقب عقب بروند تا از کوچه خارج شوند
چشم تجارت معتبر و بانکها و ادارات همه همه در خود شغل دارند است

روز سه شنبه غره ششم محرم الحرام

شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام را لازم است
در این ایام غزالباس ماتم پوشیده نوحه ولایه نمایند برای مظلومی که جان و مال و خیال
در راه شیعیان خویش داد و هزار سال گذشت از حکایت مجنون بنوزمروم
صحرانشین سه پوشند اگر چه نوعی که مقصود من و بهرامان بود بواسطه اقامت در لندن
و عدم سبب نتوانستیم غذا داری نمائیم لیکن تا روز دهم که روز قتل است نشستن در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز پنجشنبه یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیکی بعضی اشخاصی را که لازم بود باز دید کردیم شب
رفتم به تاشا خانه موسوم به پرینس تاشای بسیار خوبی در آوردند قصه دختر می بود که از
پدر ارش زیاده و بدور رسیده بود چون صغیره بود و مال و کجیکیت نفر تا جر می بودی سپرده بودند
که پس از قد بلوغ بوی ارزانی دارد و طرح می بودی بواسطه کثرت مال بکثرت آمده بود
و دیگری آنرا بدریا انداختند اتفاقا دختر را شخصی پیدا کرده بعد از آنکه کج بلوغ
رسید از تفصیل خویش گاهی یافته بعد ناجی خود در آمده مال خویش را از می بودی بپیش
او تحا نموده تا دینار آخر اگر کف بسیار تاشا داشت پرده های بسیار اعلان نشان می

بخصوص پروه که صورت دریا و جوار است و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی جگم کشیده
بودند تا نصف شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی همان بود و بعد بارت حسری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان هدم در یکجا جمع شده باشیم
بمجلسه کاپیتان کلارک و زوجه اش کاپیتان سوتر لاند و زوجه اش سیرک و زوجه اش
و غیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بچراغ الله هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعین رفتند منم منزل رفته خوابیدم امروز عصر سیرزا محمد علی خان منشی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتاب سیرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر
کبیر و دولت بهتیه ایران بکات جلد کاستمان و دوشه جلد کتب دیگر که بحروف
مقطعه مخترعه خودشان بطبع رسیده بود بطور یاد کار تعارف آورده بودند منم یک
دل قبول کرده اظهار استناده نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان اسهل و
انست از خط معموله موجه اش الله و ارج کتی خواهد یافت

روز شنبه سیزدهم

صبح دل دروغی دست داد فرستادم طبیعی حاضر کردند خیلی قابل بود بیک خبرتی
دوا دفع شد اما سینه در دو سه روز که از یکما قبل عارض شده بود هنوز باقی است انواع
واقعا مسموم و جبوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغییر آب هوا
رفع شود تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاده و اکثر صابون حی مؤلف روزنامه انجمله

برای نهار عجب بودند آدم بسیار خوبی هستند بسیار و بنا عربست چندین زبان حرف میزنند
 منجمله انگلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
 بعد با طاق خود رفته یک شنبه چهاردهم با مور لازم میبرد ختم
 صبح از خواب برخاسته صرف نمودم بعد لباس پوشیدم و متعدد حرکت کردم و شستن
 نیم به ظهر مانده سوار شده راندم نیم ساعت توقفگاه کالسکه بخار نمودم و به یکپور یا نیم ساعت
 راه بود و جمیع بندیان متوقف شدند که برای تحصیل آمده بودند و سرستایش حاضر بودند
 با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جانسوز و غم بود از شهرهای چتر
 و جام که قحرن آلات نظامی است و کانتربری که بواسطه کالیسای منعیش معروفست
 که ششم میگویند کانتربری اول شهری است که بخیل حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام
 برای خلق و عطا کرده مذہب عیسوی را رواج دادند که باعث از نظر گذشته رسیدیم
 به بندر و در کشتی حاضر بود شسته راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
 جہازات در معرض خطرند و کاهن بشدی تہوارا میگیرند که مسافرین کشتی یکدیگر را نمی
 آید و چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست ممکن است به تل یا تپه خورده خور و شود اما
 آنقدر آموزد از سعادت بخت هم ہوار روشن بود و ہم دریا صاف و بی انقلاب
 اگر چه است که کشتی ششم قدری توج داشت اما بعد خیلی آرام شد و دو ساعت
 نیم از نظر گذشته وارد بندر کالہ شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
 یکدفعہ زنگت و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد و عالمی شد جداگانه
 همانجا خوبی بود غذا صرف شد بعد از نیم ساعت کالسکه بخار حرکت کرد و طرفین

تمام پراز حاصل بود بعضی از غلاتش سوز سبز بود و برخی را در و کرده بودند از این بندر
 ناپاریس کمتر جانی دیده شد که سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
 حاصل خیز است اگرچه اغلب خاک فرانسه همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
 امتداد کشت و فرغ زیاده و شیوه ساعت شش شب رسیدیم پاریس کوچه و بزرگ بکان
 و بازار از کثرت الکتریسیته و گاز تالی روز روشن بود و هر امان همه بودند با ششای ستر
 فزون که روز چشبه متصل خواهد شد میسران همراهی کرد تا این جا بجا مستقیم فستیم پستل
 گفتن پستل بزم میاری بهترین همانا نمای پاریس است تمام نیم گت و سندی از محل و پردا
 همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و گذشته از آن بواسطه
 روز کیفتنه تمام تماشا خانها نبود و یک ساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه پانزدهم

پس از صرف نماز رفتم به تماشای دورنمایی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
 اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابدانها و
 مزار و آب بنور چنان موج میرزد که کوئی فی الواقع آب است جای پرده بود و منظر شهر
 پاریس در حقیقت که شکی نیست میگردش یکت کلوله بدیواری خورده خراب کرده بود و
 و اطراف آنرا و دوا حاطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوله خورده زنی بچه خود را
 بغل گرفته فرامیکرد و بکفیر کالسه چمی میخیزد نگاه می کرد بپای آتش که کلوله خورده و
 خون سیر نحیت همان بخاری که از خون کرم بر میخیزد پیدا بود پس از تماشا و خطا بسیار رفتم
 بنمایان و جنگلی که مونسوم است بر بوا و بولن آبشار خوش نمائی آنجا است مقابل آبشار

فوقه خانه با صفائی است چای صرف شد و ضحیکه چای صرف می شد دیدم جمعیت
 کثیری در کالسه های متعدد می آیند معلوم شد تشریفات عروسی یکی از اهل شهر است
 عروس و داماد با مهمانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
 تعارفی بعرس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنود می ایشان ویت
 دیگران انکسری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار تشکر نمودند
 آنها تعارف رسمی بعمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منزل تمام خوردم بعد
 از غذا رفتم تماشاخانه گراندر اگر چه از زبان فرانسه با اطلاع نبودم اما شنیده بودم
 و بازی و رقص مندی و بیت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشیخ و بیان
 نمی آید احوال بهترین تماشائی بود که در ممالک دیگر دیده بودم رقص و ساز و آواز تا
 ساعت دوازده شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز شنبه شانزدهم

امروز از جانب گنت بر توی که پارسال بندوستان آمده بود شخصی آمده استحضات
 حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفت روز شنبه او گنت مغری الیه که
 سیلاق رفته بود تلگراف کرد ایشان سینه محبت نموده طرف عصر بدین من
 آمدند شب با مغری الیه و برادرشان بسر بردم بسیار مردان شریف و بکلی هستند
 می گفتند ماه آتیه برای شکار به هندوستان میروند تا ز که قابل باشد روی نهاد
 روز چهارشنبه هفدهم

امروز عالم بر هم خورده نتوانستم هیچ از منزل بیرون بروم تمام شب کسل بودم یعنی

همان سینه در دستنوزائی است بکلی رفع شده سرفه بقدری است که بشما نیتوانم بخوابم

روز پنجشنبه هجدهم

بعد از ظهر عالم بهتر شد چون حالا غیره فضل است اکثر یاری به سیاحت رفتند و چند
هوا خنک است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای مرحبت کردن
آنها بشهر زود است سه چهار هفته دیگر مرحبت می کنند و فوس است که من و قشای
و باید زود به هندوستان بر گردم بچینال قبل که بفکر گشتن آمدم تمام اما کنی را که قبل
گامش بود از قبیل مقبره ناپلیون قول و موزه و باغ وحش و غیره همه را بدقت
دیدم ام بهرمان را گفتم بروند تا شاکستند و در سنرل ماندم امروز میسر فروان از
لندن بیرون آمدم روز جمعه نوزدهم بود شب رسید
بعد از نماز سوار کالسکه شده قدری در شهر و حول و حوش گردش کردم غلبه های
شهر بخصوص در هر چهار راه چمن و باغ و حوض فواره دار است شهر پائین از حیث
جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی است تر است اما از بابت نظافت و عمارت
و خوبی منظر و تعداد چراغهای گاز و برقیه بهترین شهرها محسوب میشود بشما اکثر
قنایل گاز و الکتریک چون روز روشن است تمام قهوه خانها و اکثر کافینا طلوع
فجر بازند اغلب فرانسوی برای خرج کردن در قهوه خانها و میخانه و ضمیمه
دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند
پس اگر دشمنی فضل به همان خانه معاودت شد ساعت شش و نیم شام خورد
سوار شده رفتم بطرف استامینون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خوابیدیم هو اما رکبت بود چیزی دیده نشد

روز ششم بیستم

تا ظهر در خاک فرانسه میراندم طرفین راه سبز و خرم بود نیم ساعت از ظهر گذشته دخل
تنگی شدیم که الطول غارهای مصنوعی عالم است تجاوز از نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کوه گذشته در او اخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی بقیه
کرد و انداز میان آب قفل جمال پوشیده از برف بخی بعد دیگری دیده شد مثل نوری
بود که گاه گاهی در خلعت پیدا شود عالم حبلی غریبی داشت از قرار نقول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و یک نفر ایتالیایی از سمت ایتالیا بنا کردند به
شکار و سوراخ کردن وقتی که هر دو مهندس مبرک کوه رسیدند نوک شته شان یک
و جبب با یکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شدند هر دو دست یکدیگر داده مبارک
گفتند معلوم میشود هر دوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند دو ساعت
نیم از ظهر گذشته وارد شهر تورین شدیم این جا کالسه که بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کند اجزای مرکب احوال و احوال مسافران را می بینند که هر کدام مرکب داوخی است
حق خاک بگیرند چون خسته و کسل بودم در کالسه خوابیدیم همراهان فرستند تا شام
شهر می گفتند اگر چه کوچک است اما نسبت بکنجایشی که دارد شک و پاکیزه است
جلو تمام دکا کین ایوانهای مسقف است که هم از آفتاب و هم از باران محفوظ می باشد
در اکثر جاهای شهر تاشیل چدنی و نسکی مال سلاطین و بهادران معروفست بعضی عمارات
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار و ستونها از شک مرمر بود و روی در و دیوار اکثر

عمارات مجتبه های مرمر دیده شد بسیار خوب تجارتی کرده بودند جمعیت شهر سیصد نفر است بعضی کوچه یا برای کاری کم عرض است شوارع عریض نیستند زیاد دارد که دو سه کالسکه از پهلوی یکدیگر می توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در مهمانخانه که سه استماینون است صرف شد یک ساعت بعد کالسکه نشسته راه افتادیم چون شب بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیاد و پلهای متعدد گذشتیم ساعت یازده در آن کشیدم این قطار کالسکه خیلی تکان داشت درست خوابم نبود

روز یکشنبه شب و یکم

صبح که از خواب برخاستیم دیدیم دست چپ دریای آدریاتیک است معلوم شد سه چهار ساعت است از کناران می گذریم دست راست اکثر باغستان و تاکستان بود خانه های دهبانی زیاد در این است داد دیده شد بسیار است و بدناما کویا اهل اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استماینون کوچک و بی سقف بودند هزار ماکولی پیدا نشد یک استماینونی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری مرغ بخته و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسکه خواهی نخواهی صرف شد شب نیز چندان غذای ماکولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که خان ایتالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه ای شده رفتم به اسکله کشتی پنج ذرعی ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی می ایستد جمعی کثیر در کشتی بودند برخی بمبصری به بندرستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیرا کولی صرف شده بود این جا به ثورا و میوه
قناعت کردم بواسطه آمد و شد مسافری تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یک ساعت به سحر مانده کشتی لشکر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه شب و دویم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری کرم بعد از
شست و شوی بدن بالای عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام روز سه شنبه شب و سیم کردم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراندا البتہ در چنین جایی که بجز آب و مسافرین چیزی
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل مذکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیکی
جزیره کا ندیا که متعلق به یونان است گذشتیم سه چهار مایل از جزیره در کشتی پرواز نمود
هر چند این جزیره تا مثل کوهستان است ولی از دور بسوزشاداب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشعل است سبیش معلوم نشد احتمال دارد از شاخه کشتی
آتش افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیروز بسر و ست هوا رو بکرمیت دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
کرم و خفه شد که کولی جلوه تابستان است شب را از شدت گرما نشد در حجره بخوابم
گفتم رخت خواب به عرشه کشی بردم یک ساعت از نصف شب گذشته که کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد و خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از کرما خیلی کله کردند علاوه بر کرما از طلوع فجر مجلس زیادی پیدا شده بابا دیشد

روز چهارشنبه بیت چهارم

امروز از دیروز که تر است ممکن است بالای عرشه رفت و نه می شود در حجره ماندن
متصل از بن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق حیس شد صبح من بشوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم با دزن بکشند همین طور کردم فی الحکله تغییری در من
پیدا شد و الا اگر مازدکایت بود هلاک شوم خلاصه سر دار و زری است که باید
پاسکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر ایش
برو این کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر هفتاد و پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دو بیت و هفتاد و پنج میل تا ظهر روز سیم دو بیت و ششاد و شش میل این چند
روز که در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که بسیرت کشتی بفرایند و نه باد مخالفی دید
که از سرعت آن بجا بدینان میزدانی که معین شده است رفت کامیابان کشتی
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می باید ولی ساعتی تو بیل بلکه کمتر بیشتر رفت غذا
که در این کشتی دادند بخوش مرکزی همان غذائی است که در چهار پیشاور دادند بعضی
از مسافران زمره میگردند که پیشی سخت از زنگ و چاکانیت و ولی حق بدستند
زیرا که عدد پیشی دشان معدود و عدد مسافران متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این هاستر صد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت مثبت و
پنج یاسی نفر را بکند مگر بتدریج و به نوبه با الحکله امروز را چون روز قبل بسر بردم
روز پنجم بیت و پنجم

یک ساعت و نیم ظهر مانده بخنگلی رسیدیم کالسه بخار حاضر بود بعد از نیم ساعت نشسته
 بطرف سویس را ندیم طرفین راه تا مسافت زیاد می بجز کرد و بخار و سیاهان شوره
 زار چیز دیگر دیده نشدیم بطور سیر فتم دو ساعت از ظهر گذشته از روی و بیل
 عبور شد آبش بسیار گل آلود و در کمال طغیان بودی سه ساعت از ظهر رفته وار و زاکا
 زاکت که یکی از منازل سراسر راه است شده نما خوبی صرف شد بعد از هفت ساعه
 سوار کالسه شده را ندیم در بعضی جاها گت تک سبزه و حاصل بنظر می آمد و دو ساعه
 نیم از مغرب گذشته وار و سویس شدیم قاین دودی حاضر بود جمعیت کثیری نیز که همه به
 ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند و در قاین نشسته را ندیم بطرف کشتی میروم
 به ویکتوریا که در دو مایل لنگر انداخته بود از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
 قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین جہاز سیاه و کپانی است و اول قصبه است
 که بطرف هندوستان میرود تمام اطراف را بر و با و بالا و پائین کل با چراغ
 برقیه روشن میشود سفره خانه تا از چوب شمشاد و منبت است اطراف سیاه کشتی
 اطراف بقره اطراف تحریر اطراف راحت اطراف ساز و آواز کر خوانه و غیره هر کدام
 دود و در کمال نظافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت است لوکانه شگفتی است
 طویش ۸۳ عرض ۲۵ و عمق ۱۵ و منبت است و منبت هزار سب
 دارد و ساعتی بعد میل مسافت طی می کند علیات کشتی از کاپیتان گرفته تا
 انداز دیت و شخصت و نفره چند و قبل که از اسکندران حرکت کرد داخل
 نصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرستاد بود با اینکه یک ساعت از

انصاف شب گذرسته راه افتاد و دریا مثل کف دست صاف و صبح باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بجا به خط چرخ که باعث کسالت مسافرین شده و ای جاربهر احمد و دوس

جمعه طبیعت و هشتم

امروز هم هوای مثل دیروز گرم است تا ظهر ۵۱ میل مسافت طی شد

شنبه طبیعت و نهم

دیشب هوا ابتدای گرم شد که مافوق آن تصور نبودی شب بالای عرشه خوابیدیم

تا امروز ظهر ۵۱ میل راه پیوده شد دو ساعت بظهر مانده چوبی دیده شد

که بطرف هندوستان میرفت این چهارده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی ما

رسیده و گذشت مثل باد صحرایست ابد حرکتی محسوس نشد مثل این بود که در خانه مسکنی

نشسته

امروز نیز بخواب و کشتی چیز دیگری دیده نشد تا ظهر ۵۴ میل راه پیودیم

دو شنبه طبیعت و دهم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشت و وارد لنکرگاه عدن شدیم کشتی لنگر انداخت

بعضی از مسافرین کناره رفته شهر را تماشا کنند منقول است و دور یا چه مصنوعی در

این شهر است یکی بالایی دیگر بی تاریخی بنا نشان معلوم احدی نیست از قریبه میگویند

متجاوز از هزار سال می بایست تاریخ بنای صفا باشد زیرا که شبیه به بناهای

آن زمان است چون من چنین این جا پیاده شدم میل نکردم دوباره بخنجر بروم

زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود چندان ایستادم شهر عدن ندارد که قای

زیست و تماشا باشد امروز اتفاق عجیبی شنیدم مرد کار میخانه کشتی بواسطه کثرت محتاج
و قلت داخل از ابو اجمعی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از توله های ننگلی
مرا که با و زیاده مانوس گشته بود در آغوش گرفته خود را پرت کرد نوی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من مبلغی توجیه نموده توسط کارپیان کشتی موصوم به
کارپیان جورج فردریت کیت که سی و شش سال است در خدمت این کپانی است
و شخصی است بسیار ماهر و عمل ملاجی برای بازماندگان دی فرستادیم از میر و ز نظر تا
نصف پهنه آرام و ز سید و پنجاه و چار میل مسافت پیوده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت مندا و که کشتی قدری کاسته شد

روز سه شنبه سی ام

دیشب چون یالی گذشته کرم نبود چونکه داخل اقیانوس بند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زور می آید تا امروز ظهر کلیتا ۴۵ میل راه طی شد باد مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست بآن تندی که مقصود بود برو و نزدیک غروب آفتاب ماههای
ممتد و در یک قطار از آب بیرون بسته بقاصد یک پاد و زرع باز در آب غوطه خور
یکی بعد دیگری همه بقید نقره متصل از دور برق میزدند خیلی تماشا داشت

روز چهارشنبه غره شهر صفر مضاف

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امروز ظهر سید و شتا و
چار میل راه طی شد مسافرین جازا مشب مجلس قضی فراهم آورده بودند تمام خوابین
اسبه لطیف پوشیده آرایش زیاده بخوابسته بودند و ساعت مجلس طریخی خیلی خوش گذشت

روز چشمنه دویم

در شب هوا بسیار سرد بود و بشدنی که دم صبح محتاج به لحاف شدم و واسطه شب سردی
 با مخالف و زید بقدر دیروز راه طی نشد و صید و شصت و میل قیم با وجود بار خوب
 رفت این قدر بار غرضش کاسته شد چرا که خرج بخار بقدری بزرگ است که در کمال استقامت
 سقا و مست این نوع ریاح را می کند شش کوره و سی شش دیکت بخار دارد و کوره یکی
 نیز هست که اگر اتفاقاً کاسه سخمه روی بدهد یکی بار اتوی کار می آوردن جانی که کوره باراکا
 گذاشته اند صدوی درجه حرارت دارد اگر بقدر دوزخ از کوره ها دور شود هوا خنک
 بواسطه باد کیر داخل شود کار خانه های متعدد در این جهاز است از قبیل دستکاه و
 برقیه و پنج سازی روز جمعه ششم و آهنگری و بخاری و غیره

از پریشب هوا خنک شده اما با محنتی توان در حجرات خوابید زیرا که قاضی برقیه متعدد
 تمام حجرات را خیلی گرم میکند و شش که بطرف دریا منافذ دارند نمی آید خوب اند
 آنها که هیچ پنجره ندارند بجز در بسیار گرم و خفه اند جزا اینکه در این است و آمد و شد می کنند
 لازم است تمام حجرات پنجره دار باشند فقط عیسی که در این کشتی متصویر است و کاهلی و کاهلی
 حجرات آن است و الا از همه بابت تم و مکمل است تمام روز طهر صید و شصت
 میل مسافت طی شد طرف مغرب بفاصله سی چل قدمی بنک بزرگی دیده شد مثل
 فیل آب را حرکت میداد این تاسیح برای جهازات شرعی و کاهی هم برای دودی
 کوچک شنبه چهارم خطرناکند

چهار ساعت بظهر مانده وارد لنگرگاه منبئی شدیم قایق دودی حاضر بود سوار

شده و قسم بهما سخاوت و سیرت که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بهتر و بزرگتر
 و پاکیزه تر ساخته اند این جارا محالخانه کردند علی ای حال بعضی از بهرامان و نوکران
 که مدتی بود از خانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نموده بچیدرآباد رفتند
 بجای تفت دیگران از چیدرآباد آمدند منجم یک هفته از اقامت نموده بعد بیروم
 حیدرآباد انشاء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است کمی خنک و قبل خشک بود ولی هر
 وقت که من بستی آورم یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه و چهارشنبه هوا را گرم یافتیم
 بنوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با بهرامان و کرکوش
 کنار دریا روز چهارشنبه
 شب منزل جوج علی قاضی عدالتخانه بمبئی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف
 شب آنجا بودم بعد جمعه و بهم منزل معاودت شد
 شب سمرافراکت سوئیس پس بمبئی و سیرت بمبئی بنده منزل آمده شام با هم صرف
 نمودیم تازه که قابل شنبه یازدهم
 مراسم قدری بریم خورد از منزل بیرون نرفتم
 یکشنبه و یازدهم

نماز را منزل سمرافراکت سوئیس بودم خانه بسیار غالی دارند از دو طرف
 بشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام کرد و شست کف ایوانها سفروش است
 پاشک مردم بسیار مصفا و شکست طرف عصر اظهار نمودند برویم دهنه زر و شنبه
 را به پیچیم اگر چه من یکدفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتم و ملاقات

و حمله بسیار جامی مرتفع با صفائی است در حقیقت قابل نیست اینجار اعمارت دولتی
 بسازند در این مخطوطه که با غنی است خوشنویس برج است همه شبیه یکدیگر شرح کی از بنا
 مجمل برای اینکه آنگی بدست بیاید کفایت می کند و لا قریب یصد پا محیط داخلی هر
 برج است و همه فرو شده باشند با حمله سنگهای عظیم لغت می درگیری کرده اند که ابد افطره است
 زمین فرو میرود و دور تا دور بقطار جا ساخته اند که هر یک معوضت بنامی بنا
 بندهب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
 مال ذکور و بیم مال اناث سیم مال اطفال است و قتی که جسد مرده را در یکی از حمله
 های مذکور جا میدهند و را بجنگی برهنه می کنند سینه باین منی که چون ابرهنه خلق
 شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا کفش
 منفر و شش است از سنگ عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خور را کوشش از این خور
 میریزند و قتی که جسد آدم را در یکی از حمله یا جای میدهند بقا صله یک یا دو حست
 لاش خورهای متعدده که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کند و میخورد
 چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج می بینند بواسطه هوا و باران بتدریج خاک
 میشوند تمام عظام اجساد و ضعیع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور با یک مخلوط
 شوند که استیل و اختصاصی فیما بین غنی و فقیر باقی نماند در کف چاه چهار زینت
 چهار طرف زده چهار چاه و یک حفر کرده در همه شن و ذغال ریخته اند آب باران اول
 روی استخوانهای گرد شده ریخته از آنجا داخل لفت میشود و تصفیه میشود و بعد زمین فرو
 میرود بنا بقفیده زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین لوث نشود و این

که ابتدا تصفیه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین کوزه شراب الارض
جمع شده آنها را بمیدرخ و بتانی میخیزند اینکه لاش خورها را انتخاب کردیم از این بابست
که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را هم ملوث نمایند
چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از عناصر برتر که میدادند محض اینکه غیبه خضر
مذکور ملوث نشوند چون مسلمانان دفن مینمایند و نه چون هندو میوزانند و نه چون یهودیان
در آب رود می اندازند حتی الامکان دهنه باشان را در قفل لالایوس حبال میبندند که
آب باران که از روی اجساد مردها میگذرد بهسولت داخل زمین نشود من گفتیم تمام این
زحمت و کارها برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خورها که گوشت مرده
میخورند فضلاشان بسیار متعفن تر و نجس تر از طيور است که جنوب میخورند پس نجس
علاوه بر اینکه زمین را ملوث تر می کنند نباتات را هم که از آنها را قضاست نجس
می کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشجار بشینند و دهنه از دادن
جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه بهنضم مقصودند از منظره و مکالمه
کنیم بر کس رالی دارد علاوه و نه بی جداگانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های پائیز آل

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بود قهقهه کالسکه بخار موسوم به ویکتوریا استمبایون که
بهترین و بزرگترین استمبایون های عالم است رفیق سوار کالسکه شده بطرف پونته
کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن
خانه فرستادم همه چیز حاضر بود بود و من غسل شستم و شوکرده شام خوردم چون

خسته بودم روز شنبه چهاردهم زود خوابیدم

الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشته بطرف حیدرآباد فرخنده
بنیاد و کن راه افتاده شنبه عصر سلامتی وارد شده شکر خدای تبارک و تعالی

بجای آوردم

و السلام

کتاب مسافرت نامه شکیب جاسه جناب مستطاب عظمت و جلال
افتاب صدر افرازی عزت و جلال سند نشین عقل و کمال برانزده مسند
وزارت و فرزانده مصدر صدارت که هر یک سرشته هنر و از تمامت
علم با خبر است بکالات ظاهرو باطن مسلم چنانچه بعلوم حالات مثال
و افران مقدم تا برسد عوارف احکام شست بنیاد زخارف اعمال
از میان برخاست چنین چین کمال و جویا را قبال مکر ملک نجواب با فلک
در آب بیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامد اشفاق و علوب
و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی استنمان و مدارج کمال و معارج
جلال طریقه مواسست و شیوه مجالست و عقل و کیاست هوش و قدرت
کسی را با وی طاقت همسری و ییافت برابری نیست با این بلیت بی درت
و ارتفاع مترکت چنان با غنی و درویش و بیگانه و خویش سلوک و رفتار
نماید و آنان را بداد و دوش و ایثار و بخشش میخواند که توان گفت آنرا که چشم
امیدی است بروی باز باید و هر گرا دست تمنا نیست نبوی او دراز آید

اعنی اجل الاکرم افخم نواب مختار الملک عماد السلطنه مدظلہ العالی کہ فنون
ادب برادار و صنوف لطایف را بہار عالم آرا این کوہر عظیم از شرف
ہمت انوارین در تہیم از صدق طینت پوست کہ رشک چشمہ حیوان و غیر
خور فلان است طراوت الفاظ و حلالت معانی شین قوت رمانرا محل
وجوہ ہر عمان را منفعیل دار و بنا شد ذوالبحلال و یمن اقبال سرکارشان این
دولت خواہ میرزا محمد ملک الکتاب بزبور طبع در آورده

و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضورش شدہ

امید کہ ظل عاتقش محدود باد و حرہ

فی شہر رمضان المبارک ۱۲۵۵

بجہ اقلندگان میرزا

محمد علی شیراز

نقد

११७

DATE DUE

११७

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

१८७१

